

کامل باشید

چگونه می توان کاملاً همان کسی شد
که خدا از ما می خواهد

وارن دبیو. ویرزبی

چاپ دوم



انتشارات نور جهان

این کتاب ترجمه ای است از :

BE COMPLETE

How to become
the whole person
God intends
you to be

by : Warren W. Wiersbe

Copyright© 2005

“NOOR E JAHAN” PUBLICATIONS

فهرست مطالب

۴	مقدمه	
۵	از پولس، با عشق (۱:۱-۲)	فصل اول
۱۹	معجزه در کولسیه (۱:۳-۸)	فصل دوم
۳۴	دعای زندانی (۱:۹-۱۲)	فصل سوم
۴۸	بدان که او خداوند همه است (۱:۱۳-۲۰)	فصل چهارم
۶۲	رسالت یک انسان (۱:۲۱-۳:۲)	فصل پنجم
۷۶	مقدسین زنده و هوشیارند (۲:۴-۱۵)	فصل ششم
۹۰	ایمان داران، مواظب باشید (۲:۱۶-۲۳)	فصل هفتم
۱۰۴	آسمان بر زمین (۳:۱-۱۱)	فصل هشتم
۱۱۹	سر تا پا پوشیده آماده رفتن باشید (۳:۱۲-۱۷)	فصل نهم
۱۳۲	موضوعی خانوادگی (۳:۱۸-۴:۱)	فصل دهم
۱۴۵	به شایستگی سخن گوئید (۴:۲-۹)	فصل یازدهم
۱۵۸	دوستان، رومیان، هموطنان (۴:۱۰-۱۸)	فصل دوازدهم

از پولس، با عشق

کولسیان ۱: ۱-۲

آیا اجرام آسمانی نقشی در زندگی انسانها دارند؟ میلیونها نفر از مردم که هر روزه به ابزارهای طالع بینی مراجعه می کنند به این سؤال جواب مثبت می دهند. در ایالات متحده آمریکا حدود ۱۷۵۰ روزنامه منتشر می شود و ۱۲۲۰ قلم از این روزنامه ها حاوی مطالب مربوط به طالع بینی و ستاره شناسی هستند!

✽ آیا ارتباطی بین رژیم غذایی و زندگی روحانی وجود دارد؟
✽ آیا خدا مستقیماً با قلب و فکر ما صحبت می کند یا فقط از طریق کلامش، کتاب مقدس؟

✽ آیا ادیان مشرق زمین، چیزی برای عرضه به مسیحیانی که طبق انجیل زندگی و فکر می کنند دارند؟

این سؤالات هر چند رنگ و بوی معاصر دارند، ولی درست همان موضوعاتی هستند که حدود دو هزار سال پیش، پولس رسول در رساله با شکوه خود به کولسیان به آنها پرداخته است. ما نیز در این روزگار به این رساله مهم احتیاج داریم، درست مانند کسانی که پولس در سال ۶۰ میلادی نامه خود را برای آنها نوشت.

نوشتن این کتاب را با ترس و لرز بسیار شروع کردم، چرا که نامه به کولسیان یکی از عمیق ترین نوشته های پولس است. حال که آن را تمام کرده ام، بیش از پیش به عمق حقایق روحانی موجود در کولسیان پی برده ام.

دنیای امروز به شدت نیازمند پیام این نامه است. از افراد زیادی می شنوم که می گویند ما به چیزی بیشتر از عیسی مسیح، مثل تجربه ای هیجان انگیز، آموزه ای جدید یا چیزی اضافه بر تجربه ایمان مسیحی خود نیاز داریم. اما پولس با تأکید می گوید تنها نیاز من این است که در چیزهایی که در مسیح دارم زندگی کنم. «و شما در او تکمیل شده اید.»

هم چنین صداهائی را می شنوم که می خواهند آزادی باشکوه مرا در مسیح برابند. چقدر دلگرم کننده است وقتی می شنویم که پولس می گوید: «کسی شما را نفریبد، کسی شما را نریاید، کسی شما را اسیر نسازد.» پُری مسیح پاسخ تمام نیازهای من است و هیچ قانون و انضباط انسانی نمی تواند جای دولتی را که در پسر خدا دارم بگیرد.

یقین دارم که با این چند فصل نمی توان تمامی گنج نهفته در این نامه را استخراج کرد، ولی اگر این مطالعه بتواند شما را با کاملیت و پری تان در مسیح آشنا سازد و شما را برای زندگی بر طبق آن تشویق کند، ممنون خداوند خواهم بود. احساس قلبی من این است که اگر تمام ایمان داران واقعی طبق تعلیم کولسیان زندگی کنند، شاهد رستاخیزی بزرگ در کلیساهایمان خواهیم بود.

وارن دبلیو ویرزبی

شهر کولسیه

کولسیه یکی از سه شهری بود که در حدود یک صد مایلی بندر افسس، در داخل سرزمینهای امپراتوری روم قرار داشت. دو شهر دیگر عبارت بودند از لائودکیه و هراپولیس (۴: ۱۳، ۱۶). این منطقه به خاطر عبور یک شاهراه مهم تجاری از میان آن، محل تلاقی شرق و غرب بود. روزگاری هر سه شهر از رشد و کامیابی خیره کننده ای برخوردار بودند، ولی کولسیه به تدریج موقعیت خود را از دست داد و تبدیل به شهری درجه دو شد. با این وجود، کلیسایی که در آنجا وجود داشت هنوز به آن اندازه مهم بود که شایسته توجه پولس رسول به آن باشد.

در این منطقه که مرکز تجمع نژادهای مختلف بود و صورتی بین المللی به خود گرفته بود تمام مذاهب و فلسفه ها در هم آمیخته بودند و مملو از مبلغان دینی دوره گرد بود. اجتماع بزرگی از یهودیان مهاجر در کولسیه می زیستند و مردم آنجا همواره در معرض هجوم عقاید و آموزه های شرقی قرار داشتند. کولسیه زمینه مساعدی برای بدعتها و تفکرات مذهبی بشمار می رفت.

کلیسای کولسیه

اگر به خاطر کلیسای کولسیه نبود به احتمال قوی هرگز نامی از آن در عهد جدید برده نمی شد. در اعمال رسولان نامی از این شهر برده نشده زیرا پولس شخصاً کلیسای کولسیه را بنیان نگذاشته بود و حتی به آنجا نیز سفر نکرده بود. پولس از ایمان آنان چیزهائی شنیده بود (۱: ۴، ۹) ولی خودش هیچ وقت شخصاً این ایمان داران را ندیده بود (۲: ۱). در آنجا کلیسایی بود متشکل از مردمان ناشناخته و در شهری کوچک که نامه ای سراسر الهامی از پولس، رسول بزرگ دریافت کرد!

آغاز کلیسای کولسیه چگونه بود؟ تأسیس این کلیسا نتیجه سه سال خدمت پولس در افسس بود (اعمال ۱۹ و ۲۰: ۱۷-۳۸). شهادت کلیسای افسس به اندازه ای قوی و مؤثر بود که «تمامی اهل آسیا، چه یهود و چه یونانی، کلام خداوند عیسی را شنیدند» (اعمال ۱۹: ۱۰). مردم کولسیه، لائودکیه و هراپولیس در زمره این شنوندگان قرار داشتند.

وقتی به بررسی افرادی که پولس در نامه های زندان خود از آنها نام می برد می پردازیم (ر. ک افسسیان، فیلیپیان، کولسیان، فلیمون و دوم تیموتاوس)، می توانیم داستان تأسیس و پیدایش کلیسای کولسیه را بازسازی کنیم. در خلال خدمت و مأموریت پولس در افسس، حداقل دو نفر از اهالی کولسیه به نامهای اپفراس و فلیمون به عیسی مسیح ایمان آوردند (ر. ک فلیمون ۱۹). ظاهراً اپفراس یکی از بنیان گذاران اصلی کلیسا در کولسیه بوده، زیرا که در آنجا کلام انجیل را به دوستانش تعلیم می داد (۱: ۷). او همچنین در شهرهای لائودکیه و هراپولیس به خدمت مشغول بود (۴: ۱۲-۱۳).

فلیمون در خانه اش کلیسای خانگی تشکیل داده بود (فلیمون ۲). احتمال دارد که اُپفیه و آرخیس که نامشان در این آیه برده شده، به ترتیب همسر و پسر فلیمون باشند و ظاهراً آرخیس شبان کلیسا بوده است (۴: ۱۷).

در اینجا درس خوبی برای ما نهفته است: خدا برای برپا کردن خدمت روحانی همواره در پی رسول یا «خادم مسیحی تمام وقت» یا ساختمانهای بزرگ و باشکوه یا سازمانهای بزرگ و گسترده نیست. در آنجا خدا دو مرد عامی را بکار گرفت که وی را حداقل در سه شهر خدمت می کردند. نقشه خدا این است که مسیحیان شهرهای بزرگی مانند افسس، خدمت خود را به شهرهای کوچک و روستاها بکشانند و انجیل را به ساکنان آن مناطق نیز بشارت دهند. آیا کلیسای شما در امر بشارت انجیل به حوزه های کوچک فعالیت و کمک می کند؟

اکثر اعضای جماعت مسیحیان کولسیه از ایمان داران غیر یهودی (امت‌ها) بودند. گنا‌هانی که پولس از آنها نام می‌برد (۳: ۵-۹) معمولاً اختصاص به غیر یهودیان داشت و سخن وی در مورد سرّ خدا، بیشتر در مورد غیر یهودیان صادق است تا یهودیان (۱: ۵-۲۹). احتمالاً پنج سال از تأسیس کلیسای کولسیه گذشته بود که پولس این نامه را نوشت.

بحران

چرا پولس رسول این نامه را برای کلیسای کولسیه نوشت؟ به این دلیل که متوجه شد بحرانی که در آنجا روی داده در شرف نابود کردن خدمت و مأموریت کلیسا است. با مقایسه نامه‌هایی که پولس در زندان نوشت، به خوبی می‌توانیم وقایع را به ترتیب زیر بازسازی کنیم.

در آن وقت پولس در روم زندانی بود (اعمال ۲۱: ۱۷-۲۸: ۳۸). وی در آنجا برده‌ای فراری به نام اونیسوس را که متعلق به فلیمون، یکی از رهبران کلیسای کولسیه بود، ملاقات کرد. پولس اونیسوس را به مسیح هدایت کرد و سپس در نامه‌ای که به فلیمون نوشت، از دوست خود خواهش کرد که اونیسوس، غلام فراری خود را ببخشد و او را چون برادر خود در مسیح بپذیرد.

تقریباً در همین زمان سر و کله افراس در روم پیدا شد که به آنجا آمده بود تا از پولس کمک بگیرد. در کولسیه تعالیم جدیدی داده می‌شد که کلیسا را مورد هجوم قرار می‌داد و باعث به وجود آمدن مشکلاتی شده بود. بنابراین پولس این نامه را به کولسیان نوشت تا نادرستی این تعالیم بدعت‌گزارانه را اثبات نماید و راستی انجیل را ثابت کند.

افراس در روم ماند تا با پولس باشد (۴: ۱۲-۱۳). اونیسوس و تیخیکوس مأموریت یافتند که نامه‌های پولس را به گیرندگان مورد نظر برسانند: افسسیان

۶: ۲۱؛ کولسیان ۴: ۷-۹ و فلیمون. پولس، افراس را «هم‌زندان» خود می‌نامد، عنوانی که به ارسترخس نیز داده است (فلیمون ۲۳؛ کولسیان ۴: ۱۰). این نشان می‌دهد که افراس داوطلبانه در روم ماند تا در کنار پولس باشد و او را کمک نماید. نه ارسترخس و نه افراس زندانی نبودند، چرا که پولس قانون را زیر پا گذاشته و دستگیر شده بود. آنان همراهان داوطلب پولس بودند که آسایش خود را فدای راحتی پولس کردند.

آن بدعتی که آرامش و خلوص کلیسای کولسیه را تهدید می‌کرد چه بود؟ این بدعت ترکیبی بود از فلسفه شرقی و شریعت گرائی یهودی و نیز رگه‌هایی از آنچه محققان کتاب مقدس آئین «گنوسی» می‌نامند. این اصطلاح از واژه یونانی gnosis به معنی «دانستن» می‌آید. گنوسی‌ها کسانی بودند که در امور عمیق الهی مدعی دانستن بودند و تنها خود را شایسته و دارای این شناخت و معرفت می‌دانستند. به همین خاطر می‌توان گفت که آنان «اشرافیت روحانی» کلیسا بودند.

قبل از هر چیز، این بدعت به مردم وعده می‌داد که چنان اتحاد عمیقی با خدا خواهند یافت که به «کاملیت روحانی» خواهند رسید و تنها شرط دستیابی به این پُری و کاملیت، شراکت در تعالیم و مراسم خاص آنان است. هم‌چنین از «شناخت کامل» از نوعی عمق روحانی سخن می‌گفتند که تنها گروندگان می‌توانند از آن بهره‌مند شوند. این «حکمت» آنان را از امور زمینی آزاد می‌کرد و آنها را در ارتباط با امور آسمانی قرار می‌داد.

البته تمام این تعالیم چیزی نبود جز فلسفه انسانی که نه بر مبنای حقایق الهی بلکه بر اساس سنتها و تفکرات بشری بود (۲: ۸). پیدایش این بدعت به این سؤال فلسفی برمی‌گشت که اگر خلقت را خدائی مقدس آفریده، پس چرا در این جهان شرارت هست؟ فلاسفه‌ای که این سؤال را مطرح کرده بودند، وقتی به تفکر

و تعمق نشستند به این نتیجه گیری غلط رسیدند که ماده شریر است. دیگر استنتاج غلط آنان این بود که خدای مقدس نمی تواند با ماده شریر هیچ تماس و ارتباطی داشته باشد. بنابراین سلسله ای از «تجلیات» الهی وجود دارد که از خدا تا خلقت مادی امتداد می یابد. آنان معتقد به جهان روحانی قدرتمندی بودند که از طریق ابزارهای مادی به انسان حمله می کند. هم چنین معتقد به نوعی نظام ستاره شناسی بودند و می پنداشتند که فرشتگان بر اجرام آسمانی حکومت می کنند و بر امور زمین تاثیر می گذارند (۱:۱۶؛ ۲:۱۰، ۱۵).

علاوه بر این تفکرات شرقی، شکلی از شریعت گرائی یهودی نیز دخیل بود. معلمان گنوسی معتقد بودند که رسم ختنه برای رشد روحانی مفید است (۲:۱۱) و تعلیم می دادند که شریعت عهد عتیق مخصوصاً قوانین مربوط به خوردن و نوشیدن نیز در کسب تکامل روحانی تأثیر نیکو دارند (۲:۱۴-۱۷). قواعد و قوانین تعریف شده ای داشتند که از روی آنها می دانستند چه چیزی نیکو است و چه چیزی شریر (۲:۲۱).

از آنجا که ماده را شریر می دانستند، می بایست راهی برای کنترل سرشت انسانی خود پیدا کنند تا به کاملیت مورد نظر خویش دست یابند. این تعالیم منجر به پیدایش دو مکتب فکری شد: یکی معتقد به اینکه تنها راه غلبه بر ماده شریر، اعمال ریاضت و انضباط شدید است (۲:۲۳) و دیگری بر این باور که چون به هر حال ماده شریر است، ارتکاب هر نوع گناهی جایز است! به نظر می رسد که در کولسیه، دیدگاه اول غالب بوده است.

به راحتی می توان دید که این نوع تعلیم چگونه تیشه به ریشه ایمان مسیحی می زد. اول از همه، این بدعت گذاران شخص عیسی مسیح و کار او را مورد حمله قرار می دادند. در نظر آنان، مسیح نه پسر خدا که جسم انسانی گرفت، بلکه صرفاً

یکی از همان «تجلیات» خدا بود. تن گیری یا تجسم یعنی «خدا با ما» (متی ۲۳:۱)، ولی این معلمان دروغین مدعی بودند که خدا همچنان از ما دور است! وقتی به پسر خدا ایمان و اعتماد داشته باشیم، دیگر هیچ نیازی به موجودات واسطه بین انسان و آسمان نخواهیم داشت!

عیسی مسیح با کار خود بر صلیب، مسئله گناه را برای همیشه حل کرد (۱:۲۰)، نیروهای شیطانی را تا به ابد مغلوب ساخت (۲:۱۵) و نقطه پایانی بر الزامات شریعت نهاد (۲:۱۴-۱۷). در واقع عیسی مسیح ابتدا و مقدم بر همه است (۱:۱۸؛ ۳:۱۱). تنها چیزی که ایمان داران به آن نیاز دارند، عیسی است!

نه ماده و نه جسم انسانی، هیچ کدام شریر نیستند. هر چند تمام انسانها با طبیعتی سقوط کرده به این دنیا می آیند که در پی تسلط بر بدن انسان و استفاده از آن برای ارتکاب گناه است، ولی جسم به خودی خود شریر نیست. در غیر این صورت، عیسی مسیح هیچگاه در جسم انسانی به این جهان نمی آمد و در خلال مأمویت خود بر زمین، برکنهای روزانه زندگی از جمله حضور در جشنهای عروسی یا مشارکت در سفره دیگران را نمی پذیرفت. پرهیز غذایی و انضباط البته می تواند برای سلامتی شخص مفید باشد ولی هیچ قدرتی برای رشد روحانیت واقعی ندارد (۲:۲۰-۲۳).

به همین ترتیب، پولس موضوع تأثیر ستارگان و نفوذ فرشتگان و اجرام سماوی را به شدت تقبیح می کند. عیسی، در صلیب خود بر تمام قدرتهای شیطانی ظفر کامل یافت (۲:۱۵). مسیحیان نیاز ندارند که عقب گرد کنند و به سوی امور ابتدائی این جهان برگردند (۲:۸، ۲۰). «امور ابتدائی» یعنی «موجودات اولیه» یا «اصول ابتدائی» و در اینجا به موجوداتی اشاره دارد که (طبق تفکر و تعلیم گنوسی ها) اجرام آسمانی را تحت کنترل خود دارند و آنها نیز به نوبه خود بر وقایع و امور زمینی تأثیر می گذارند. ایمان دارانی که متوسل به طالع بینی

می شوند، خرافات را جایگزین مکاشفه الهی نموده و بدین ترتیب شخص مسیح و کار او را انکار می کنند.

این تعلیم دروغین، آمیزه ای فریبنده از عناصر متعدد از جمله قانون گرائی یهود، فلسفه مشرق زمین، ستاره شناسی بت پرستان، تصوف، ریاضت و حتی نیم نگاهی به مسیحیت بود. برای هر کس و هر سلیقه ای چیزی وجود داشت و به همین دلیل تا این اندازه خطرناک و بحران ساز محسوب می شد. معلمان دروغین مدعی بودند که منکر ایمان مسیحی نیستند، بلکه فقط می کوشند آن را به سطح بالاتری ارتقا دهند. آنان مبشر کاملیت، آزادی و زندگی مرفه بودند که می توانست تمامی مشکلات و معضلات مردم را حل کند.

آیا امروزه چنین بدعت‌هایی وجود دارد؟ آری، وجود دارد و به همان اندازه فریبنده و خطرناک هستند! وقتی عیسی مسیح و مکاشفه مسیحی را تنها بخشی از کل یک فلسفه یا نظام دینی بشماریم، دیگر او را آن ابتدا و مقدم بر همه نمی دانیم. وقتی تلاش می کنیم از طریق فرمولها، قواعد انضباطی یا آداب و رسوم مذهبی به «کاملیت روحانی» یا «پری روحانی» دست یابیم، بجای پیشرفت دچار سیر قهقرائی می شویم. ایمان داران مسیحی باید از آمیزش ایمان مسیحی خود با امور فریبنده ای نظیر یوگا، مدیتیشن ماوراءالطبیعی، عرفان شرقی و نظایر آن بپرهیزند. هم چنین باید از معلمانی که منادی به اصطلاح «زندگی عمیق تر» هستند و از نظامی برای پیروزی و کاملیت سخن می گویند که وفاداری و پیروی از عیسی مسیح را نادیده می انگارند، دوری کنیم. در همه چیز باید او ابتدا و افضل باشد. این بدعت که در تضاد مستقیم با تعلیم پولس رسول بود، نگاهی منفی به زندگی داشت: «خدا بسیار دور است و جسم شریر و ما همیشه در معرض تهدید نیروهای اهریمنی هستیم.» ایمان مسیحی به ما می آموزد که خدا نزدیک ما است،

خدا همه چیز را نیکو آفرید (حتی اگر چه ابزاری برای ارتکاب گناه باشند) و نیز اینکه مسیح قوم خود را از قدرت ظلمت رها نموده است (۱:۱۳). این بدعت دنیا را چون زندانی ترسناک ترسیم می کند، در حالی که مسیح به روشنی نشان داد که خدا در این جهان کار می کند و مواظب متعلقان خویش است. سرانجام اینکه این معلمان دروغین می کوشیدند ظاهر مردم را از طریق پرهیز غذایی و امور انضباطی تغییر دهند، اما رشد روحانی واقعی از درون بوجود می آید، نه در ظاهر.

تشابه

با این پیش زمینه حال می توانیم نگاهی به نامه پولس رسول به کولسیان بیندازیم و چشم اندازی کلی از آنچه نوشته داشته باشیم. می دانیم که رساله پولس به افسسیان همزمان با رساله به کولسیان نوشته و فرستاده شد. با توجه به این نکته می توانیم مشابهت های زیادی بین این دو نامه پیدا کنیم. تاکید نامه به افسسیان روی کلیسا به عنوان بدن مسیح است، در حالی که تاکید نامه به کولسیان بر مسیح به عنوان سر بدن پولس در این نامه، از واژگان معلمان کذب استفاده می کند ولی از تعاریف آنها دوری می جوید و آنها را به معنای مسیحی واقعی شان بکار می برد. وقتی نامه به کولسیان را می خوانیم با کلماتی نظیر «پُری»، «کمال» و «بی عیب» مواجه می شویم یعنی درست همان کلماتی که بدعت گذاران گنوسی مرتباً بر زبان می آوردند. پولس بیش از ۳۰ بار از کلمه «همه» استفاده کرده و در مورد حکمت که از اصطلاحات اصلی گنوسی ها بود نکاتی نوشته است. وی هم چنین مطالب زیادی در خصوص فرشتگان و قدرتهای روحانی نوشته است.

موضوع اصلی نامه پولس، تقدم و تفوق عیسی مسیح است (۱:۱۸؛ ۳:۱۱). لزومی ندارد در مورد دخالت فرشتگان یا موجودات روحانی نگران باشیم. خدا

پسر خود را فرستاد تا برای نجات ما بمیرد! هر که به عیسی مسیح ایمان آورد نجات یافته و عضوی از بدن او، کلیسا است که وی سر آن است (۱۸:۱). ما در مشارکتی زنده و عجیب با مسیح متحد شده ایم!

به علاوه لازم نیست چیز دیگری به این ارتباط اضافه کنیم زیرا هر ایماننداری «در او کامل» است (۱۰:۲). تمام پری خدا در مسیح ساکن است (۹:۲) و ما نیز در آن پری سهم هستیم! «در وی از جهت جسم، تمام پری الوهیت ساکن است و شما در وی تکمیل شده اید که سر تمامی ریاست و قدرت است» (۹:۲-۱۰). روزی در سالن انتظار فرودگاه منتظر اعلام سوار شدن به هواپیما بودم. مرد جوانی نزدیک من آمد و می خواست کتابی را به من بفروشد. با نگاهی گذرا به جلد پر زرق و برق آن پی بردم که سرتاسر کتاب مذکور، فلسفه ها و افسانه های شرقی است.

به مرد جوان گفتم: «متشکرم دوست من، خودم کتابی همراه دارم که مرا از هر چیز دیگری بی نیاز می کند» و بلافاصله کیف دستی ام را باز کردم و کتاب مقدس را بیرون آوردم.

جوان به من اطمینان داد: «ما مخالف کتاب مقدس نیستیم و چیزی بر ضد آن نمی گوئیم! این کتاب چیزهایی دارد که شاید در کتاب مقدس نیامده و حتی موجب رشد بیشتر ایمان ما می شود.»

در جواب گفتم: «هیچ کس غیر از عیسی مسیح نمی تواند بیشتر از آنچه قبلاً به من داده بدهد.» سپس کتاب مقدس را باز کردم و سراغ باب دوم کولسیان رفتم. اما وقتی سرم را بلند کردم دیدم که جوان با عجله به انتهای سالن می دود.

متأسفانه باید بگویم مسیحیان بسیاری هستند که عمیقاً معتقدند بعضی اشخاص یا نظامهای دینی یا انضباطها می توانند تجربه روحانی آنها را غنی تر سازند. ولی

حقیقت این است که هر آنچه لازم دارند از قبل در شخص عیسی مسیح و کار او به دست آورده اند.

اگر پولس طرحی از نامه خود به مسیحیان کولسیه در نظر گرفته باشد احتمالاً به این شکل بوده است:

موضوع: عیسی مسیح مقدم بر همه است (۱۸:۱)

الف) آموزه: بیان برتری و تقدم مسیح: باب ۱

۱- در پیام انجیل: ۱۲-۱:۱

۲- در فدیة: ۱۴-۱۳:۱

۳- در خلقت: ۱۷-۱۵:۱

۴- در کلیسا: ۲۳-۱۸:۱

۵- در رسالت پولس: ۲۹-۲۴:۱

ب) خطر: دفاع از تقدم مسیح: باب ۲

۱- بر حذر بودن از فلسفه های پوچ: ۱۰-۱:۲

۲- بر حذر بودن از قانون گرائی مذهبی: ۱۷-۱۱:۲

۳- بر حذر بودن از انضباط های انسانی: ۲۳-۱۸:۲

ج) وظیفه: نشان دادن و اثبات تقدم مسیح: باب ۳-۴

۱- در پاکی شخصی: ۱۱-۱:۳

۲- در مشارکت مسیحی: ۱۷-۱۲:۳

۳- در خانه: ۲۱-۱۸:۳

۴- در امور روزانه: ۱:۴-۲۲:۳

۵- در شهادت مسیحی: ۶-۲:۴

۶- در خدمت مسیحی: ۱۸-۷:۴

البته طرح فوق تنها یک طرح پیشنهادی است و نباید آن را الهام دانست. راه‌های زیادی برای تجزیه و تحلیل کلام خدا و ایجاد طرح‌هایی از آن وجود دارد، ولی هیچ طرحی نباید جای خود کلام مکتوب را بگیرد.

به هر حال با مطالعه این طرح متوجه می‌شویم که پولس چگونه با این مشکل و یافتن راه حلی برای آن برخورد می‌کرد. او در وهله اول با حمله به معلمان دروغین و تعالیم آنها شروع نکرد، بلکه در ابتدا به تمجید عیسی مسیح و نشان دادن برتری و تقدم او پرداخت: پیام انجیل، فدیة، خلقت، کلیسا و رسالت خود. مخاطبان پولس از طریق شنیدن پیام انجیل از زبان اِپِراس به مسیح ایمان آورده بودند. اگر این پیام غلط بود، در واقع اصلاً نجات نیافته بودند!

پولس بعد از بیان مستدل و روشن تقدم مسیح، بدعت‌گذاران را در زمین خود آنها مورد حمله قرار می‌دهد. وی در باب دوم، منشأ دروغین تعالیم آنها را برملا می‌سازد و نشان می‌دهد که چگونه تعالیم آنها با آنچه پولس در مورد عیسی مسیح تعالیم می‌دهد، متناقض است. هر ایمان‌داری که این باب از رساله به کولسیان را به خوبی بیاموزد، هرگز با عقاید فریبنده و اغواکننده‌ای مثل «مسیحیتی تازه و توسعه یافته» گمراه نخواهد شد.

اما پولس بعد از مفتضح ساختن بدعت‌گذاران، وظیفه خود را تمام شده نمی‌دانست، چرا که هنوز سخنان مهمی برای کلیسا داشت. پولس در باب‌های ۳ و ۴ به تشریح موثرترین پادزهر برای مقابله با تعالیم دروغین می‌پردازد که همانا زندگی در دینداری و خداپرستی است. کسانی که می‌گویند «برای من فرقی نمی‌کند به چه چیزی ایمان داری، مهم این است که زندگی نیکوئی داشته باشی» منطقی فکر نمی‌کنند. آنچه بدان ایمان داریم معرف چگونگی رفتار ما است. اگر معتقد باشیم که ماده شیربراست، از بدنهای خود شیربرانه استفاده می‌کنیم ولی

اگر ایمان داشته باشیم که بدنهای ما معبد روح القدس است، مطابق خواسته روح زندگی خواهیم کرد.

تعلیم غلط همواره زندگی غلط را در پی دارد و تعلیم صحیح بایستی منجر به زندگی صحیح شود. پولس در دو باب آخر رساله خود، تقدم مسیح را به امور روزانه زندگی تعمیم می‌دهد. اگر مسیح واقعاً در زندگی ما بر همه چیز مقدم است، آنگاه با حفظ پاکی خود، با مشارکت با سایر مقدسین، با دوست داشتن اعضای خانواده، با وفاداری و صداقت در کار و با تلاش برای شهادت دادن و خدمت مؤثر به مسیح، باعث جلال او می‌شویم. در غیر این صورت، هر تعلیم و آموزه‌ای به قانون و وظیفه ختم می‌شود و هیچ سودی برایمان نخواهد داشت.

بسیاری از محققان و مفسران کتاب مقدس بر این باورند که نامه به کولسیان عمیق‌ترین نوشته پولس است. از شنیدن این جمله نباید ناامید شوید و دست از خواندن و مطالعه این نامه فوق‌العاده بردارید، ولی در عین حال باید مواظب باشید و از نگاه آمیخته با خرافات به آن دوری کنید. چنانچه تعلیم خود را از روح خدا نگیریم، به حقایقی که خدا می‌خواهد بیاموزیم دست نخواهیم یافت.

امروزه کلیسا شدیداً نیازمند پیام کولسیان است. ما در روزگاری زندگی می‌کنیم که بردباری مذهبی به معنی «همه ادیان به یک اندازه خوب هستند» تفسیر می‌شود. عده‌ای می‌کوشند از ادیان مختلف بهترین‌ها را بگیرند و بدین ترتیب دین خصوصی خود را بسازند. در نظر بسیاری از مردم عیسی مسیح تنها یکی از معلمان بزرگ دینی و در ردیف سایر رهبران مشهور مذهبی است که هیچ برتری بر آنان ندارد. ممکن است وی شخص برجسته‌ای باشد ولی قطعاً برتری خاصی ندارد.

دوران ما، دوران التقاط ادیان (syncretism) است. مردم می‌کوشد مکاتب مختلف فکری را با هم هماهنگ و یکسان نمایند و به بهترین مذهب ممکن دست

یابند. کلیساهای بشارتی ما در معرض این خطر هستند که به خاطر کوشش آمیخته با محبت خود برای درک عقاید دیگران، ایمان خویش را کم رنگ نمایند. عرفان دوستی، قانون گرایی، مذاهب شرقی، ریاضت و فلسفه های انسانی، به شیوه ای پنهان و موزیانه به درون کلیساهای خزیده اند. اینها مسیح را انکار نمی کنند ولی جلال او را می گیرند و جایگاه به راستی برتر او را سلب می کنند.

با مطالعه این نامه مهیج و پر شور باید هشدار پولس را به گوش جان بشنویم که «هیچ کس شما را به سخنان دلاویز اغوا نکند» (۴:۲)، «کسی شما را نرباید» (۸:۲)، «کسی بر شما حکم نکند» (۱۶:۲).

۲

معجزه در کولسیه

کولسیان ۱: ۳-۸

الکساندر وایت، واعظ ایرلندی به خاطر حس قدردانی فراوانش مشهور بود. او دوست داشت کارتهای تبریک و تشکر برای مردم بنویسد و از آنها به خاطر محبتشان یا برای برکتی که به زندگی او داده اند تشکر کند. آن پیامها غالباً در مواقع لازم موجب دلگرمی فراوان دریافت کنندگان می شد. قدردانی و تشکر به راستی داروئی معجزه گر برای روح انسان است.

پولس رسول نیز مشوق و دلگرم کننده بزرگی بود و این نامه نمونه خوبی از فیض سپاسگزاری است. او در این قسمت (که در زبان اصلی یونانی، جمله ای طولانی است) به خاطر آنچه مسیح در زندگی ایمان داران کولسیه به عمل آورده شکرگزاری می کند و علاوه بر این در همین نامه، در پنج مورد دیگر از شکرگزاری سخن به میان می آورد: ۱:۱۲؛ ۲:۷؛ ۳:۱۵، ۴:۲. فراموش نکنید که پولس این نامه را در زندان نوشته و از همین رو دیدگاه وی در مورد شکرگزاری بیش از پیش فوق العاده می نماید.

ما نیز مانند پولس باید خدا را به خاطر آنچه در زندگی دیگران انجام می دهد شکر کنیم. ما مسیحیان اعضای یک بدن هستیم (اول قرنیتیان ۱۲: ۱۲-۱۳). اگر

عضوی از بدن قوی باشد، موجب تقویت تمام بدن می شود. اگر خدا تجربه تازگی و احیا را به کلیسایی ببخشد، برای تمام کلیساها مفید خواهد شد. پولس در بیان این شکرگزاری، مراحل تجربه روحانی ایمان داران کولسیه را قدم به قدم دنبال می کند.

آنان کلام انجیل را شنیدند (۱: ۵-۷)

مژده انجیل بومی شهر کولسیه نبود و می بایست برای آنها آورده می شد و اپفراس پیام آور انجیل برای آنان بود. او خود اهل کولسیه بود (۴: ۱۲-۱۳)، اما در اثر ملاقات با پولس به عیسی مسیح ایمان آورده بود. ملاقات این دو احتمالاً در خلال سه سال خدمت بزرگ پولس در افسس صورت گرفته بود (اعمال ۱۹: ۱۰). وقتی اپفراس ایمان آورد و نجات یافت، در بازگشت به شهر خود، این اخبار هیجان انگیز را با بستگان و دوستان خود در کولسیه در میان نهاد. شاید بودن با پولس در افسس برای اپفراس شور انگیز می بود، جایی که امور عجیب زیادی به وقوع می پیوست، ولی اولین مسئولیت وی رساندن مژده انجیل به شهر زادگاه خود بود (ر. ک مرقس ۵: ۱۹).

انجیل یعنی این خبر خوش که عیسی مسیح به واسطه مرگ، تدفین و رستاخیز خود، مشکل گناه را برای همیشه برداشته است. کلمه انجیل یعنی «مژده یا خبر خوش.» متأسفانه عده ای چنان به انجیل شهادت می دهند که گویا انجیل خبر ناگوار محکومیت و مجازات است.

شبان کلیسایی را به خاطر دارم که بیشتر به مدعی العموم شباهت داشت تا به یک شاهد مسیحی. او چنان دائماً مردم را به خاطر گناهانشان سرزنش می کرد که وقت نداشت مژده بخشش گناهان از طریق ایمان به عیسی مسیح را اعلام کند.

اما با این وجود می توانیم از او درسی ارزشمند بیاموزیم. ما باید در شهادتهای خود به خاطر داشته باشیم که بر خبر خوش انجیل تاکید کنیم (ر. ک اول قرنیتیان ۱: ۸-۱۵). پولس در این قسمت از نامه خود به کولسیان، ویژگی های این پیام شور انگیز انجیل را نشان می دهد.

پیام انجیل بر شخص عیسی مسیح متمرکز است. موضوع اصلی این رساله، تقدم عیسی مسیح است و در انجیل یقیناً او بر همه تقدم دارد. معلمان دروغین که مشارکت ایمان داران کولسیه را هدف قرار داده بودند می کوشیدند عیسی را از جایگاه تقدم و برتری خود بردارند و نائل شدن به این هدف به معنی نابودی انجیل بود. کسی که برای ما مرد و از مردگان قیام کرد عیسی مسیح است. پیام انجیل نه بر فلسفه، آموزه یا نظامی مذهبی بلکه بر عیسی مسیح، پسر خدا متمرکز است.

پیام انجیل «کلام راستی» است (۱: ۵) و این یعنی از جانب خدا آمده و می توان به آن اعتماد کرد: «کلام توراستی است» (یوحنا ۱۷: ۱۷). پیامها و ایده های زیادی را می توان «درست» نامید ولی تنها کلام خدا شایسته صفت «راستی» است. شیطان دروغگو است و باور کردن سخنان او یعنی گمراهی مرگبار (یوحنا ۸: ۴۴). عیسی «راستی» است (یوحنا ۱۴: ۶) و چون به او اعتماد کنیم، حیات واقعی را خواهیم یافت. انسانها سعی بسیار کرده اند که حقیقت خدا را از بین ببرند ولی همواره شکست خورده اند. کلام راستی هنوز استوار ایستاده است!

هر کسی به چیزی ایمان دارد، اما ایمان درست به همان اندازه چیزی نیکو است که شخص به آن اعتماد و توکل دارد. بت پرستان بدوی، بتهای سنگی را پرستش می کردند و بت پرستان تحصیل کرده دنیای معاصر، پول یا اموال یا مقام را می پرستند. در هر دو حالت چنین ایمان و پرستشی پوچ است. ایمان دار واقعی

مسیحی تنها به عیسی مسیح ایمان دارد و ایمانش بر کلام راستی استوار است. هر نوع ایمان دیگر چیزی جز خرافات نیست و هرگز نمی تواند نجات بخش باشد.

پیام انجیل، پیامی از فیض خدا است (۱:۶ ب). در فرهنگ لغات مسیحی غالباً دو کلمه «فیض» و «رحمت» را با هم اشتباه می گیرند. خدا در فیض خود چیزی به من می دهد که استحقاق آن را ندارم، در حالی که خدا در رحمت خود چیزی را که مستحق آن هستم به من نمی دهد. فیض، لطفی است که خدا نسبت به گناهکاران نالایق نشان می دهد. دلیل اینکه انجیل را خبرخوش می نامیم این است که فیض خدا است: خدا می خواهد و می تواند تمام کسانی را که به عیسی مسیح ایمان دارند نجات دهد.

جان سلدن (۱۵۸۴-۱۶۵۴)، مورخی پیشرو و از صاحب منصبان قضائی انگلیس بود که کتابخانه ای مشتمل بر ۸۰۰۰ جلد کتاب داشت و به خاطر فضل و کمالش بسیار مشهور بود. وقتی در شرف مرگ بود به اسقف اعظم آشر که بر بالینش حاضر شده بود گفت: «من آثار بیشتر فرهیختگان را مطالعه کرده ام و کتابخانه ام مملو از کتابها و دست نوشته هائی در موضوعات مختلف است. ولی در حال حاضر، از میان آن همه اوراق و کتب نمی توانم چیزی جز این جمله از کتاب مقدس را به یاد آورم که جان خسته مرا آرامی بخشد: «فیض خدا که برای همه مردم نجات بخش است، ظاهر شده است» (تیطس ۲:۱۱).

پیام انجیل برای تمامی جهان است (۱:۶ الف). وقتی کشیش جوانی بودم یکی از واعظان محبوبم دکتر والتر ویلسون اهل کانزاس بود. او تخصص منحصر به فردی در بیان حقایق قدیمی به صورتی جدید و هیجان انگیز داشت. روزی از او شنیدم که ضمن قرائت یوحنا ۳:۱۶ پرسید: «اگر قرار بود شما هدیه ای را که برای تمام دنیا مناسب باشد، بدهید چه هدیه ای می دادید؟»

وی سپس فهرستی از هدایای مختلف بیان کرد و نشان داد که چگونه آن هدایا با تمام ارزشی که دارند برای همه مناسب نیستند: کتاب (بسیاری از مردم قادر به خواندن نیستند)، خوراک (در قسمتهای مختلف جهان، مردم سلیقه های متفاوتی برای غذا خوردن دارند)، لباس (در دنیا اقلیمهای مختلفی وجود دارد)، پول (در بعضی فرهنگها کاربرد چندانی ندارد). سپس به این نتیجه منطقی رسید که تنها انجیل که حاوی هدیه حیات ابدی است، مناسبترین هدیه برای تمام انسانها در سراسر جهان است، و حق با او بود.

پولس رسول می گفت که انجیل در تمامی دنیا ثمر می دهد. کلام خدا تنها دانه ای است که می توان آن را در همه جای دنیا کاشت و ثمر خواهد داد. انجیل را می توان به «تمامی خلقت زیر آسمان» (۱:۲۳) بشارت داد. تأکید پولس نه بر فردی خاص بلکه بر «هر شخص» و «هر کس» است (۱:۲۸). معلمان دروغین مخاطبین پیام خود را تمامی دنیا نمی دانند، بلکه به هر جایی که انجیل قدم گذاشته سر می کشند و می کوشند ایمان داران را گمراه کنند. آنان هیچ خبر خوشی برای گناهکارن گم شده ندارند!

اگر قرار است مردم نجات یابند، باید انجیل عیسی مسیح را بشنوند، و اگر قرار است بشنوند، ما که نجات یافته ایم باید پیام را به آنها برسانیم. آیا شما سهم خود را انجام می دهید؟

آنان به عیسی مسیح ایمان آوردند (۱:۴)

می توان شنید و ایمان نیاورد، هر چند کلام خدا این قدرت را دارد که در شنوندگان، ایمان بیافریند (رومیان ۱۰:۱۷). میلیونها نفر مژده نجات را شنیده اند، ولی هنوز ایمان نیاورده اند. اما کسانی که به عیسی مسیح ایمان می آورند عطیه حیات ابدی را از خدا دریافت می کنند (یوحنا ۳:۱۴-۱۸).

ایمان به خودی خود ما را نجات نمی دهد. امروزه نوعی مکتب «ایمان گرائی» وجود دارد که مبلغ ایمان است، ولی کمترین ارتباطی با عیسی مسیح ندارد. حتی بعضی از آوازه‌های مشهور و محبوب از ایمان داشتن صحبت می کنند. دیدگاه دنیای معاصر این است که «اگر ایمان داشته باشی در امان هستی.» ولی بدیهی ترین سوال این است که «ایمان به چه چیزی؟» و در جواب تنها این را می شنویم که «فقط ایمان داشته باش!»

هیچ یک از ما به خاطر ایمان به مجموعه ای از تعالیم و آموزه ها نجات نیافته ایم. غالباً در این مورد به یاد داستانی از مبشر معروف، جورج وایتفیلد می افتم که ضمن شهادت دادن به یک نفر از او پرسید: «شما به چه چیزی ایمان دارید؟» مرد در جواب گفت: «من ایمان دارم به آنچه کلیسایم ایمان دارد.»

- «و کلیسای شما به چه چیزی ایمان دارد؟»

- «به آنچه من ایمان دارم!»

وایتفیلد که دست بردار نبود بار دیگر سعی کرد و پرسید: «و شما هر دو به چیزی ایمان دارید؟»

آن مرد که از پاسخ دادن طفره می رفت گفت: «چطور مگر؟ ما هر دو به یک چیز ایمان داریم!»

ایمان نجات بخش در برگیرنده عقل، احساس و اراده است. با عقل خود حقیقت انجیل را درک می کنیم، با قلب خود، گناهکار بودن و نیاز خویش به نجات را احساس می کنیم، ولی تمام این روند در صورتی کامل می شود که اراده کنیم و خود را به مسیح بسپاریم. ایمان نه وابستگی احساسی است و نه موافقت ذهنی با مجموعه ای از تعالیم، صرف نظر از اینکه چقدر حقیقت داشته باشند. ایمان، تعهد و سرسپردگی به عیسی مسیح است.

زمانی که جان پاتون، مبشر انگلیسی می خواست کتاب مقدس را به زبان بومیان جزایر هیبرید در غرب اسکاتلند ترجمه کند، دنبال واژه ای می گشت که معنی دقیق «ایمان آوردن» را برساند. سرانجام آن کلمه را پیدا کرد: ایمان آوردن یعنی «تکیه کردن با تمام وزن خود.» ایمان نجات بخش همین است: تکیه کردن با تمام وزن خود بر مسیح!

ایمان نجات بخش بر بنیان انجیل استوار است (۱:۲۳). تنها کلام خدا می تواند به ما اطمینان ببخشد. هر گاه در خداوند رشد کنیم، ایمان ما استقامت می یابد (۲:۵) و راسخ می گردد (۲:۷).

معلمان کذب به ای که به کولسیه آمده بودند، سعی می کردند ایمان مقدسین به مسیح و کلام خدا را کم رنگ سازند، کاری که تا امروز هم ادامه دارد. هر گونه تعلیم مذهبی که عظمت و تقدم عیسی مسیح را نادیده انگارد یا نجات را چیزی جز تجربه فیض خدا از طریق ایمان معرفی نماید، ضد مسیحی و از شیطان است.

سخن آخر اینکه تجربه ایمان داران کولسیه به قدری اعجاب انگیز بود که ورد زبان دیگران شده بود! پولس آن را از زبان اپفراس شنید و معلمان دروغین نیز چیزهایی از آن شنیده بودند و تصمیم گرفتند به دیدن کلیسای کولسیه بروند تا آن دگرگونی شگفت انگیز را از نزدیک به چشم خود ببینند.

وقتی نجات در عیسی مسیح را تجربه کنید، نمی توانید ساکت بنشینید. آیا زندگی مسیحی شما باعث دلگرمی و تشویق دیگران می شود و آنان را برای شهادت به مسیح دلیر می سازد؟ آیا مشارکت کلیسای شما طوری هست که حتی توجه بی ایمانان را برانگیزد؟

آنان تعلیم می‌یافتند (۷:۱)

اپفراس تنها به این کفایت نکرد که کولسیان را به سوی مسیح هدایت کند و بعد آنها را به حال خود رها سازد. وی کلام خدا را به آنها تعلیم می‌داد و می‌کوشید ایمانشان را مستحکم نماید. کلمه‌ای که در آیه ۷ «تعلیم یافتن» ترجمه شده، در زبان یونانی از کلمه‌ای به معنی «شاگرد» مشتق شده است، همان کلمه‌ای که عیسی بکار برد: «از من تعلیم یابید» (متی ۹:۱۱) یا به مفهوم دقیق‌تر: «شاگرد من شوید.»

مسیحیان کولسیه که نوایمان بودند در معرض خطر روگردانی از راستی و پیروی از معلمان کذب قرار داشتند. پولس به آنها یادآوری می‌کند که اپفراس آنها را به سوی مسیح هدایت کرد، تعلیم داد و کلام را بدیشان آموخت. کلمه «سابقاً» (۵:۱)، احتمالاً یعنی «قبل از حضور آن معلمان کذب در صحنه». ما نیز باید مانند کولسیان از آن رهبران مذهبی که در جستجوی جانهای گمشده نیستند، بلکه تمام هم و غم شان «زدیدن گوسفندان» از گله دیگران است بر حذر باشیم.

هرگز نباید فراموش کنیم که مسیحیان نوایمان را باید شاگرد ساخت و تعلیم داد. درست همان طور که نوزادان تازمانی که بزرگ شوند و بتوانند از خود محافظت کنند، نیازمند حمایت و مراقبت محبت‌آمیز والدین خود هستند، مسیحیان نوایمان نیز نیاز به تعلیم و تربیت دارند. مأموریت بزرگی که مسیح بردوش شبانان نهاد تنها به نجات گمشدگان ختم نمی‌شود، چرا که وی در همین مأموریت به ما فرمان داده که نوایمان را به کلام خدا نیز تعلیم دهیم (متی ۲۸:۱۹-۲۰). مشارکت کلیساهای محلی نیز به همین معنی و در جهت همین هدف است. عهد جدید نوعی «مسیحیت انفرادی» را - که امروزه بسیار رایج است - تعلیم نمی‌دهد، یعنی کسانی که از کلیسای محلی خود غفلت می‌ورزند و تمام خوراک روحانی خود را در کتابها، رادیو و تلویزیون یا نوارهای صوتی و ویدئویی می‌جویند.

اپفراس خادم وفادار و امینی بود که نه تنها مردم را به سوی مسیح هدایت می‌کرد، بلکه کلام را به آنها تعلیم می‌داد و آنها را کمک می‌کرد تا رشد کنند. او همچنین برای آنها دعا می‌کرد (۴:۱۲-۱۳) تا در عیسی مسیح به بلوغ کامل برسند. وقتی اعضای کلیسا در معرض خطر قرار گرفتند، اپفراس عازم روم شد تا با پولس مشورت کند. او به جماعت خود محبت می‌ورزید و می‌خواست آنها را در مقابل تعالیم دروغین که ممکن بود به نابودی مشارکت آنان و جلوگیری از رشد روحانی شان منجر شود محافظت کند.

کلمه «شاگرد» یا معادل آن بیش از ۲۶۰ بار در اناجیل و اعمال رسولان ذکر شده و عبارتی که «چون شاگرد تعلیم یافتن» ترجمه شده ۲۵ بار در عهد جدید آمده است. در آن روزگار شاگرد به کسی گفته نمی‌شد که فقط بنشیند و به سخنان استاد گوش دهد. شاگرد کسی بود که با استاد زندگی می‌کرد و با گوش دادن، نگریستن و زندگی کردن تعلیم می‌یافت. شاگردی چیزی فراتر از ثبت نام در یک مدرسه و حاضر شدن سر کلاس بود. شاگردی به معنی سرسپردگی تمام و کمال به معلم و آموختن از طریق زیستن بود. در روزگار ما شاید دانشجویان پزشکی یا کارآموزان تجاری، تصویر مقرون به واقعیتی از مفهوم شاگردی ارائه دهند.

ما نیز که شاگردانی در میان دیگر ایمان‌داران داریم و آنها را تعلیم می‌دهیم، نباید آنان را به بیراهه بکشانیم. نباید برای خودمان شاگرد بسازیم بلکه برای عیسی مسیح. باید مردم را با او مرتبط سازیم تا او را محبت و اطاعت کنند. اپفراس با وفاداری و صداقت، جماعت خود را تعلیم داد و آنها را به سوی مسیح هدایت می‌کرد، اما وقتی سر و کله معلمان دروغین پیدا شد سعی کردند شاگردان را «در عقب خود بکشند» (اعمال ۲۸:۲۰-۳۰). طبیعت انسان بیش از آنکه

متماایل به اطاعت از خدا باشد، تماایل به متابعت انسان دارد و به جای حقایق اصلی و بنیادی انجیل در پی «چیزهای تازه» است. حال می فهمیم که نتیجه تلاشهای افراس چقدر ارزشمند بوده است.

آنان به مسیح وفادار بودند (۱: ۶، ۸)

کلام خدا «دانه» است (لوقا ۸: ۱۱) و این بدان معنی است که در خود حیات دارد (عبرانیان ۴: ۱۲). وقتی کلام در دل کاشته شود، می تواند میوه بیاورد: «چنان که در تمامی عالم نیز میوه می آورد و نمو می کند» (۱: ۶). در نزدیکی ایستگاه «کینگز کراس» در لندن، گورستانی هست که قبری منحصر به فرد و مجلل، متعلق به خانمی خدا شناس به نام «لیدی آن گریمستون» در آن قرار دارد. او در قبری که تماماً از سنگ مرمر ساخته شده به خاک سپرده شده است. وی قبل از مرگ، با طعنه به یکی از دوستانش گفته بود: «همان طور که یقیناً درختی از جسد من سر بر خواهد آورد، دوباره زندگی خواهم کرد.» لیدی آن گریمستون بی ایمان، به حیات پس از مرگ اعتقاد نداشت، با این وجود به راستی درختی از قبر او روئید! دانه ای کوچک ریشه گرفت و همان طور که رشد می کرد، سنگ مرمر را شکافت و حتی نرده های فلزی اطراف قبر را از هم گسست! همان گونه که در دانه، زندگی و قدرت هست، کلام خدا نیز در خود قدرت و حیات دارد.

وقتی کلام خدا کاشته و آبیاری شود، میوه می آورد. ایمان، امید و محبت از نوبرهای برداشت روحانی آن هستند. این فیض های روحانی از نشانه های تولد تازه واقعی شخص هستند (اول تسالونیکیان ۳: ۱؛ رومیان ۵: ۱-۴؛ عبرانیان ۶: ۹-۱۲؛ افسسیان ۱: ۱۳-۱۵؛ اول پطرس ۱: ۳-۹).

ایمان از شنیدن کلام خدا می آید (رومیان ۱۰: ۱۷). زندگی مسیحی ما با ایمان نجات بخش شروع می شود، ولی این تنها شروع کار است. ما یاد می گیریم که با ایمان قدم برداریم (دوم قرنتیان ۵: ۷) و با ایمان عمل کنیم (اول تسالونیکیان ۳: ۱). ایمان است که به دعا قدرت می دهد (لوقا ۵۱۷-۶) و سپری است که ما را در مقابل تیرهای آتشین شیطان محافظت می کند (افسسیان ۶: ۱۶).

محبت، نشانه دیگری از نجات واقعی است، زیرا کسی که نجات نیافته در نفس خود گرفتار شده و برای خود زندگی می کند (افسسیان ۲: ۱-۳). این واقعیت که ایمان داران کولسیه تمام مقدسین را محبت می نمودند دلیلی است بر اینکه خدا آنها را متحول ساخته و به آنان حیات جاوید عطا کرده بود. محبت مسیحی، احساسات سطحی نیست که از خود بروز دهیم، بلکه عمل روح القدس در دل های ما است (۱: ۸؛ رومیان ۵: ۵). جالب توجه است که بدانیم کولسیان ۸: ۱ تنها آیه ای در این نامه است که از روح القدس نام می برد و آن هم در ارتباط با محبت است.

محبت برآمده از روح، نه تنها برای افراد جماعت خودشان، بلکه برای «جمع مقدسان» بود (۱: ۴). ما که خود را مسیحی می خوانیم باید بیکرانگی محبت خدا را درک کنیم و آن را با تمام مقدسین به مشارکت بگذاریم (افسسیان ۳: ۱۷-۱۹). ایمان داران باید «در محبت با هم پیوند شوند» (۲: ۲) تا در اتحاد روحانی واقعی، خدا جلال یابد. زنجیری که ما را با هم متحد می کند محبت است (۳: ۱۴). متحدالشکل بودن، پیامد فشار بیرونی است ولی اتحاد از اشتیاق درونی سرچشمه می گیرد.

«امید» یکی دیگر از ویژگی های ایمان داران است. کسانی که ایمان نیاورده و نجات نیافته اند امیدی ندارند زیرا که خدا را ندارند (افسسیان ۲: ۱۱-۱۲).

هر که بیرون از عیسی مسیح باشد امیدی ندارد (اول تسالونیکیان ۴:۱۳). در کتاب مقدس معنی امید بسیار فراتر از «امیدوار بودن» در محاورات معمولی است. امید ما به مسیح همانند ایمانمان به او قطعی و مطمئن است. چون مسیح در ما حضور دارد، ما در دل خود، «امید جلال» را داریم (۷:۱).

معلمان کذب به تلاش می‌کردند ایمان داران کولسیه را مشوش سازند و آنان را از امید انجیل دور نمایند (۲۳:۱)، اما پولس به روشن بیان می‌کند که امید ایمان داران در آسمان «گذاشته شده است» (۵:۱). کلمه ای که «گذاشته شدن» ترجمه شده حاوی مفهوم «رزرو شده، کنار نهاده شده برای کسی» است. در زمان پولس این فعل را برای پولی که پس انداز یا ذخیره می‌شد بکار می‌بردند. زمان فعل بیانگر این است که این امید یک بار برای همیشه کنار نهاده شده، به قسمی که هیچ چیزی نمی‌تواند آن را از ما بگیرد. نه تنها این امید (میراث پرشکوه ما در جلال) برای ما ذخیره شده، بلکه خود ما نیز با قدرت خدا نگاه داشته شده ایم تا اطمینان یابیم که روزی در جلال آسمان خواهیم بود (اول پطرس ۱:۱-۵). ما برای جلال نگاه داشته شده ایم!

چه ارتباطی بین ایمان، امید و محبت وجود دارد؟ مطمئناً هر چه بیشتر کسی را محبت نمائیم، بیشتر به او اعتماد می‌کنیم. ما به همان اندازه که به یک دوست صمیمی اعتماد می‌کنیم، به یک آشنای اتفاقی اعتماد نداریم. هر چه شناخت ما از خدا بیشتر باشد، اعتماد و محبت ما به او بیشتر خواهد بود. محبت و ایمان به یکدیگر دلگرمی می‌دهند.

به علاوه، امید نقش ارزشمند دیگری نیز دارد. هر گاه ارتباطی بین ایمان و محبت باشد، امید فزاینده نیز خواهد بود. وقتی زن و مردی عاشق هم می‌شوند و یاد می‌گیرند که در آن عشق به یکدیگر اعتماد داشته باشند، آینده آنها پیوسته

درخشان تر خواهد شد. در واقع تعلیم پولس این است که امید نیروئی انگیزاننده برای محبت و ایمان است. «... ایمان و محبت برخاسته از امید که به جهت شما در آسمان گذاشته شده است» (۵:۱).

این امید متبارک که عیسی مسیح را می‌بینیم و به آسمان می‌رویم تا با او باشیم، قدرت عظیمی در زندگی ما مسیحیان است. وقتی بفهمیم که چه شادی بزرگی در آسمان خواهیم داشت، محبت ما به او بیشتر خواهد شد. این حقیقت که می‌دانیم در جلال با او خواهیم بود، ما را دلگرم می‌کند که بیشتر به او اعتماد کنیم. حتی مشکلات و مصائبی که امروز در این دنیا داریم، ما را از آن امید دور نمی‌سازد.

من متوجه شده‌ام که دورنمای شادی آینده موجب محبت بیشتر مردم نسبت به یکدیگر می‌شود. آیا به شور و حال کودکان قبل از ایام کریسمس یا تعطیلاتی از این دست توجه کرده‌اید؟ وعده درخشان آسمان، ایمان ما را تقویت می‌کند و محبت ما را گسترش می‌دهد. آنگاه ایمان و محبت با هم کار می‌کنند تا امروز را لذت بخش تر و آینده را هیجان انگیزتر نمایند.

اختلافات و تفرقه‌هایی که بین مسیحیان وجود دارد مصیبت بار و غم انگیز هستند. منظور من این نیست که همه ما در یک «سوپر کلیسا» با هم باشیم، ولی احساس می‌کنم که محبت و شناخت بیشتری می‌توانست در میان قوم خدا باشد. این حقیقت که همگی ما در آسمان با هم خواهیم بود، بایستی مشوقی برای ما باشد که یکدیگر را بر زمین محبت کنیم. این یکی از دلایل است که چرا مسیح جلال خود را به ما داده است: «ای پدر، جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند چنان که ما یک هستیم» (یوحنا ۱۷:۲۲). همان طور که شاعر می‌گوید:

زیستن در آسمان، با مقدسینی که دوستشان داریم

یقیناً پر جلال خواهد بود.

زیستن بر زمین، با مقدسینی که می شناسیم،
البته داستانی دیگر است!

امید دیدن مسیح و رفتن به آسمان، نه تنها انگیزه ای برای ایمان و محبت، بلکه محرکی به جهت زندگی مقدس نیز هست: «هر کس که این امید را بر وی دارد، خود را پاک می سازد چنان که او پاک است» (اول یوحنا ۳:۳).

خوب به یاد دارم وقتی جوان بودم، یکی از دوستان مسیحی ام که بزرگتر از من بود، هشدار می داد: «کاری نکن که در هنگام بازگشت مسیح چون تو را در حین انجام آن ببیند شرمسار شوی!» البته این دیدگاهی بیش از حد منفی در مورد وعده آسمان است، هر چند شاید لیاقت بعضی ها همین باشد. یوحنا به ما هشدار می دهد که اگر در مسیح نمایم (یعنی در اطاعت با او مشارکت نداشته نباشیم)، ممکن است در هنگام بازگشت وی شرمسار شویم (اول یوحنا ۲:۲۸).

ولی این حقیقت جنبه مثبتی نیز دارد. ما باید زندگی خود را پاک نگاه داریم تا وقتی عیسی مسیح بازمی گردد - و بازگشت او قطعی است - هیچ چیز نتواند بر اولین ملاقات ما با او سایه اندازد. ما با اعتماد و محبت، در شادی و جلال حضور او وارد خواهیم شد. پطرس این را «ورود دولتمندانه» به ملکوت ابدی می نامد (دوم پطرس ۱:۱۱).

امید آسمان، موجب دلگرمی در زمان رنج و سختی می شود (اول پطرس ۱:۴-۹). ما به عنوان ایمان داران به مسیح، سهمی خاص از رنجهای این جهان داریم، ولی در میانه سختی ها می توانیم «با خوشی ای که نمی توان بیان کرد و پر از جلال است» وجد نمائیم (اول پطرس ۸:۱). بی ایمانان در هنگام رنج و سختی، مأیوس می شوند و خود را می بازند، اما وقتی مسیحیان متحمل رنج می شوند، ایمان نشان می تواند قویتر و محبت شان عمیق تر گردد، زیرا امیدشان درخشان تر می شود.

چگونه می دانیم این امید را داریم؟ چون که این وعده در «کلام راستی انجیل» (۵:۱) داده شده است. ما ایمان داران نباید در مورد نجات خود نومید شویم. کلام تغییرناپذیر خدا ما را مطمئن می سازد که امید ما در مسیح محفوظ است. در حقیقت این امید با لنگر کشتی مقایسه شده (عبرانیان ۶:۱۹) که با هیچ طوفانی بریده یا از جای کنده نمی شود.

تعجب آور نیست که پولس به خاطر مسیحیان کولسیه شکرگزاری می کند. خدا «معجزات خاصی» در افسس به پولس داده بود (اعمال ۱۹:۱۱) ولی هیچ اعجازی بزرگتر از نجات گناهکار گم شده نیست. خدا از طریق شهادت امین اپفراس، اعمال معجزه آسائی در کولسیه انجام می داد.

آیا شما معجزه نجات را تجربه کرده اید؟ اگر چنین است، پس در رشد روحانی خود بکوشید و برای خداوند پرثمر باشید. همان کلامی که به هنگام ایمان آوردن به مسیح، به شما حیات بخشید، همچنان به تقویت زندگی شما ادامه خواهد داد و شما را مسیحی وفادار و باروری خواهد ساخت.

آیا در جایی که شما زندگی می کنید «معجزات انجیل» فیض روی می دهد؟

راههای شیطان بسیار فریبنده است! برای بیان مقاصد خود، دوست دارد واژه‌های مسیحی را بکار برد ولی از فرهنگ مسیحی متنفر است! این کلمات مدتها قبل از آنکه بر زبان معلمان کذب جای گیرند، جزو واژگان مسیحی بودند. عبارت «چنان که» در ابتدای آیه ۷، دعای او را با آنچه در آیه ۶ گفته بود مرتبط می‌سازد: «... چنان که فیض خدا را در راستی دانسته‌اید.» گزارش اِپِراس، پولس را متقاعد نمود که ایمان داران کولسیه به راستی مسیح را شناخته و تولد تازه یافته‌اند، ولی هنوز چیزهای بسیار زیادی هست که از او و دربار او بیاموزند! پولس به آنان می‌گوید: «شما نیازمند تجربه تازه‌ای نیستید، تنها چیزی که به آن نیاز دارید این است که در تجربه سابق خود رشد کنید.»

وقتی شخصی از طریق ایمان به عیسی مسیح در خانواده خدا تولد می‌یابد، با تمام چیزهایی که لازمه رشد و بلوغ او است، متولد می‌شود. موضوع اصلی نامه به کولسیان نیز همین است: «و شما در وی تکمیل شده‌اید» (۲:۱۰). هیچ تجربه دیگری جز تولد تازه لازم نیست. پولس به کلیسا هشدار می‌دهد، «در پی چیز تازه‌ای نباشید، در آنچه در ابتدا یافته‌اید رشد کنید» (نقل به مضمون).

هر ایمان‌داری نیازمند این است که از «معرفت اراده او» برخوردار شود. لغت یونانی که در آیه ۹ «معرفت» ترجمه شده به معنی «شناخت کامل» است. همیشه چیزهایی زیادی برای شناختن خدا و دانستن اراده او برای زندگی ما وجود دارد. هیچ ایمان‌داری هرگز جرأت نمی‌کند که بگوید «به مقصد رسیده» و دیگری نیازی به آموختن بیشتر ندارد. چنین ایمان‌داری به دانشجویی سال اولی می‌ماند که تاریخ جهان را در گزارشی ده صفحه‌ای بگنجانند.

اراده خدا بخش مهمی از زندگی موفق مسیحی است. خدا از ما می‌خواهد که اراده او را بشناسیم (اعمال ۲۲:۱۴) و آن را بفهمیم (افسیان ۵:۱۷). خدا

دعای زندانی

کولسیان ۱: ۹-۱۲

دعاهای پولس در نامه‌هایی که از زندان نوشته، یقیناً بی‌نظیر هستند. وی در ابتدا نه برای خود بلکه برای دیگران دعا می‌کند و تأکید اصلی دعاهایش بر برکات روحانی است، نه بر موضوعات مادی یا جسمانی. البته دعا کردن برای نیازهای مادی کار اشتباهی نیست، ولی نیازهای روحانی از اهمیت بسیار بیشتری برخوردارند. شما برای کسانی که هرگز آنها را ندیده‌اید چگونه دعا می‌کنید؟ هر چه پولس در مورد ایمان داران کولسیه می‌داند، از شبان وفادار و امین آنان، اِپِراس شنیده بود. پولس چیزهایی از تعلیم دروغینی که آن کلیسا را تهدید می‌کرد شنیده بود، بنابراین دعای خود را بر این مشکل متمرکز کرد. پولس برای سه چیز دعا می‌کرد:

دعا برای فهم روحانی (۱:۹)

معلمان دروغین به ایمان داران کولسیه وعده می‌دادند که اگر تعلیم جدید آنان را بپذیرند دارای فهم و معرفت خواهند شد. کلماتی نظیر معرفت، حکمت و درک روحانی بخشی از واژگان مذهبی آنان بود و به همین خاطر پولس در دعای خود از این کلمات استفاده می‌کند.

دیکتاتوری بیگانه نیست که دستوری صادر کند و هرگز راجع به آن توضیحی ندهد. چون ما دوستان خدا هستیم. می توانیم از کارهای او و دلیل انجام آنها خبر داشته باشیم (یوحنا ۱۵: ۱۳-۱۵). وقتی کلام خدا را می خوانیم و دعا می کنیم، حقایق تازه و شورا نگیزی در مورد اراده خدا برای قوم خود کشف می کنیم.

فعل «پرشدن» کلمه ای کلیدی در نامه پولس به کولسیان است و نیز در تعلیمات معلمان دورغینی که کلیسای کولسیه را مورد هجوم قرار داده بودند. پولس بارها از این واژه استفاده کرده است (ر. ک ۱: ۱۹، ۲۵: ۲، ۲: ۹-۱۰، ۴: ۱۲، ۱۷ [تکمیل شدن = پر شدن]). این کلمه حامل مفهوم «کلاماً مجهز شدن» می باشد. از این عبارت برای توصیف کشتی ای که آماده سفر دریائی بود، استفاده می شد. ایمان داران، تمام نیازهای خود برای سفر زندگی را در مسیح دارند: «شما در وی تکمیل شده اید» (۲: ۱۰). «از پری او جمیع ما بهره یافتیم» (یوحنا ۱: ۱۶).

در زبان عهد جدید «پرشدن» یعنی «تحت کنترل چیزی بودن». وقتی از خشم پرمی شویم، یعنی تحت کنترل خشم قرار می گیریم. «از روح القدس پر شدن» (افسیان ۵: ۱۸) یعنی «تحت کنترل روح القدس بودن». پس دعای پولس این است که معرفت کامل اراده خدا این ایمان داران را تحت کنترل خود قرار دهد.

ولی این کار چگونه صورت می گیرد؟ چگونه ایمان داران می توانند در معرفت کامل اراده خدا رشد کنند؟ پولس جواب این سؤالات را در آخرین کلمات آیه ۹ به ما می گوید: «با حکمت و بصیرت روحانی» (ترجمه تحت اللفظی). اراده خدا را تنها از طریق کلام خدا می توانیم درک می کنیم. اگر مطیع روح القدس باشیم او ما را تعلیم می دهد (یوحنا ۱۴: ۲۶؛ ۱۶: ۱۳). وقتی دعا می کنیم و صادقانه حقایق الهی را می طلبیم، او از طریق روح القدس، حکمت و بصیرت لازم را به ما می دهد (افسیان ۱: ۱۷).

اراده کلی خدا برای تمام فرزندانش به روشنی در کتاب مقدس بیان شده است. اراده خاص خدا برای شرایط بخصوص همواره باید با آنچه در کلام خود مکشوف کرده هماهنگ باشد. هر چه بهتر اراده کلی خدا را بدانیم، آسانتر می توانیم هدایت خاص او را در زندگی روزمره بازشناسیم. پولس کولسیان را تشویق نمی کرد که دنبال رویا یا منتظر وحی باشند، بلکه دعا می کرد در کلام خدا عمیق تر شوند تا به حکمت و بصیرت بیشتری در مورد اراده خدا برسند. او از آنها می خواست که «هر حکمت» را داشته باشند - نه به این معنی که همه چیز را بدانند، بلکه دارای آن اندازه معرفت و حکمت شوند که تصمیمات و زندگی شان خدا پسندانه باشد.

فهم روحانی، ابتدای زندگی موفق و پربثمر مسیحی است. خدا هیچ پاداشی به غفلت و نادانی نمی دهد. زمانی از واعظی شنیدم که می گفت: «من هرگز مدرسه نرفتم بلکه یک مسیحی خود ساخته هستم و از این موضوع بسیار خوشحالم!» انسان برای رسیدن به فهم روحانی مجبور به مدرسه رفتن نیست، اما از طرف دیگر نباید «خود ساختگی» خود را بزرگ نمایی کند.

خادمین خدا و مردان بزرگس نظیر چارلز اسپورجیون، کمپیل مورگان و اچ. آیرونساید، هیچ وقت از تحصیلات رسمی کتاب مقدس برخوردار نبودند، اما شاگردانی بودند که خود را وقف کلام خدا کرده و حقایق عمیق آن را در طی ساعت ها مطالعه، تعمق و دعا می آموختند. اولین گام به سوی پری زندگی، فهم روحانی است، یعنی رشد کردن در اراده خدا از طریق فهمیدن کلام خدا.

دعا برای اطاعت عملی (۱: ۱۰)

معلمان دروغین در کولسیه، مردم را با وعده «فهم روحانی» جذب می کردند، ولی نمی توانستند این فهم را به زندگی ربط دهند. در زندگی مسیحی، فهم و

اطاعت لازم و ملزوم هم هستند. هیچ فاصله ای بین آموختن و زیستن وجود ندارد. حکمتی که پولس برای آن دعا می کرد، تنها نوعی آگاهی سطحی از حقایق عمیق روحانی نبود (ر. ک ۱:۲۸؛ ۲:۳؛ ۳:۱۶؛ ۴:۵). فهم روحانی واقعی بایستی بر زندگی روزمره تأثیر بگذارد. حکمت و فهم عملی باید دوش به دوش هم باشند (ر. ک خروج ۳۱:۳؛ تثین ۴:۶؛ اول قرنتیان ۱:۱۹).

در طول خدمت شبانی ام، کسانی را دیده ام که از «مطالعه حقایق عمیق کتاب مقدس» سر مست شده اند. این افراد معمولاً مطالعه به اصطلاح عمیق خود را از طریق چند کتاب یا نوارهای یک معلم انجام داده اند. آنان در اندک زمانی آن قدر تیز و با هوش می شوند که کارشان به خاموشی و کند ذهنی می انجامد! «حقایق عمیقی» که کشف می کنند تنها آنان را از زندگی عملی مسیحی منحرف می کند. به جای اینکه در درون خود دلی سوزان (لوقا ۲۴:۳۲) برای وفاداری به مسیح بیابند، کله ای گنده به دست می آورند و باعث ایجاد مشکلات در خانه ها و کلیساهایشان می شوند. حقایق کتاب مقدس همگی جنبه عملی دارند نه تئوری. اگر می خواهیم در معرفت رشد کنیم بایستی در فیض نیز ترقی نمائیم (دوم پطرس ۳:۱۸). عملی بودن زندگی مسیحی را می توان در دو فعل خلاصه نمود: راه رفتن و کار کردن. ترتیب زندگی مسیحی از اهمیت بسیاری برخوردار است: حکمت، سپس رفتار و بعد از آن کردار. چنان چه با خدا راه نروم، نمی توانم در نقشه او کاری انجام دهم و در عین حال اگر از اراده خدا غفلت ورزم نمی توانم با خدا راه روم. ایمان داری که هر روزه مدتی را به کلام و دعا می گذرانند (اعمال ۶:۴)، اراده خدا را خواهد فهمید و خواهد توانست با او راه برود و برای او کار کند.

گذشته از هر چیز، هدف ما در زندگی نه ارضای خود بلکه خوشنودی خداوند است. ما باید مطابق «دعوت شایسته خود» (افسیان ۴:۱) و به شایستگی

انجیل (فیلیپان ۱:۲۷)، یعنی «به طور شایسته خدائی» (اول تسالونیکیان ۴:۱) رفتار کنیم. خلاصه کلام اینکه باید برای خوشنودی خدا رفتار نمائیم. ما نیستیم که برای خدا کار می کنیم، بلکه خدا است که در ما کار می کند و از طریق ما ثمرات فیض خود را به عمل می آورد (فیلیپان ۲:۱۲-۱۳). خدمت مسیحی نتیجه وفاداری و عبادت مسیحی است. کاری که انجام می دهیم سرریز شدن زندگی ما است و با ماندن در مسیح است که می توانیم ثمر دهیم (یوحنا ۱:۱۵).

خدا برای انجام کارهایش، از قبل کارگران را فراهم می کند. خدا برای آماده ساختن یوسف جهت مأموریتش در مصر، ۱۳ سال و برای موسی جهت رهبری قوم بنی اسرائیل، ۸۰ سال وقت صرف کرد. عیسی به مدت سه سال شاگردانش را تعلیم می داد که چگونه میوه بیاورند و حتی شاگرد فرهیخته ای چون پولس، قبل از اینکه بتواند خدا را خدمت کند، احتیاج به یک «دوره بازآموزی» در عربستان داشت. نوزادان می توانند گریه کنند و حضور خود را اعلام نمایند ولی نمی توانند کاری انجام دهند. مسیحی نوایمان می تواند به مسیح شهادت دهد و حتی دیگران را به ایمان هدایت کند ولی لازم است قبل از سپردن هر مسئولیتی به وی، نخست رفتار مسیحی و حکمت الهی را بیاموزد.

حکمت خدا آشکار کننده اراده خدا است. اگر در رفتار خود، مطیع اراده خدا باشیم، می توانیم برای او کار کنیم و ثمر دهیم. خدمتی که خدا به ما سپرده نباید به صورت گاه و بی گاه باشد، بلکه باید «در هر عمل نیکو بارور شویم» (۱:۱۰). اما این تجربه، محصول فرعی پربرکتی نیز دارد که همانا «ترقی در معرفت خدا» (آیه ۱۰) است. وقتی با خدا راه می رویم و برای او کار می کنیم، روز به روز او را بهتر می شناسیم.

زندگی مسیحی ما شدیداً نیازمند تعادل است. قطعاً هنگامی که در گوشه تنهایی خود به دعا می پردازیم و در کلام خدا تعمق می کنیم، به شناخت بهتری از او دست می یابیم. ولی علاوه بر این باید خدا را از طریق راه رفتن با او در زندگی روزمره، هدایت دیگران به ایمان و کمک به قوم او نیز بشناسیم.

عبادت و خدمت نه رقیب بلکه یار و یاور هم هستند. وقتی خداوند ما می خواست مأموریت خود را بر زمین آغاز کند، ابتدا چهل روز به خلوت و دعا پرداخت و پس از آن ردای خدمت را به تن نمود. ما باید از افراط و تفریط تصوف غیر عملی و اشتیاق جسماتی پرهیز کنیم. هنگامی که وقت خود را با خدا بگذرانیم، او را خواهیم شناخت و اراده او را برای زندگی خود خواهیم دانست و چون او را اطاعت کنیم، بیشتر به ما می آموزد.

اطاعت عملی یعنی خوشنود ساختن خدا، خدمت کردن به او و شناخت بهتر او. هر آموزه ای که ایمان داران را از نیازهای دنیای اطراف خود جدا کند، تعلیمی روحانی نیست. دی. ال. مودی، مبشر نامدار مسیحی می گفت: «همه کتاب مقدس ها را باید جلد چرمی گرفت.» حتماً پولس با او موافق است. پولس دعا می کرد تا ما فهم روحانی داشته باشیم، و این فهم منجر به اطاعت عملی گردد. ولی دعای سومی هست که تکمیل کننده دو مورد فوق است و بدون آن زندگی مسیحی نمی تواند رشد کند:

دعا برای فضیلت اخلاقی (۱: ۱۱-۱۲)

حکمت و عمل باید همواره در ارتباط با سیرت اخلاقی باشد. یکی از بزرگترین مشکلاتی که امروزه در بشارت ما به دنیا وجود دارد، تأکید بر «فهم روحانی» و «خدمت مسیحی»، بدون پیوند دادن این موضوعات مهم به شخصیت فردی است.

برای مثال، بعضی از معلمان و واعظان ادعا می کنند که دارای حکمت الهی هستند، در حالی که از محبت و مهربانی و دیگر ویژگی های اصلی که زندگی مسیحی را زیبا و متمایز می سازد خالی هستند. حتی عده ای از مسیحیان مبشر و موفق، چنان به خدمتگزاری خدا مشغول اند که وقت ندارند به بررسی حقایق بپردازند و از این رو در مورد دیگر مسیحیان به دروغ پردازی دست می زنند.

خودم شخصاً چند ماهی نشریه ای مذهبی را می خواندم ولی وقتی متوجه شدم که آن مجله فاقد ستون «نامه به سردبیر» (البته بجز نامه های ستایش آمیز) است و در صورت اشتباه هیچ وقت در صدد اصلاح نوشته های خود یا پوزش از خوانندگان بر نمی آید، از خواندن آن مجله دست کشیدم.

ادراک، عمل، خدمت و سیرت باید همواره همراه هم باشند. ما می دانیم که اراده خدا این است که باید مطیع آن باشیم و با این کار، او را خدمت کنیم و در سیرت مسیحی رشد نماییم. چون هیچ یک از ما در این چهار مورد دارای تعادل نیستیم، پس باید برای رسیدن به این تعادل بکوشیم.

قوت خدا است که ما را قدرت می بخشد. از این رو در آیه ۱۱ می خوانیم: «به قوت تمام زور آور شوید تا صبر کامل و تحمل را با شادمانی داشته باشید.» پولس برای بیان قوت خدا، از دو کلمه مختلف یونانی استفاده کرده است: *dunamis* (که از آن کلماتی نظیر دینامیک یا دینامیت به زبان امروز ما راه یافته اند) به معنی «قدرت ذاتی» و دوم کلمه *kratos* به معنی «قدرت آشکار»، قدرتی که در عمل به ظهور می رسد. فیض زندگی مسیحی ما چیز جز نتیجه قدرت عملی خدا در زندگی ما نیست. رشد و بلوغ روحانی تنها زمانی در ما به وجود می آید که خود را به قدرت خدا بسپاریم و اجازه دهیم او در ما کار کند.

ما معمولاً فکر می کنیم که قدرت پر جلال خدا تنها در اعمال عظیمی مانند گذشتن بنی اسرائیل از دریای سرخ، فرماندهی داود بر سپاهی فاتح یا زنده شدن

مرده توسط پولس آشکار می شوند. ولی در اینجا تأکید اصلی بر سیرت مسیحی است: بردباری، رنج دیدن، شادمانی و شکرگزاری. فاتحان درونی روح اگر از فاتحان مشهوری که نامشان در کتابهای تاریخ ذکر شده بزرگتر نباشند، کمتر نیستند. در مورد داود، کنترل خشم خود در مواجهه با دشنامهای شمعی، پیروزی بزرگتری از غلبه او بر جلیات بود (دوم سموئیل ۱۶: ۵-۱۳). «کسی که دیر غضب باشد از جبار بهتر است و هر که بر روح خود مالک باشد از تسخیر کننده شهر افضل است» (امثال ۱۶: ۳۲).

واژه صبر به معنی «بردباری در وضعیت سخت» و متضاد «دلسردی» است. کلمه صبر هیچگاه در اشاره به خدا بکار نرفته زیرا هیچ وضعیتی برای خدا سخت و هیچ امری برای او مشکل نیست (ارمیا ۳۲: ۲۷).

صبر یکی از ویژگیهای مهم زندگی در حال رشد مسیحی است. اگر صبر و بردباری را نیاموزیم، احتمالاً هیچ چیز دیگری یاد نخواهیم گرفت. ما به عنوان ایمان دار مسیحی می توانیم حتی در رنج و سختی شادی کنیم: چون که می دانیم «مصیبت صبر را پیدا می کند و صبر امتحان را و امتحان امید را» (رومیان ۵: ۳-۴).

هیچ وقت نباید این طور فکر کنیم که صبر، دلسردی و بیچارگی است. صبر یعنی تحمل در عمل. صبر، آن فرد مسیحی نیست که روی صندلی راحتی بنشیند و منتظر باشد که خدا کاری بکند، بلکه سربازی در میدان جنگ است که وقتی شرایط برایش دشوار می شود، همچنان در سنگر می ماند و ادامه می دهد. صبر، دنده ای در میدان مسابقه است که باز نمی ایستد زیرا که می خواهد برنده شود (عبرانیان ۱۲: ۱).

مسیحیان بسیاری هستند که در لحظات سخت، میدان را خالی می کنند. روحانی بزرگ دکتر ریموند ادمن، رئیس سابق «ویتون کالج» مدام به شاگردانش یادآوری می کرد: «همیشه برای خالی کردن میدان خیلی زود است.»

من غالباً هنگامی که خود را درگیر وضعیت بغرنجی می بینم، به یاد این جمله او می افتم. چیزی که پیروزی را تضمین می کند نه مهارتها یا آموخته ها، بلکه صبر و پایداری انسان است. همان طور که چارلز اسپورجیون می گفت: «حلزون با پشتکار به قله رسید.»

در کنار صبر و بردباری باید متحمل رنج نیز باشیم. این عبارت به معنی «خویشتر داری» و بر عکس انتقام است. صبر، قبل از هر چیز به وضعیت پیرامون ارتباط دارد، در حالی که تحمل، به مردمان اطراف ما مربوط می شود. خدا به خاطر محبت و فیض خود، انسانها را تحمل می کند (دوم پطرس ۳: ۹). تحمل یکی از ثمرات روح (غلاطیان ۵: ۲۲) و در زمره «ردای رحمت» ذکر شده که ایمان داران باید آن را بر روح خود بپوشند (۱۲: ۳).

تعجب آور است که مردم چگونه می توانند صبوراانه متحمل اوضاع ناگوار شوند، ولی عصبانیت خود را بر سر دوستان یا محبوبان خود خالی کنند. موسی در منازعه با فرعون مصر بردبار بود، ولی در مقابل قوم خود خشمگین می شد و در نتیجه از ورود به سرزمین موعود محروم گردید (اعداد ۲۰). «کسی که بر روح خود تسلط ندارد، مثل شهر منهدم و بی حصار است» (امثال ۲۵: ۲۸).

اگر می خواهیم رشد روحانی داشته باشیم، باید همزمان صبور و متحمل باشیم. پولس این دو صفت را از نشانه های خادم واقعی عیسی مسیح برمی شمارد (دوم قرنتیان ۶: ۴-۶). یقیناً پولس این دورا به خوبی در زندگی خود به نمایش گذاشت (دوم تیموتاوس ۳: ۱۰). بزرگترین نمونه های صبر و تحمل در عهد عتیق ایوب است (یعقوب ۵: ۱۰-۱۱) و در عهد جدید کسی نیست جز عیسی مسیح.

انجام معجزات در حوزه های مادی یا جسمانی برای خدا ساده است، زیرا تمامی خلقت گوش به فرمان و مطیع اراده او هستند. عیسی می توانست گوش غلام

رئیس کهنه را شفا دهد ولی نمی توانست قلب پطرس را خود به خود عوض کند و نفرت و عصبانیت را که در آن بود بردارد (لوقا ۲۲: ۵۰). خدا می توانست آب را از صخره جاری سازد ولی نمی توانست موسی را به صبر و برداری وادار نماید.

شبانی غالباً به ملاقات جوانی مسیحی که به شدت سوخته بود می رفت. مرد جوان مجبور بود ساعتها بی حرکت در بسترش دراز بکشد و حتی به سختی قادر بود که امور اولیه زندگی خود را انجام دهد. یک روز مرد جوان به شبان خود گفت: «کاش خدا معجزه ای کند و مرا شفا دهد.»

شبان در جواب گفت: «خدا معجزه خود را در زندگی تو شروع کرده ولی نه آن نوع معجزه ای که تو منتظرش هستی. من متوجه شده ام که طی هفته های اخیر در صبر و مهربانی پیشرفت زیادی کرده ای. به نظر من، این معجزه ای بزرگتر از شفای بدن تو است.»

قدرت خدا در زندگی ما نه تنها در صبر و تحمل، بلکه در شادمانی ما نیز ثابت شده است. وقتی وضعیت بغرنج می شود، باید در عین صبر و بردباری شاد باشیم و هنگامی که زندگی کردن برای دیگران مشکل می شود ما باید تحمل توأم با شادمانی را از خود نشان دهیم. نوعی صبر هست که «تحمل می کند ولی شادمان نیست.» پولس دعا می کرد که مسیحیان کولسیه از صبر و تحمل شادمانه برخوردار شوند.

ما غالباً کلمات «شادی» و «خوشحالی» را به یک معنی بکار می بریم ولی بین این دو تفاوتی نیز وجود دارد. خوشحالی معمولاً وابسته به وقایع زندگی ما است. اگر شرایط بر وفق مراد و مردم نیز مهربان باشند، خوشحال هستیم. ولی شادمانی وابسته به اوضاع پیرامون یا رفتار مردمان نیست. شادترین رساله ای که پولس نوشته رساله به فیلیپیان است که آن را وقتی نوشت که در زندان بود و در انتظار حکم دادگاهی که ممکن بود او را به خاطر ایمانش به مرگ محکوم کند.

تنها روح خدا می تواند با کار خود در دلهای ما، در میانه مشکلات و شرایط سخت به ما شادی دهد: «ثمره روح... خوشی است» (غلاطیان ۵: ۲۲). شادی چیزی نیست که ما خود به وجود آوریم، بلکه نتیجه عمل روح القدس در ما است. «در روح القدس شادمان باشید» (رومیان ۱۴: ۱۷).

روزهائی را به یاد می آورم که در شرایط چنان سخت و دشواری بودم که همه چیز حاکی از افتادن یا حتی شکست خوردن من بود، با این وجود دلم سرشاز از چنان شادی روحانی بود که فقط می توانست از جانب خدا باشد. متأسفانه باید بگویم (چه بسیار) لحظاتی را هم به یاد می آورم که در مقابل مشکلات اطرافم تسلیم شده ام و شادی و پیروزی را توأمان از دست داده ام.

چهارمین نشانه قدرت خدا در زندگی ما شکرگزاری است. مسیحیانی که از روح القدس پرهستند، سرشار از شادی و شکرگزاری اند (افسسیان ۵: ۱۸-۲۰). وقتی شادی خود را از دست می دهیم. شروع به شکایت و انتقاد می کنیم.

رساله به کولسیان سرشار از شکرگزاری است. پولس خدا را برای کلیسای کولسیه شکر می کند (۳: ۱) و دعایش این است که آنان در شکرگزاری به خدا ترقی کنند (۱۲: ۱). زندگی مسیحی باید پر از شکرگزاری باشد (۷: ۲). طبق این رساله، یکی از نشانه های رشد روحانی شکرگزاری است (۳: ۱۵-۱۷) و دعاهاى ما نیز باید همیشه شامل شکرگزاری باشد (۲: ۴). مسیحیانی که پری روح القدس و کلام خدا را تجربه کرده اند و در دعاهاى خود دقت می کنند، این را با حق شناسی و سپاسگزاری نسبت به خدا نشان می دهند.

بعضی افراد ذاتاً قدرشناس هستند و بعضی خیر. این گروه اخیر مخصوصاً نیازمند قدرت خدا هستند تا قدردانی و حق شناسی خود را ابراز کنند. باید همواره به خاطر داشته باشیم که هر عطای نیکو از خدا است (یعقوب ۱: ۱۷) و او

(به اصطلاح الهیدانان) «منشأ، حامی و نهایت همه چیز است.» همان نفسی که می کشیم، عطای رایگان خدا است.

دانشگاه نورث وسترن در اوانستون ایلینویز فاصله چندانی با منزل من ندارد. سالها پیش در این دانشگاه، گروه نجات غریقی تشکیل شده بود که مسافران و بازدیدکنندگان دریاجه میشیگان را کمک می کردند. در هشتم سپتامبر سال ۱۸۶۰ یک قایق مسافرتی به نام لیدی الجین در نزدیکی اوانستون واژگون شد و یکی از دانشجویان کشتی به نام ادوارد اسپنسر به تنهایی ۱۷ نفر را نجات داد. تلاشی که وی در آن روز انجام داد موجب شد برای همیشه سلامتی خود را از دست دهد و نتواند به تحصیلات خود ادامه دهد و سرانجام چند سال بعد فوت کرد. در تمام این مدت حتی یکی از آن ۱۷ نفری که جانشان را نجات داده بود نیامد تا از او تشکر کند.

سپاسگزاری، درست متضاد خودخواهی است. شخص خودخواه می گوید: «هر چه دارم از شایستگی خودم است! دیگران باید اسباب خوشحالی و خشنودی مرا فراهم کنند!» اما مسیحی بالغ به این درک رسیده که زندگی عطای خدا است و برکات زندگی تنها از دست سخاوتمند خدا می آید.

البته آن برکت خاصی که باید همواره محرک ما برای شکرگزاری باشد این است که خدا «ما را لایق بهره میراث مقدسان در نور گردانیده است» (۱۲:۱). کلمه «لایق» یعنی مناسب یا دارای شرایط لازم: خدا ما را برای آسمان شایستگی داده است! و در حالی که منتظر بازگشت مسیح هستیم، از سهمی که از آن میراث روحانی در او داریم بهره مند می شویم (افسیان ۱:۱۱، ۱۸-۲۳).

در عهد عتیق، قوم خدا از میراثی زمینی یعنی همان سرزمین کنعان برخوردار بودند اما امروز مسیحیان میراثی روحانی در مسیح دارند. کنعان تصویری از آسمان

نیست، زیرا که در آسمان نه جنگ هست و نه شکست. کنعان تصویری از میراث کنونی ما در مسیح است. چون در وعده های خدا قدم برمی داریم (یوشع ۱:۱-۹)، باید میراث خود را به ایمان مطالبه کنیم. هر روزه برکات خود را می طلبیم و این موجب می شود که بیش از پیش شکرگزار خداوند باشیم.

با مرور این دعای باشکوه بهتر می توانیم گیرائی و نفوذ آن را ببینیم. اگر بخواهیم زندگی خداپسندانه ای داشته باشیم، به فهم روحانی و نیز اطاعت عملی در رفتار و کردار خود نیاز داریم. اما تمام اینها بایستی به قدرت روحانی درون منجر شود، قدرتی که ما را به صبر و تحمل شادمانه توأم با شکرگزاری هدایت می کند.

آیا به تازگی این گونه دعا کرده اید؟

او ما را رها نید (۱۳:۱ الف). واژه رها نیدن یعنی «نجات دادن از خطر.» ما نمی توانستیم خود را از مجرمیت و مجازات گناه برهانیم ولی عیسی هم می توانست و هم عملاً ما را از آن رهایی داد. ما در خطر جدائی ابدی از خدا بودیم و شمشیر داوری خدا همیشه بالای سر ما آویخته بود!

ولی در دل این رهایی، موضوع دیگری نهفته بود: ما از زیر اقتدار شیطان و نیروی تاریکی رها شدیم. معلمان کذب به گنوسی معتقد بودند که تشکیلاتی متشکل از ارواح شریر، جهان را در کنترل خود دارد (ر. ک ۱۶:۱؛ ۲:۱۰، ۱۵): فرشتگان، فرشتگان اعظم، ریاستها، قدرتها، برترها، سلطنتها و تختها. جان میلتون در اثر کلاسیک خود، «بهشت گمشده» در توصیف نیروهای شیطانی از این عناوین استفاده کرده است.

او ما را منتقل ساخت (۱۳:۱ ب). این فعل برای توصیف کوچ دادن جمعیتی از یک منطقه به منطقه ای دیگر استفاده می شد. به عنوان مثال، مدارک تاریخی حاکی از آن است که آنتیوخوس کبیر، حداقل ۲۰۰۰ یهودی را از بابل به کولسیه کوچاند.

عیسی مسیح ما را از اسارت آزاد نکرد تا بی هدف و سرگردان رها شویم. او ما را به ملکوت نور خود درآورد و ما را بر سلطنت ظلمت شیطان پیروز گردانید. حاکمان زمینی اقوام شکست خورده را تبعید می کردند، اما عیسی مسیح فاتحان را به ملکوت خود منتقل نمود.

عبارت «پسر محبت» را می توان «پسر محبوب» نیز ترجمه نمود. در هنگام تعمید و تجلی عیسی مسیح، پدر او را «پسر حبیب» خود نامید (متی ۳:۱۷): (۵:۱۷). این حقیقت یادآور بهائی است که خدا با دادن پسر محبوبش به ما پرداخت و نیز بیانگر این است که ملکوت او، ملکوت محبت و نور است.

بدان که او خداوند همه است

کولسیان ۱: ۱۳-۲۰

معلمان دروغین در کولسیه، مانند معلمان دروغین دوران ما منکر اهمیت عیسی مسیح نبودند، بلکه تنها تقدم او را قبول نداشتند، مثل پادشاهی که تاج و تخت اش را از او بگیرند. آنان او را بزرگ و برجسته می دانستند اما قائل به تقدم و برتری او نبودند. در فلسفه آنان، عیسی مسیح تنها یکی از تجلیات متعدد صادر شده از خدا بود که مردم از طریق آنان می توانستند به خدا برسند. پولس در این قسمت به رد همین ادعا می پردازد.

احتمالاً هیچ قسمتی از عهد جدید مثل این چند آیه حاوی فشرده ای از آموزه های مربوط به عیسی مسیح نیست. اگر دلیلی را که پولس در اثبات تقدم مسیح نوشت همواره به خاطر داشته باشیم می توانیم از انحراف فکری و عقیدتی خود جلوگیری کنیم. در این فصل، چهار استدلال بی جواب پولس در تقدم منحصر به فرد مسیح را بررسی می کنیم.

مسیح نجات دهنده است (۱۳:۱-۱۴)

بزرگترین مشکل انسان که هرگز فلاسفه و معلمان مذهبی قادر به حل آن نیستند، گناه است. بدیهی است که گناهکاران نیازمند نجات دهنده هستند. این دو آیه، تصویری زنده از چهار عمل نجات بخش مسیح برای ما ترسیم می کنند.

تجربه بنی اسرائیل در عهد عتیق تصویری از این تجربه روحانی است، زیرا خدا آنان را از اسارت مصر رها کنید و ایشان را به سرزمین موعود که میراث آنان بود منتقل ساخت. خدا ما را بیرون می آورد تا به درون هدایت کند.

او ما را فدیة نمود (۱: ۱۴ الف). این فعل به معنی «خلاصی زندانی از پرداخت خونبها یا غرامت» است. البته منظور پولس این نیست که عیسی به شیطان غرامت پرداخت تا ما را از قدرت ظلمت او آزاد کند. عیسی با مرگ و رستخیز خود، تمامی مطالبات شریعت خدا را برآورد. شیطان با دانستن اینکه ما به خاطر نقض شریعت خدا مقصر هستیم، در پی این است که ما را متهم و اسیر سازد. ولی فدیة آزادی ما بر جلجتا پرداخت شده و به واسطه ایمان به عیسی مسیح آزاد شده ایم.

او ما را بخشیده است (۱: ۱۴ ب). فدیة و آمرزش لازم و ملزوم هم هستند (افسیان ۷: ۱). کلمه ای که «آمرزش» یا «بخشش» ترجمه شده به معنی «مرخص کردن» یا «فسخ بدهی» است. مسیح نه تنها ما را آزاد نمود و به ملکوتی جدید منتقل ساخت، بلکه تمام بدهی های ما را ملغی کرده تا اینکه دیگر اسیر نشویم. شیطان در پروندهائی که برای اعلام جرم علیه ما خواهد ساخت، دیگر نمی تواند چیزی بر ضد ما بیاورد.

در سالهای اخیر، کلیسا مجدداً به مفهوم آزادی بخشش بازگشته است. بخشش خدا برای گناهکاران، عمل فیض اوست. ما نه شایسته بخشش هستیم و نه خود می توانیم آن را به دست آوریم. دانستن اینکه مورد بخشش قرار گرفته ایم برای ما امکان پذیر می سازد که با خدا مشارکت داشته باشیم، از فیض او برخوردار شویم و در پی انجام اراده او باشیم. بخشش بهانه ای برای ارتکاب گناه نیست، بلکه دلگرمی برای اطاعت است. چون بخشیده شده ایم، می توانیم دیگران را ببخشیم

(۳: ۱۳). مثل «غلام بی گذشت» نشان می دهد که روحیه نا بخشنده همواره به اسارت منتهی می شود (متی ۱۸: ۲۱-۳۵).

عیسی مسیح ابتدا و انتهای نجات است. هیچ کسی غیر از او نمی توانست و نمی تواند ما را برهاند، ما را ببخشد، ما را از قدرت شیطان به ملکوت خدا منتقل کند و همه اینها را به فیض انجام دهد. عبارت «به خون خود» یادآور بهائی است که برای نجات ما پرداخت شد. موسی و بنی اسرائیل تنها با قربانی کردن بره از اسارت مصر آزاد شدند، ولی عیسی مسیح با خون خود ما را از گناه رهائی بخشید.

مسیح آفریننده است (۱: ۱۵-۱۷)

معلمانی کذب در مورد آفرینش بسیار سردرگم بودند. آنان تعلیم می دادند که ماده و از جمله بدن انسان شریر است. هم چنین تعلیم می دادند که عیسی مسیح بدن مادی نداشت، چرا که در این صورت وی را در تماس با ماده شریر قرار می داد. این تعالیم دروغین نهایتاً نتایج مصیبت باری در پی داشت: ریاضت افراطی از یک سو و گناه لجام گسیخته از سوی دیگر. بالاخره در هر صورت، اگر بدن خود را شریر بدانید یا به لذت جوئی از آن می پردازید یا سعی می کنید آن را به بند بکشید.

پولس رسول در این قسمت به تشریح ارتباط چهارگانه عیسی مسیح با آفرینش می پردازد.

او قبل از آفرینش بوده است (۱: ۱۵). اصطلاح «نخست زاده» نه به زمان، بلکه به موقعیت یا جایگاه اشاره دارد. عیسی اولین مخلوق خدا نبود، چرا که او خود خالق همه چیز است. نخست زاده یعنی «در درجه اول اهمیت، در مقام اول.» سلیمان قطعاً در میان پسران داود نخست زاده نبود، با این وجود نخست زاده

نامیده شد (مزمور ۸۹: ۲۷). نخست زاده تمامی آفریدگان یعنی «مقدم بر تمامی خلقت.» عیسی مسیح نه موجودی مخلوق، بلکه خدای ازلی و ابدی است.

پولس رسول در توضیح این واقعیت از کلمه «صورت» استفاده می کند که به معنی «معرفی و مکاشفه کامل» است. نویسنده رساله به عبرانیان تصریح نموده که عیسی مسیح «فروغ جلال و خاتم جوهر او [خدا] است» (عبرانیان ۱: ۳). عیسی می توانست به درستی بگوید: «کسی که مرا دید، پدر را دیده است» (یوحنا ۹: ۱۴). خدا در ذات خود نادیدنی است اما عیسی مسیح او را بر ما مکشوف کرد (یوحنا ۱: ۱۸). طبیعت مادی، بیانگر وجود، قدرت و حکمت خدا است ولی نمی تواند ذات خدا را بر ما مکشوف سازد. تنها در عیسی مسیح است که مکاشفه کامل خدای نادیدنی صورت می گیرد. چون هیچ مخلوقی نمی تواند خدا را به طور کامل مکشوف سازد، پس بایستی عیسی مسیح خدا باشد.

همه چیز را او آفرید (۱: ۱۶). چون مسیح آفریننده همه چیز است، خود نامخلوق می باشد. کلمه «زیرا» در ابتدای این آیه بیانگر علت و معادل «به این دلیل» است. عیسی مسیح نخست زاده تمامی آفریدگان است، به این دلیل که او همه چیز را آفرید. تعجب آور نیست که بادها و امواج مطیع او بودند و بیماری و مرگ از او می گریختند، زیرا او بر همه چیز فرمانروا است. «همه چیز به واسطه او آفریده شد» (یوحنا ۱: ۳) و این آفرینش، همه چیز در آسمان و بر زمین، دیدنی و نادیدنی را شامل می شود. همه چیز تحت فرمان او است.

همه چیز به خاطر او وجود دارد (۱: ۱۶ ب). همه چیز در او، برای او و به واسطه او آفریده شد. عیسی مسیح دایره ای است که وجود تمامی مخلوقات را در برمی گیرد، عاملی که به واسطه او همه چیز وجود یافت و کسی که همه چیز برای او آفریده شد.

استفاده پولس از سه عبارت مختلف (در، برای، به واسطه)، راهی برای تکذیب فلسفه معلمان دروغین است. فلاسفه یونان قرنهای تعلیم می دادند که هر چیزی نیازمند علت اولیه، علت ابزاری و علت غائی است. علت اولیه، طرح یا نقشه است؛ علت ابزاری، توانائی؛ و علت غائی، هدف. وقتی صحبت از خلقت می شود، عیسی مسیح علت اولیه (طراح خلقت)، علت ابزاری (آفریدگار خلقت) و علت غائی است (آفرینش خلقت به خاطر خوشنودی خود).

اگر تمامی خلقت برای او وجود دارد، پس هیچ چیز نمی تواند در ذات خود شریر باشد (جز شیطان و فرشتگان ساقط شده، هر چند خدا از آنها برای انجام اراده اش استفاده می کند). تفکر گنوسی در مورد استفاده از خلقت خدا تماماً احمقانه است (۲: ۲۰-۲۳). همچنین بدین معنی است که خلقت خدا، هر چند در بند گناه باشد (رومیان ۸: ۲۲) می تواند برای جلال خدا و بهره مندی قوم خدا بکار رود (اول تیموتائوس ۶: ۱۷).

او نگاه دارنده همه چیز است (۱: ۱۷). «در وی همه چیز قیام دارد.» راهنمای یک آزمایشگاه اتمی، قسمتهای مختلف آزمایشگاه را به گروهی بازدید کننده نشان می داد و برایشان توضیح می داد که چگونه همه چیز از گردش سریع الکترونها تشکیل شده است. بازدید کنندگان با مشاهده نمونه های مولکولی، از شنیدن اینکه منشأ اولیه ماده از فضا است متعجب بودند. در ضمن سوال و جواب، یکی از بازدید کنندگان پرسید: «اگر ماهیت ماده این طور است، چه چیزی آنها را با هم نگاه می دارد؟» راهنما پاسخی برای این سؤال نداشت.

اما شخص مسیحی جواب دارد: عیسی مسیح! چون «او قبل از همه است» می تواند همه را با هم نگاه دارد، و این دلیل دیگری بر خدا بودن عیسی مسیح است. تنها خدا قبل از تمامی خلقت وجود دارد و تنها او می تواند همه چیز را با

هم مرتبط سازد. تقلیل عیسی مسیح به چیزی کمتر از خدا، مثل گرفتن تاج و تخت از پادشاهان است.

سرود مشهوری هست که با این جمله شروع می شود: «این است دنیای پدر من.» خواندن این سرود همواره برایم کسالت بار و خسته کننده بود. فکر می کردم شیطان و گناه بر این دنیا کنترل دارند. از آن زمان که عقیده ام در این مورد تغییر کرده، این سرود را با احساس شادی و پیروزی می خوانم. عیسی مسیح همه چیز را آفریده، همه چیز را تحت فرمان خود دارد و او همه چیز را با هم نگاه می دارد. به راستی این است دنیای پدر من!

مسیح سر کلیسا است (۱:۱۸)

در عهد جدید تصاویر متعددی از کلیسا ارائه شده و «بدن» یکی از مهمترین آنها است (رومان ۴:۱۲-۶؛ اول قرنتیان ۱۲:۱۴؛ افسسیان ۴:۸-۱۶). هیچ فرقه یا جماعت محلی مسیحیان نمی تواند ادعا کند که «بدن مسیح» است، زیرا بدن او متشکل از تمامی ایمان داران واقعی است. وقتی کسی به مسیح ایمان می آورد، بلافاصله روح القدس او را در این بدن تعمید می دهد (اول قرنتیان ۱۲:۱۲-۱۳). تعمید روح، تجربه ای مربوط به بعد از توبه نیست، زیرا همان لحظه ای که شخص به عیسی مسیح ایمان می آورد روی می دهد.

هر شخص مسیحی عضوی از این بدن روحانی و مسیح سر آن است. «سر» در زبان یونانی به معنی «منشأ» و «ابتدا» و همچنین «رهبر و فرمانروا» است. عیسی مسیح منشأ و رهبر بدن خود، کلیسا است. پولس او را «ابتدا» می خواند و بدین وسیله به ما می گوید، مادام که سخن از کلیسا است، عیسی مسیح تقدم و اولویت دارد. کلمه «ابتدا» را می توان «بانی» نیز ترجمه نمود.

مهم نیست کدام عنوان را برای او انتخاب می کنید، همه آنها بیانگر تقدم عیسی مسیح در کلیسا است. کلیسا از مسیح نشأت گرفته و امروز در او عمل می کند. عیسی مسیح به عنوان سر کلیسا، از طریق روح القدس به آن حیات می بخشد. او به مردمان عطایا می دهد و آنان را در کلیسای خود قرار می دهد تا هر جا لازم باشد او را خدمت کنند. عیسی مسیح از طریق کلام خود، کلیسا را تقویت می دهد و پاک می سازد (افسسیان ۵:۲۵-۳۰).

هیچ ایمان داری سر کلیسا نیست. این جایگاه تنها مختص عیسی مسیح است. ممکن است برخی از رهبران مذهبی، کلیساها یا فرقه هائی تأسیس کنند، ولی تنها عیسی مسیح بانی کلیسائی است که بدن او بشمار می رود. این کلیسا شامل تمام ایمان داران واقعی است و تولد آن به روز پنطیکاست برمی گردد، آن هنگام که روح القدس نازل شد و ایمان داران را در بدن روحانی واحدی تعمید داد.

این حقیقت که در این دنیا «یک بدن» وجود دارد (افسسیان ۴:۴)، باعث از بین رفتن یا ناچیز شمردن ضرورت و اهمیت کلیساهای محلی ایمان داران نمی شود. اینکه من به کلیسای جهانی تعلق دارم، مرا از مسئولیت هایم نسبت به کلیسای محلی معاف نمی کند. من نمی توانم همه کلیساها را خدمت کنم ولی می توانم با خدمت به قوم خدا در کلیسای محلی، در تقویت و بنای کلیسای واحد مشارکت داشته باشم.

عیسی مسیح سر کلیسا، ابتدای کلیسا و نیز نخست زاده از مردگان است. قبلاً در کولسیان ۱:۱۵ عبارت «نخست زاده» را بررسی کردیم و دیدیم که منظور پولس این نیست که عیسی اولین نفری بود که از مردگان قیام کرد، بلکه در بین تمام کسانی که از مردگان برخاسته اند، مهمترین آنها بود، زیرا بدون رستاخیز او، امکان رستاخیز برای دیگران وجود نمی داشت (اول قرنتیان ۵:۲۰).

عجیب به نظر می‌رسد که پولس کلمه تولد را در رابطه با مردن بکار می‌برد، زیرا این دو مفاهیمی متضاد یکدیگر دارند. اما در واقع، قبر رَحْمی بود که عیسی مسیح پیروزمند از آن بیرون آمد، زیرا دردهای موت نمی‌توانستند او را در خود نگاه دارند (اعمال ۲: ۲۴). پسر خدا در رستاخیز متولد شد منشاء حیات بود (مزمور ۷: ۲؛ اعمال ۱۳: ۳۳).

این نکته ما را به موضوع اصلی این قسمت می‌رساند: «تا در همه چیز او مقدم شود» (۱۸: ۱). هدف خدا از اینکه پسر خود را نجات دهنده، آفریننده و سر کلیسا قرار داد همین بود. واژه یونانی که در اینجا «مقدم» ترجمه شده، در هیچ جای دیگری در عهد جدید بکار نرفته است. این واژه هم خانواده کلمه ای است که «نخست زاده» ترجمه می‌شود و بیانگر جایگاه ممتاز و منحصر به فرد عیسی مسیح است. «مسیح همه و در همه است» (۱۱: ۳).

نمایشگاه بین‌المللی کلمبیا در سال ۱۸۹۳ در شیکاگو برگزار شد و بیش از ۲۱ میلیون نفر از آن بازدید کردند. از جمله ویژگی‌های این نمایشگاه، برگزاری «شورای جهانی ادیان» با حضور نمایندگان مذاهب جهان بود که به منظور ارائه «بهترین دیدگاهها» و شاید پی‌ریزی دین تازه ای برای دنیا گرد هم آمده بودند. مبشر معروف، دوایت لیمن مودی که این نمایشگاه را بهترین فرصت برای بشارت می‌دانست، از کلیساها، سالنهای تئاتر و حتی چادر سیرک (در مواقع تعطیل) برای بشارت انجیل عیسی مسیح استفاده می‌کرد. دوستانش از او می‌خواستند که با «شورای جهانی ادیان» مخالفت کند، ولی او امتناع می‌کرد و می‌گفت: «می‌خواهم عیسی مسیح را آن قدر جذاب کنم که مردم به سوی او بیایند.» مودی یقین داشت که عیسی مسیح نه یکی از بیشمار «رهبران مذهبی» تاریخ، بلکه برترین نجات دهنده است. برنامه‌های مودی در خلال نمایشگاه

جهانی سال ۱۸۹۳ که به «عملیات شیکاگو» معروف شد، شاید بزرگترین اقدام بشارتی در طول عمر مودی بود، زیرا طی آن هزاران نفر به مسیح ایمان آوردند. ولی معلمان دروغین در کولسیه هرگز نتوانستند تقدم عیسی مسیح را به کسی نشان دهند، زیرا طبق فلسفه آنها، عیسی مسیح تنها یکی از «تجلی‌های» فراوان خدا بود. از نظر آنها عیسی نه یگانه راه به سوی خدا (یوحنا ۱۴: ۶)، بلکه تنها یکی از پله‌های نردبانی بود که به خدا می‌رسید! چه خوب گفته‌اند که «اگر عیسی مسیح خداوند همه نیست پس اصلاً نمی‌تواند خداوند باشد.»

ما در این فصل سه دلیل برای تقدم عیسی مسیح را مطالعه کردیم: او نجات دهنده، آفریننده و سر کلیسا است. این سه نکته بیانگر رابطه او با گناهکاران گمشده، با جهان و با ایمان داران است. اما در مورد رابطه او با خدای پدر چه می‌توان گفت؟

او محبوب پدر است (۱۹: ۱-۲۰)

پولس قبلاً در آیه ۱۳، عیسی مسیح را «پسر محبت خدا» نامیده بود. کسانی که عیسی مسیح را به عنوان نجات دهنده خود پذیرفته‌اند، «مقبول در آن حبیب» هستند (افسیان ۱: ۶). به همین دلیل، خدا می‌تواند ما را محبوب خود بنامد (۱۲: ۳). پولس در ادامه بحث خود، گامی بزرگ به جلو برداشته و اعلام می‌کند که «تمامی پری» در عیسی مسیح ساکن است! کلمه یونانی *pleroma* که به «پری» ترجمه شده یکی از اصطلاحات فنی در فرهنگ لغات معلمان دروغین گنوسی و به معنی «جمع تمامی صفات و قدرت الهی» بود. قبلاً اشاره کردیم که پولس رسول در نامه به کولسیان هشت بار از این واژه مهم استفاده کرده است، بنابراین وی با معلمان دروغین به زبان خودشان سخن می‌گوید.

فعل «ساکن شدن» نیز به همان اندازه مهم است. معنی این کلمه بسیار بیشتر از «اقامت داشتن» صرف و چیزی معادل «همیشه در خانه بودن» است. زنده یاد دکتر کنت وست، متخصص برجسته زبان یونانی در تفسیر عالی خود بر نامه به کولسیان اشاره می کند که این فعل بیانگر این است که این «پری چیزی افزوده شده بر هستی او نیست که برایش ذاتی نباشد، بلکه بخشی از وجود ذاتی وی و جزئی از طبیعت وی و البته به صورتی دائمی است.»

پدر، پُری خود را به هیچ کدام از مخلوقات خود نداده است. این حقیقت که «خدا رضا بدین داد» تا پُری وی در مسیح باشد ثابت می کند که عیسی مسیح، خدا است «و از پُری او (مسیح) جمیع ما بهره یافتیم» (یوحنا ۱:۱۶) «در وی (مسیح) از جهت جسم، تمامی پُری الوهیت ساکن است» (کولسیان ۲:۹).

چون عیسی مسیح خدا است، قدرت دارد گناهکاران گمشده را با خدای قدوس مصالحه دهد، کاری که هیچ انسانی نتوانسته و نمی تواند انجام دهد. وقتی آدم و حوا، اولین مرد و زن روی زمین گناه کردند به خدا اعلان جنگ دادند، ولی خدا مقابله به مثل نکرد، بلکه به دنبال آنان رفت و پوششی برای گناهانشان مهیا نمود. فکر گناهکاران نجات نیافته همیشه در جنگ با خدا است (رومیان ۸:۷). شخص گناهکار ممکن است صادق، مذهبی و حتی اخلاق گرا باشد، ولی با این وجود هنوز با خدا در جنگ است.

چگونه خدای قدوس می تواند با انسان گناهکار مصالحه کند؟ آیا خدا می تواند معیارهای خود را تنزل دهد، چشمان خود را بر گناه ببندد و با انسان مصالحه کند؟ اگر چنین می کرد، کائنات متلاشی می گردید! خدا نباید در خود تناقض داشته باشد و قانون مقدس خود را نقض نماید.

شاید انسان می توانست به نحوی خدا را خوشنود سازد ولی انسان ذاتاً از خدا دور است و به خاطر اعمالش با خدا بیگانه و دشمن شده است (۱:۲۱).

گناهکاران «در خطایا و گناهان مرده اند» (افسیان ۲:۱) و از این رو نمی توانند اقدامی در جهت نجات خود یا خوشنودی خدا به عمل آورند (رومیان ۸:۸).

اگر قرار است بین انسان و خدا آشتی برقرار شود، ابتکار و اقدام به این کار باید از طرف خود خدا باشد. در عیسی مسیح است که خدا با انسان مصالحه کرد (دوم قرنتیان ۵:۱۹)، ولی این مصالحه در تن گرفتن پسر خدا یا زیستن وی در میان انسانها صورت نگرفت، بلکه از طریق مرگ او بود که صلح و سلامتی بین خدا و انسان برقرار گردید. خدا «به خون صلیب وی سلامتی را پدید آورد» (۱:۲۰).

البته معلمان دروغین هم از نوعی مصالحه بین خدا و انسان صحبت می کردند، اما مصالحه پیشنهادی آنها کامل یا نهائی نبود. طبق تعالیم بدعت گذاران گنوسی، فرشتگان و «تجلی ها» می توانستند انسان را به نحوی به خدا نزدیک تر کنند، اما مصالحه ای که ما در عیسی مسیح داریم کامل، تمام و نهائی است. به علاوه مصالحه در مسیح، تمامی کائنات را در بر می گیرد! خدا «به وساطت او همه چیز را با خود مصالحه داد، خواه آنچه بر زمین و خواه آنچه در آسمان است» (۱:۲۰).

با این وجود نباید به غلط این طور نتیجه بگیریم که آشتی جهان شمول همان نجات جهان شمول است. «جهان شمولی» (Universalism) تعلیمی است که طبق آن همه موجودات از جمله کسانی که عیسی مسیح را رد کرده اند، سرانجام روزی نجات خواهند یافت. چیزی که پولس می گفت هیچ سنخیتی با این دیدگاه ندارد و «ایده بازگشت همگانی» هیچ جایی در تعالیم پولس نداشت، زیرا او با قاطعیت تعلیم می داد که گناهکاران هیچ راهی برای نجات ندارند جز ایمان به عیسی مسیح (دوم تسالونیکیان باب ۱).

پولس بر این باور است که مسیح مسئله گناه را یک بار برای همیشه بر صلیب حل کرد، یعنی خدا می تواند تمامی متعلقان خود را روزی در مسیح جمع کند

(افسیان ۱: ۹-۱۰). خدا قادر خواهد بود ایمان داران را به جلال ملبس سازد و بی ایمانان را مجازات نماید و این عمل وی به خاطر مرگ مسیح بر صلیب، تماماً عدالت خواهد بود. هیچکس، حتی شیطان نمی تواند بر کار خدا خرده بگیرد، زیرا تکلیف گناه از قبل بر صلیب روشن شده است.

اگر عیسی مسیح صرفاً انسان یا تنها «تجلی» از خدا باشد، نمی تواند انسان را با خدا مصالحه دهد. تنها میانجی که می تواند خدا و انسان را با هم آشتی دهد، کسی است که هم خدا است و هم انسان. بر خلاف آنچه گنوسی ها تعلیم می دادند، عیسی مسیح، انسان واقعی با بدنی واقعی بود. او خدا در جسم انسانی بود (یوحنا ۱: ۱۴). وقتی بر صلیب جان داد، الزامات عادلانه شریعت را بر خود گرفت زیرا جریمه گناهان بشر را پرداخت (اول پطرس ۲: ۲۴). در واقع بر صلیب بود که مصالحه کامل صورت گرفت (رومیان ۵: ۱۱).

در واقع تنها راه برقراری مذاکره و صلح بین دو دشمن این است که خصومت (در اینجا «گناه») را کنار بگذارند. ما به عنوان انسانهای گناهکار در حضور خدای عادل، نیازمند ترک مواضع هستیم و مسیح گناهان ما را بر صلیب باطل نمود. ضمن تفکر در این متن عمیق با چند حقیقت مهم روبرو می شویم.

اول، تمامی موجودات توسط عیسی مسیح و برای او آفریده شده و او همه چیز را قوام بخشیده است. او قبل از هر چیزی بوده و امروز همه را با هم نگاه داشته است. او به واسطه صلیب خود تمامی خلقت را با هم آشتی داده است. پس تعجب آور نیست که پولس می گوید «تا در همه چیز او مقدم شود» (۱: ۱۸).

دوم، تنها چیزی که نیاز واقعی ما است عیسی مسیح است. تمامی پُری خدا در او است و ما در او «تکمیل» شده ایم (۲: ۱۰). دیگر نیازی نیست که چیزی به شخص عیسی مسیح یا کار وی اضافه کنیم. افزودن هر چیز دیگر یعنی کاستن از

جلال وی. او نه تنها شخصی برجسته و ممتاز بلکه مقدم بر همه است و هر چیزی بر خلاف این، خلع وی از اقتدار پادشاهی است.

سوم، خوشنودی خدا در این است که مردمان جلال و تقدم پسرش عیسی مسیح را بشناسند. کسانی هستند که خود را مسیحی می دانند ولی در واقع مسیح را نادیده می گیرند یا حتی او را انکار می کنند. آنان می گویند: «ما پدر را می پرستیم و همین کافی است.» ولی خود مسیح به صراحت اعلام می کند که پسر نیز باید مانند پدر پرستش شود: «... تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند، همچنان که پدر را حرمت می دارند و کسی که به پسر حرمت نکند به پدری که او را فرستاده، احترام نکرده است» (یوحنا ۵: ۲۳-۲۴).

زنده یاد دکتر دوهان، واعظ برجسته ای که تعالیم رادیوئی وی در مورد کتاب مقدس شهرت جهانی داشت، از ملاقات واعظی با شخصی فرقه گرا صحبت می کرد که منکر الوهیت عیسی مسیح بود.

آن مرد به واعظ گفته بود: «عیسی نمی تواند پسر ازلی خدا باشد زیرا پدر همیشه مسن تر از پسرش است. اگر پدر، ازلی نباشد پس خدا نیست و اگر عیسی پسر او است، پس وی ازلی نیست.»

واعظ بی درنگ در جواب او گفت: «چیزی که شخص را پدر می کند، داشتن پسر است، پس اگر خدا پدر ازلی است، باید از ازل پسری داشته باشد! و این بدان معنی است که عیسی مسیح هم ازلی است و هم خدا!»

عیسی مسیح نجات دهنده، آفریننده، سر کلیسا و محبوب پدر است. او خدای ازلی و ابدی است... و سزاوار اینکه در زندگی ما بر همه چیز مقدم باشد.

آیا عیسی مسیح در زندگی شما مقدم بر همه است؟

تعلیم انجیل (۱: ۲۱-۲۳)

هر چند پولس شخصاً در کولسیه بشارت نداده بود ولی خدمت او در افسس به ایجاد کلیسای کولسیه منجر گردید. همان طور که خود پولس می گوید وی «خادم گشت» (۱: ۲۵). بخش عمده ای از خدمت او را موعظه به مؤده نجات از طریق ایمان به عیسی مسیح تشکیل می داد. خدمت پولس، خدمت مصالحه بود (دوم قرتیان ۵: ۱۷-۲۱). او تجارب روحانی خود را برای مخاطبین اش بازگو می کند. بیگانگی و دشمنی سابق (۱: ۲۱ الف). منظور از کلمه ای که اجنبی یا بیگانه ترجمه شده غیر یهودیان است. غیر یهودیان اهل کولسیه، با خدا بیگانه و از برکات روحانی قوم برگزیده خدا محروم بودند (افسسیان ۲: ۱۱). خدایانی که می پرستیدند، خدایان دروغین بودند و باورها و آئینهای مذهبی شان نمی توانست تأثیری در گناهان و خطاهای آنان داشته باشد.

ولی این بیگانگی نه تنها به واسطه عدم تعلق به قوم یهود، بلکه به افکار و اعمال گناه آلود نیز مربوط بود. امت ها، دشمن محسوب می شدند، یعنی «در خصومت فعال با خدا» بودند. هر چند این امت ها شریعت الهی را دریافت نکرده بودند، مانند چیزی که خدا به بنی اسرائیل داده بود، با این وجود به واسطه خلقت و وجدان، از حقایق مربوط به خدا آگاهی داشتند (رومیان ۱: ۱۸-۲۱). آنان در پیشگاه داوری خدا نمی توانستند ادعای نشیندن یا بی اطلاعی کنند.

دشمنی اذهان شان منجر به اعمال شرارت آمیز می شد و هم در فکر و هم در عمل با خدا در جنگ بودند. «زان رو که تفکر جسم [تفکر بی ایمانان] دشمنی با خدا است» (رومیان ۸: ۷). این واقعیت نشان می دهد که چرا بی ایمانان قبل از آنکه بتوانند نجات را کسب کنند، باید توبه کنند و فکر خود را تغییر دهند.

۵

رسالت يك انسان

کولسیان ۱: ۲۱-۲: ۲

اگر شما نامه ای از کسی دریافت کنید که هرگز او را ندیده اید، و آن هم شخصی که به اتهام ایجاد بلوا و آشوب در زندان باشد، چه واکنشی نشان می دهید؟ ایمان داران کولسیه دقیقاً با چنین وضعیتی مواجه بودند. آنها می دانستند که پولس عامل هدایت شبانشان، افراس به سوی ایمان نجات بخش به مسیح بوده است. هم چنین می دانستند که افراس به منظور مشورت با پولس به روم رفته بود و هنوز برنگشته است. در این شرایط بود که نامه پولس توسط تیخیکوس و اونیسْمُس به دست اعضای کلیسای کولسیه رسید. ولی معلمان کذب از قبل مشغول تشویش اذهان مسیحیان کولسیه و بد نام کردن پولس به هدف پاشیدن بذر شک و تردید در دل ایمان داران بودند. آنها می پرسیدند: «چرا به حرفهای کسی که زندانی سیاسی است گوش می دهید؟ چگونه می توانید به چنین شخصی اعتماد کنید؟»

پولس بدون شک می دانست که وضعیت به همین گونه ای که ذکر شد بوده است، بنابراین در قسمت اول نامه اش لازم می بیند به توضیح برخی نکات بپردازد. او آن قدر مجذوب اعتلای نام عیسی مسیح شده بود که هیچ علاقه ای به نوشتن چیزی در مورد خود نشان نمی دهد! در این بخش، پولس به تشریح سه رسالت خود می پردازد.

مصالحه بالفعل (۱: ۲۱-ب-۲۲). آنان خود با خدا مصالحه نکردند، بلکه خدا بود که با محبت و فیض خود پیشقدم گردید. پدر، پسر را فرستاد تا جان خود را بر صلیب بدهد و امکان آشتی گناهکاران را با خدا فراهم سازد. وقتی که «ضعیف بودیم» (رومیان ۵: ۶) و نمی توانستیم کاری برای خود بکنیم، عیسی برای ما مرد. «هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم» و «در حالتی که دشمن بودیم» مسیح در راه ما مرد (رومیان ۵: ۸، ۱۰).

پولس تأکید بسیاری بر بدن عیسی مسیح که بر صلیب میخکوب شد دارد. معلمان دروغین منکر تن گرفتن او بودند و تعلیم می دادند که عیسی از بدن انسانی واقعی برخوردار نبود. فلسفه آنان مبنی بر شرارت ذاتی ماده، این نتیجه گیری غلط را بر آنها تحمیل می کرد. ولی عهد جدید به روشنی و صراحت بیان می کند که عیسی واقعاً بدن کامل انسانی داشت و او گناهان ما را بر صلیب با همان بدن به عهده گرفت (اول پطرس ۲: ۲۴).

هدف خدا از این مصالحه، «تقدس شخصی» است. خدا صلح و سلامتی را برقرار نکرد (۱: ۲۰) تا ما بتوانیم هم چنان به تمرد خود ادامه دهیم! او ما را با خود مصالحه داد تا در حیات و تقدس او سهیم شویم. ما «مقدس و بی عیب و بی ملامت» نزد خدا حاضر شده ایم (۱: ۲۲).

کلمه «مقدس» و هم خانواده آن «قدیس»، به معنی «جدا شده و اختصاص یافته به خدا» هستند. در عهد جدید منظور از مقدسین درگذشتگانی نیستند که در دوران حیات خود معجزاتی انجام داده باشند یا هرگز گناه نکرده باشند. مقدسین عهد جدید زندگانی هستند که به عیسی مسیح ایمان آوردند. پولس این نامه را برای مقدسین زنده نوشت (۱: ۲).

«بی عیب» یعنی «بدون لکه». این کلمه در مورد قربانی های تقدیم شده به معبد اورشلیم بکار می رفت که می بایست بی عیب باشند. تعجب آور است که وقتی خدا به فرزندانش نگاه می کند هیچ عیبی در آنها نیابد! خدا ما را برگزید تا «مقدس و بی عیب» باشیم (افسیسیان ۱: ۴).

«بی ملامت» یعنی «بری از اتهام». وقتی با خدا آشتی داده شدیم، دیگر هیچ اتهامی بر ما وارد نمی شود (رومیان ۸: ۳۱-۳۴). شیطان که مدعی برادران نامیده شده (مکاشفه ۱۲: ۱-۱۲) می خواهد ما را متهم کند، ولی خدا تهمتهای او را نخواهد پذیرفت (ر. ک زکریا، باب ۳). ممکن است مردم اتهاماتی علیه ما مطرح کنند، ولی قادر نیستند رابطه ما را با خدا بر هم زنند. مهمترین نکته در زندگی مسیحی ما این نیست که در نظر خودمان یا در نظر مردم چگونه هستیم (اول قرنطیان ۴: ۱-۴)، بلکه مهم این است که در نظر خدا چگونه هستیم.

به یاد دارم که خانمی مسیحی برای مشاوره مدتها پیش من می آمد. او وسواس عجیبی داشت که نمی توانست گناهان و اشتباهات گذشته خود را فراموش کند و مرتب آنها را به یاد خود می آورد. به نظر می رسید که وی از انتقادات دیگران نسبت به خودش لذت می برد. چندین بار به او یادآوری کردم که سعی کند خود را از چشم خداوند ببیند. او با تأکید مداوم بر خطاهایش، کاری را که عیسی مسیح برای او بر صلیب انجام داد انکار می کرد. هر چند مدتی طول کشید، ولی بالاخره به جایگاه عالی خود در مسیح پی برد و به تدریج از عیب جوئی و افسردگی خود رهایی یافت. تأکید پولس بر حضور مقدس ما در پیشگاه خدا، یقیناً حمله به معلمان دروغین بود، زیرا آنان به پیروان خود وعده نوعی «کمال» را می دادند که هیچ کس دیگری نمی توانست به آنها بدهد. پولس می گوید: «شما از قبل در مسیح به کمال رسیده اید، پس چرا آن را در جای دیگری جستجو می کنید؟»

جلال آینده (۲۳:۱). «امید انجیل» یعنی امید متبارک ما برای بازگشت خداوند (تیطس ۲:۱۳). پولس قبلاً به این امید اشاره کرده بود: «امیدی که به جهت شما در آسمان گذاشته شده است» (۵:۱) و در ادامه همین باب آن را «امید جلال» می نامد (۲۷:۱).

زمانی بود که این کولسیان غیر یهودی هیچ امیدی نداشتند (افسیان ۲:۱۲)، چرا که بی خدا بودند. ولی هنگامی که با خدا مصالحه کردند، امید عجیب جلال به آنها داده شد. تمامی فرزندان خدا روزی با عیسی مسیح در آسمان خواهند بود (یوحنا ۱۷:۲۴). در واقع آینده ما به قدری مطمئن است که پولس می گوید ما از هم اکنون جلال یافته ایم (رومیان ۸:۳۰). همه انتظار ما مکاشفه این جلال به هنگام بازگشت خداوند ما عیسی مسیح است (رومیان ۸:۱۷-۱۹).

عبارتی که پولس خطاب به کولسیان می گوید، ظاهراً سایه ای بر اطمینان ما به جلال آینده انداخته است (۲۳:۱). آیا ممکن است شخص ایمان دار نجات خود را از دست بدهد؟ خیر! همان طور که از دیدگاه کلی پولس در تمامی نوشته هایش در عهد جدید برمی آید، منظور وی از «اگر» در ابتدای آیه ۲۳ ایجاد شک و تردید یا مشروط نمودن نجات به بعضی اعمال نیست.

پولس در این آیه با استفاده از اصطلاحات معماری، تصویری ارائه داده است: خانه ای که بر بنیانی محکم استوار شده است. شهر کولسیه در منطقه ای زلزله خیز قرار داشت و کلمه ای که «جنبش خوردن» ترجمه شده می تواند به معنی «تکان زلزله» باشد. منظور پولس این بود که «اگر حقیقتاً نجات یافته اید و بر بنیان محکم عیسی مسیح بنا شده اید، بر همین ایمان بمانید و هیچ چیزی شما را تکان نخواهد داد. شما مژده انجیل را شنیده و به عیسی مسیح ایمان آورده ید و او شما را نجات داده است.»

به کلامی دیگر، ما به خاطر حفظ ایمان خود نجات نیافته ایم، بلکه حفظ ایمان بیانگر نجات ما است. شایسته است هر ایمان دار مسیحی، ایمان خود را واریسی کند و دل خود را بیازماید تا مطمئن شود که آیا فرزند خدا است (دوم قرنتیان ۱۳:۵؛ دوم پطرس ۱:۱۰).

زحمت برای امت ها (۱: ۲۴-۲۷)

دشمنان پولس از این واقعیت که وی در روم زندانی بود سوء استفاده های زیادی می کردند. معلمان کذب در کولسیه احتمالاً پولس را به باد تحقیر و تمسخر می گرفتند و از این موضوع به عنوان سلاحی برای جنگ با حقیقت انجیل استفاده می کردند. ولی پولس اسلحه آنها را به روی خودشان برگرداند و آن را برای شکست دادن دشمنانش و ایجاد رابطه ای صمیمانه تر با کلیسای کولسیه بکار گرفت.

شادی پولس (۱: ۲۴). «از رنجهای خود نه تنها شرمسار نیستم، بلکه شادی می کنم.» به راستی چگونه می توان در سختی و رنج شادی کرد؟ پولس به خاطر عیسی مسیح متحمل رنج و زحمت می شد و آنها را «شراکت در رنج های مسیح» می نامد (فیلیپیان ۳:۱۰). او نیز همانند دیگر رسولان شادی می کرد که «شایسته آن شمرده شدند تا به جهت نام او رسوائی کشند» (اعمال ۵: ۴۱). شخص مسیحی هرگز نباید «چون قاتل یا دزد یا شریر» عذاب بکشد، اما باید افتخار کند که «به عنوان مسیحی» زحمت ببیند (اول پطرس ۴: ۱۵-۱۶). ایمان داران وفاداری که به خاطر مسیح متحمل رنج و سختی می شوند، پاداش و برکتی مخصوص در آسمان خواهند یافت (متی ۵: ۱۰-۱۲).

دومین دلیل پولس برای شادمانی در رنج هایش این بود که وی به خاطر امت ها متحمل زحمت می شد. پولس، رسول برگزیده برای امت ها بود (افسیان ۳: ۱۰-۱۳).

در واقع زندانی شدن وی در روم به خاطر عشق و علاقه ای بود که به امت ها داشت. او به خاطر اتهامات کذب در اورشلیم دستگیر شد و یهودیان به دفاعیات او گوش می دادند تا اینکه کلمه «امت ها» را بر زبان آورد (ر.ک اعمال ۲۲: ۲۱-۲۴) و همین کلمه بود که آنها را به خشم آورد و مصمم شدند که او را از میان بردارند (شرح کامل و البته بسیار مهیج این ماجرا در باب های ۲۱ تا ۲۸ اعمال رسولان آمده است). بنابراین ایمان داران غیر یهودی کولسیه دلایل زیادی برای دوست داشتن پولس و قدردانی از او به خاطر خدمت مخصوصش به جهت آنان داشتند.

علاوه بر این، پولس دلیل دیگری نیز برای شادی خود داشت: او به خاطر کلیسا، بدن مسیح رنج می کشید. زمانی بود که وی بر کلیسا جفا می کرد و آن را عذاب می داد، ولی اینک زندگی خود را وقف مراقبت و نگهداری از کلیسا کرده است. پولس مانند بعضی از ایمان داران این سؤال برایش مطرح نبود که «چه چیزی عاید من می شود؟» بلکه «خدا تا چه اندازه اجازه می دهد خود را وقف آن کنم؟» این موضوع که پولس زندانی بود، او را از رسالتی که برای کلیسا احساس می کرد باز نداشت.

به هر حال، بسیار مهم است که بدانیم این رنج ها هیچ تشابهی با رنج های قربانی مسیح بر صلیب ندارند. تنها رنج و مرگ بره بی گناه خدا می توانست کفاره گناهان جهان باشد (یوحنا ۱: ۲۹). پولس نیز به نوبه خود «قسمت خالی رنج های مسیح را تکمیل می کرد» (ر.ک کولسیان ۱: ۲۴). منظور از «زحمات»، «سختی های» زندگی و جفاهائی است که پولس می دید. در عهد جدید هیچ گاه این کلمه در مورد رنج و مرگ عیسی مسیح استفاده نشده است.

رنج های قربانی مسیح تمام شده اند، ولی بدن او، کلیسا به خاطر پایداری اش در ایمان، متحمل رنج می شود. سر کلیسا در آسمان، رنج های قوم خود را احساس

می کند («شائول، شائول، برای چه بر من جفا می کنی؟» اعمال ۹: ۴). پولس و نیز دیگر همقطاران وی به نوبه خود در این زحمات سهمی داشتند. اما پولس هیچ شکایتی نمی کرد: «زیرا به اندازه ای که دردهای مسیح در ما زیاد شود، به همین قسم تسلی ما نیز به وسیله مسیح می افزاید» (دوم قرنتیان ۱: ۵).

مسئولیت پولس (۱: ۲۵-۲۷). چنان چه پولس با یهودیان به توافق می رسید و خدمت به امت ها را متوقف می کرد، می توانست با بسیاری از سختی ها و ناملایمات روبرو نشود، ولی او به خاطر راحتی و آسایش شخصی، از دعوت خود دست نکشید. خدا او را خادم انجیل و ناظر کلام خود ساخته بود و او می بایست در این دعوت امین باشد (اول قرنتیان ۴: ۲). هیچ گزینه دیگری پیش روی او وجود نداشت: او دعوت شده بود تا کلام خدا را به کمال رساند، یعنی «باید کلام را به تمامی موعظه نمایم و بر سر هیچ حقیقتی سازش نکنم» یا به این معنی که «مأموریتی خاص برای کلام خدا یافته ام و باید نسبت به انجام این خدمت وفادار باشم.»

پیام مخصوص پولس در رابطه با امت ها با چیزی در ارتباط بود که خود آن را «راز» می نامد. کلمه «راز» امروزه در نظر ما چیزی وهم آور و شاید ترسناک است، ولی در دوران پولس چنین تصویری را به ذهن القا نمی کرد. معلمان دروغین از این واژه برای بیان اسرار درونی آئینهای مذهبی خود استفاده می کردند. راز «سر مقدسی» است که در گذشته مخفی بوده ولی اکنون توسط روح القدس آشکار شده است (افسیان ۳: ۱-۱۳).

خدا، ملت اسرائیل را دعوت نمود تا قوم او باشند. پس شریعت خود (از جمله کهنات و قربانی ها) را به آنها داد و سرزمینی بی نظیر به آنان بخشید. به ایشان وعده پادشاهی را داد که روزی سلطنتی باشکوه برقرار خواهد کرد و تمامی

وعده هائی را که به ابراهیم و داود داده شده بود، به تحقق خواهد رساند. انبیای عهد عتیق در مورد «مسیح رنج دیده» و «مسیح پادشاه» صحبت می کردند، ولی خود نتوانستند این دو موضوع به ظاهر متناقض را توضیح دهند (ر.ک اول پطرس ۹: ۱-۱۲). آنان نمی دانستند که مسیح قبل از ورود به جلال، می بایست رنج ببیند (لوقا ۲۴: ۱۳-۲۷).

عیسی مسیح به این دنیا آمد، قومش او را رد کردند و سرانجام مصلوب نمودند. اما این پایان ماجرا نبود، بلکه او از مردگان برخاست و به آسمان صعود کرد. آیا این بدان معنی بود که خدا از پادشاهی موعود خود برای اسرائیل منصرف شده است؟ خیر، زیرا خدا نقشه خود را به صورتی جدید و مافوق تصور بشر پیش می برد. این نقشه که پولس آن را «سرّ خدا» می نامد از حیطة ادراک و بیان انبیای عهد عتیق بیرون بود. سرّ این است که امروز خدا یهودیان و امت ها را در کلیسا یکی می گرداند (افسیان ۲: ۱۱-۲۲). وقتی کلیسا کامل شود، آنگاه عیسی مسیح باز خواهد گشت و قوم خود را به آسمان خواهد برد (اول تسالونیکیان ۴: ۱۳-۱۸). پس از آن بار دیگر اسرائیل را چون ملتی در نظر خواهد گرفت و پادشاهی موعود را برقرار خواهد نمود (اعمال ۱۵: ۱۲-۱۸).

تصور کنید این پیام چه مفهومی می توانسته برای مردمان غیر یهود داشته باشد. آنان دیگر از جلال و دولت فیض خدا محروم نیستند! در دوران عهد عتیق، غیر یهودیان برای برخوردارى از برکات قوم اسرائیل، می بایست به آئین یهود بگروند، ولی در عصر جدید، یهودیان و امت ها هر دو بدون تبعیض می توانند با ایمان به عیسی مسیح نجات یابند (رومیان ۱۰: ۱۲-۱۳). پس تعجبی ندارد که معلمان کذب یهودی با پولس دشمنی می کردند، چرا که او جرئت کرده بود که بگوید «دوران تبعیض و تفاوت بسر آمده است!»

ما که در محیطی کم و بیش مسیحی رشد کرده ایم، تمامی این مراحل را موضوعی مسلم و حق خود می دانیم. اما تصور کنید جماعت نوایمانان کولسیه که هیچ سابقه ای در کلیسا نداشتند از شنیدن چنین پیامی تا چه حد ذوق زده شده اند. سابقاً بیرون از پیمانهای خدا بودند، ولی امروز اعضای خانواده خدا هستند. زمانی در مرگ و جهالت روحانی زندگی می کردند، ولی اکنون زنده اند و در دولتمندی حکمت خدا در مسیح شریک هستند. زمانی بی امید بودند، ولی امروز امید باشکوهی دارند، زیرا مسیح در میان آنها ساکن شده است! چه خوب می شد اگر ما نیز امروزه تجربه ای از این «اولین عشق» داشته باشیم.

چند سال پیش توفیقی نصیبم شد که به مدت سه هفته در آفریقا خدمت کنم، و در آنجا با تعدادی از بهترین مسیحیانی که تاکنون دیده ام، آشنا شدم. تقریباً به مدت یک هفته، کلام خدا را برای بیش از ۵۰۰ شبان محلی در کنیا تعلیم می دادم و تک تک جلسات واقعاً برایم دلگرم کننده و پراز برکت بود. بسیاری از شبانان حاضر هنوز هم نشانه های دوران بت پرستی و بی ایمانی را بر بدن خود داشتند، با این وجود چهره هایشان از شادی خداوند می درخشید. من به آفریقا رفتم تا آنها را تعلیم دهم ولی در حقیقت آنها بودند که به من تعلیم می دادند! آنها به من آموختند که دولت پر جلالی را که در عیسی مسیح دارم، امری طبیعی و حق مسلم خود ندانم.

مجاهده برای مقدسین (۱: ۲۸-۲: ۳)

قبلاً با پولس مبشر که انجیل را بشارت می داد و نیز پولس زندانی که برای امتها زحمت می دید آشنا شدیم. حال نوبت این است که با پولس «دلاور در دعا» آشنا شویم که برای تک تک مقدسین در دعا مجاهده می کند تا در ایمان رشد کنند و به کمال برسند. کلماتی که به «مجاهده» در ۱: ۲۹ و «اجتهاد» در ۲: ۱

ترجمه شده اند، از اصطلاحات ورزشی هستند و بیانگر تلاش و تقلاى شدید دوندگانی که برای برنده شدن به خرج می دهند.

تعلیم پولس (۲۸:۱) که البته به عیسی مسیح اشاره دارد. «زیرا به خویشتن موعظه نمی کنیم بلکه به مسیح عیسی خداوند» (دوم قرن تیان ۴:۵). معلمان دروغین غالباً خود و به اصطلاح دستاوردهای بزرگ «روحانی» خود را تمجید می کردند. چیزی که آنان تعلیم می دادند یک سیستم بود، در حالی که بشارت پولس در مورد یک «شخص» بود. گنوسی ها به فلسفه و رسوم پوچ انسانی موعظه می کردند (۸:۲)، ولی پولس به عیسی مسیح بشارت می داد. معلمان دروغین، فهرستی بلند بالا از قوانین و قواعد داشتند (۲:۱۶، ۲۰-۲۱)، ولی پولس، مسیح را معرفی می کرد. پس می بینیم چه تفاوت‌های بزرگی در کار این دو بوده است!

پولس نه تنها موعظه می کرد (موعظه کردن ترجمه کلمه ای است به معنی «اعلام فرمان پادشاه توسط جارچیان»)، بلکه هشدار نیز می داد. هم زمان با اعلام حقایقی که جنبه مثبت دارند، لازم است قوم خدا را نسبت به دروغ‌های دشمن نیز برحذر داشت (اعمال ۲۰:۳۱). در حقیقت قوم خدا باید در خصوص هشدار دادن (همان کلمه نصیحت کردن در ۱۶:۳) به یکدیگر بیدار باشند. پولس خود را پدر روحانی کلیساهای محلی می دانست و خود را موظف می دید که فرزندان خود را متنبه سازد (اول قرن تیان ۴:۱۴).

علاوه براین، پولس حقیقت را نیز تعلیم می داد. تنها هشدار دادن به مردم کافی نیست، باید حقایق مثبت کلام خدا را نیز به آنها تعلیم دهیم. اگر در شهر، تنها خیابان‌های ورود ممنوع را بشناسیم، در واقع هرگز نمی توانیم از جایی که الان هستیم تکان بخوریم. بسیار نیکو است که مردمان را به سوی مسیح هدایت کنیم و آنان را از خطرات پیش رو آگاه سازیم، ولی تعلیم دادن حقایق اساسی زندگی مسیحی به نوایمانان، به همان اندازه اهمیت دارد.

پولس نه تنها به مسیح موعظه می کرد، بلکه «مسیح را تعلیم می داد» زیرا «تمامی خزاین حکمت و علم» در مسیح نهفته است (۲:۳). او هیچ ضرورتی نمی دید که تعلیم جدیدی مطرح کند، چرا که نیاز اساسی و فوری ایمان داران، شناختن عیسی مسیح بود. «تعلیم هر کس در هر حکمت»، رسالت اصلی پولس بود (۱:۲۸). حکمت، بکار بردن صحیح علم است. معلمان دروغین، وعده «حکمتی مخفی» را به مردم می دادند که آنان را «نخبگان روحانی» می نمود، در حالی که تمامی حکمت روحانی واقعی، تنها در عیسی مسیح یافت می شود.

هدف پولس (۱:۲۸ ب). او می خواست هر ایمان داری را «کامل در مسیح عیسی» حاضر سازد. کلمه «کامل» که یکی از کلمات مورد علاقه معلمان گنوسی بود، توصیف کننده شاگردی بود که از مرحله نوایمانی گذشته و به مرحله بلوغ رسیده و اسرار آن آئین را کاملاً آموخته است. منظور پولس از این کلمه «کامل و بالغ در مسیح» است و تمامی موعظه‌ها، نوشته‌ها و تعلیم وی نیز در پی همین هدف بود.

نشانه‌های این بلوغ روحانی کدامند؟ پولس در ادامه به تشریح آنها می پردازد (۲:۲). تشویق. «تا دل‌های ایشان تسلی یابد.» تشویق دیگران یعنی تازه کردن دل‌های آنان. دلسوزی‌های سطحی معمولاً احساسات مردم را بیشتر جریحه دار می سازد، ولی تشویق روحانی احساس خوشایندی در آنها ایجاد می کند و موجب می شود که هر کس نهایت سعی و استعداد خود را بروز دهد.

ایجاد محبت. «و ایشان در محبت پیوند شوند.» مسیحی کامل و بالغ، برادران را محبت می کند و نه به دنبال مشکل آفرینی، بلکه در پی ایجاد صلح و آشتی است. او بخشی از اتحاد روحانی در کلیسا است، اما شخص نابالغ، خودخواه و عامل تفرقه است.

دولتمندی. «تا به دولت یقین فهم تمام و به معرفت سر خدا برسند.» پولس پیش از این از دولت مسیح سخن گفته بود (۱:۲۷). بسیاری از مسیحیان مانند

گدایان زندگی می کنند در حالی که می توانند مثل پادشاهان زندگی کنند. مسیحیانی که به بلوغ روحانی رسیده اند به خاطر آنچه ندارند آه و ناله نمی کنند، بلکه از منابع عظیمی که به راستی در عیسی مسیح دارند، استفاده می کنند. روشنگری. «یقینِ فهمِ تمام.» ایمان دار بالغ در دل خود اطمینان دارد که فرزند خدا است. این معرفت روحانی که او در مسیح پیدا می کند، پیوسته ذهن او را روشن می سازد و هر روزه او را هدایت می کند. برخی از ایمان دارانی که برای مشاوره پیش من می آیند با صراحت می گویند که از نجات خود مطمئن نیستند. چنین افرادی بدون استثنا از کلام خدا غافل هستند و در غفلت زندگی می کنند. خدا از ما فرزندان خود می خواهد که «فهم» و «حکمت و علم» داشته باشیم (۲:۲-۳). کلمه ای که در آیه ۲ «فهم» ترجمه شده تحت اللفظی به معنی «با هم گذاشتن» یعنی توانایی تشخیص امور است. حکمت نیز بیانگر توانایی دفاع از دانسته ها است و منظور از علم، توانایی درک حقیقت می باشد. گنوسی ها نیز در بیان تعلیمات خود از همه این اصطلاحات استفاده می کردند.

شفاعت پولس (۱:۲۹-۲:۱۰). «برای این نیز محنت می کشم و مجاهده می نمایم.» پولس واقعاً چه تصویر عجیبی از دعا ترسیم کرده است! بیشتر دعاها را ما به جهت راحتی و آسایش خود ما است، در حالی که پولس مانند یک دونده یونانی که برای پیروزی در بازیهای المپیک می دود، در جد و جهد روحانی است. او به افراس نیز تعلیم می دهد که همین طور دعا کند (۴:۱۲).

این بدان معنی نیست که اگر در دعا از هر نوع نیروی جسمانی استفاده کنیم، تأثیر بیشتری خواهد داشت و به این معنی هم نیست که «با خدا کشتی بگیریم» و تا به خواسته ما جواب مثبت ندهد دست از او برنداریم. پولس از مجاهده روحانی سخن می گوید، یعنی چیزی که در زندگی او کار می کرد قدرت خدا بود. دعای حقیقی خطاب به پدر (متی ۶:۹) از طریق پسر (به نام او، یوحنا ۱۴:۱۳-۱۴) و

در قدرت روح القدس است (یهودا ۲۰). وقتی روح القدس در زندگی ما کار کند، آنگاه می توانیم قدرتمندانه طبق اداره خدا دعا کنیم.

روح القدس چگونه در دعاها ایمان به ما کمک می کند؟ روح القدس کلام خدا را به ما تعلیم می دهد و اراده خدا را بر ما مکشوف می سازد (یوحنا ۱۶:۱۳-۱۵). دعا این نیست که بکشیم نظر خدا را تغییر دهیم، بلکه تا فکر و اراده خدا را بدانیم و طبق آن بطلبیم (اول یوحنا ۵:۱۴-۱۵). روح القدس دائماً برای ما شفاعت می کند حتی اگر صدایش را نشنوم (رومیان ۸:۲۶-۲۷). او اراده پدر را می داند و ما را کمک می کند تا طبق اراده او دعا کنیم.

گاهی اوقات پیش می آید که دوست نداریم دعا کنیم، آن هم درست وقتی که باید بیشتر از هر زمان دیگر در دعا باشیم! روح القدس علی رغم این احساس، به ما قدرت الهی برای دعا کردن می دهد. قوت رستخیز عیسی مسیح در دسترس ما قرار گرفته است (افسیان ۳:۲۰-۲۱).

پولس در این آیات به تشریح خدمت خود می پردازد و با این کار اتهامات دشمنانش را بی اثر می سازد و در عین حال وقتی ایمان داران می فهمند که پولس چه کارهای زیادی برایشان کرده، حس همدردی و محبت آنان را برمی انگیزد.

همه ما دعوت نشده ایم که رسول باشیم، ولی خدا به هر یک از ما مأموریتی داده است. می توانیم با بشارت دادن به انجیل، صیاد جانها شویم. می توانیم با تحمل رنجها به خاطر مسیح، مأموریتی را که خدا به ما سپرده تحقق بخشیم. می توانیم با مجاهده خود در دعا برای قوم خدا، مشوق آنها برای کمال و بلوغ باشیم. پولس در رسالتی که برای «تک تک افراد» داشت جدی بود و برای آن وقت می گذاشت. به تکرار عبارت «هر کس» در ۲۸:۱ توجه کنید. اگر مأموریت ما تنها در خدمت چند ایمان دار باشد، در واقع به کل کلیسا کمک کرده ایم.

آیا برای تحقق مأموریتی که خدا به شما سپرده، تلاش می کنید؟

به پیشرفت روحانی ادامه دهید (۲: ۴-۷)

ما در زندگی مسیحی خود، هرگز در جا نمی‌زنیم: یا به جلو می‌رویم، یا به تدریج عقب می‌نشینیم. «به سوی کمال سبقت بجوئیم» دعوتی است که باید آن را اجابت کنیم (عبرانیان ۶: ۱). مسیحی‌ای که پیشرفت روحانی نداشته باشد، همواره در معرض حمله دشمن و خطر نابودی قرار دارد.

لزوم پیشرفت (۲: ۴). شیطان اغواگر است و می‌خواهد ایمان داران را گمراه نماید و برای این کار از کلمات فریبنده استفاده می‌کند. کلمه یونانی که در اینجا بکار رفته در توصیف استدلال‌های قانع‌کننده و کلای دعاوی بکار می‌رفت. شیطان دروغگو است (یوحنا ۸: ۴۴) و با دروغ‌هایش ایمان داران را به گمراهی می‌کشاند. بسیار مهم است که از شناخت روحانی برخوردار باشیم و در شناخت خود از حقایق روحانی پیشرفت کنیم.

ماهیت پیشرفت (۲: ۵-۷). پولس در تأیید نصایح خود، به ترسیم چند تصویر زنده از پیشرفت روحانی می‌پردازد.

ارتش (آیه ۵). کلمات نظم و استقامت جزو اصطلاحات نظامی و بیانگر ارتشی هستند که در مقابل دشمن کاملاً متحد و یکپارچه است. نظم یعنی آرایش ارتش به دسته‌هایی که هر سرباز در جای مخصوص خود قرار گیرد. هر کسی نمی‌تواند ژنرال پنج ستاره باشد، ولی هیچ ژنرالی نیز به تنهایی نمی‌تواند به جنگ برود. واژه استقامت نیز بیانگر سربازانی است که در میدان جنگ، خط مستحکمی در مقابل دشمن ایجاد می‌کنند. مسیحیان باید در انضباط و اطاعت پیشرفت نمایند، درست مانند سربازانی که در میدان جنگ هستند.

مسافر (آیه ۶). زندگی مسیحی با سفر و زیارت مقایسه شده و مسیحیان باید «راه رفتن» را بیاموزند. پولس قبلاً خوانندگان نامه را تشویق کرده بود که «به

مقدسین زنده و هوشیارند

کولسیان ۲: ۴-۱۵

داستانی به یادم آمد از شبانی که در مورد برخی کارهای ناخوشایندی که به تازگی در جوار یک مدرسه شروع شده بود، بسیار نگران بود. اعتراضات وی سرانجام به اقامه دعوا در دادگاه منجر شد و وکیل مدافع طرف از هر آنچه برای محکوم کردن این خادم انجیل از دستش برمی‌آمد کوتاهی نکرد.

وکیل از او پرسید: «آیا شما شبان نیستید؟ و آیا کار شبان، حفاظت از گله نیست؟»

شبان سرش را به علامت تأیید تکان داد.

«بسیار خوب، اگر شما شبان هستید، پس چرا نمی‌روید از گوسفندان خود مواظبت کنید؟»

وی بی‌درنگ در جواب وکیل گفت: «چون که امروز در حال جنگ با گرگ‌ها هستیم!» و چه جواب محکم و بجائی بود.

پولس با دانستن اینکه بعضی دشمنان، از قبل حمله به کلیسای کولسیه را شروع کرده‌اند، به تشویق ایمان داران می‌پردازد. کولسیان با پیروی از راهنمایی‌های او بر دشمنان خود پیروز خواهند شد.

طریق شایسته خداوند رفتار نمایند» (۱۰:۱) و در ادامه نیز دو بار همین عبارت را بکار می برد (۷:۳؛ ۵:۴). وی در نامه به افسسیان که همزمان و همراه با این نامه نوشته شد، حداقل ۷ بار به همین موضوع اشاره کرده است (افسسیان ۲:۲، ۱۰:۴؛ ۱۷:۱؛ ۵:۲، ۸، ۱۵).

ما باید به همان طریقی که در ابتدا با ایمان، مسیح را پذیرفتیم، در او نیز رفتار نمائیم. معلمان گنوسی می خواستند «حقایق جدیدی» در خصوص رشد مسیحی مطرح کنند ولی پولس آنها را محکوم می کرد و می گفت: «با مسیح شروع کرده اید و باید با مسیح ادامه دهید. با ایمان شروع کرده اید و باید با ایمان ادامه دهید. تنها راه برای رشد روحانی همین است.»

درخت (آیه ۷ الف). «ریشه کردن» از اصطلاحات کشاورزی است و زمان این فعل در متن یونانی یعنی «ریشه کردن یک بار و برای همیشه.» مسیحیان نباید مانند گیاهان یک ساله، بی ریشه و به «باد هر تعلیم» بلرزند (افسسیان ۴:۱۴) و نه مانند نهالی که مرتباً از خاکی به خاک دیگر منتقل شوند. وقتی به ایمان در مسیح ریشه کردیم، دیگر هیچ نیازی به تعویض خاک نیست! ریشه ها مواد غذایی را جذب می کنند تا درخت رشد کند و علاوه بر این به درخت قدرت و استحکام می بخشند.

بنا (آیه ۷ ب). «بنا کردن» اصطلاحی معماری است و در این آیه در زمان حال بکار رفته است. وقتی به مسیح ایمان می آوریم تا ما را نجات دهد، بر بنیانی که خود اوست قرار می گیریم و از آن پس در فیض رشد می کنیم. فعل «راسخ شدن» و معادل های آن که غالباً در نامه های پولس آمده، به معنی «بنا شدن» است. رشد روحانی یعنی افزودن مستمر بر معبد جلال خدا.

مدرسه (آیه ۷ ج). کلام خدا است که مسیحیان را بنا می کند و مستحکم می گرداند. اِپِراس حقیقت این کلام را با وفاداری به ایمان داران کولسبه آموخته

بود (۷:۱)، ولی معلمان دروغین در پی سست کردن پایه های این آموزه بودند. امروزه مسیحیانی که کلام را می خوانند در ایمان بنا می شوند و شیطان در فریفتن ایمان دارانی که در کلام خدا تعلیم دیده اند، با مشکلات زیادی روبرو می شود. **رودخانه** (آیه ۷ د). در نامه های پولس غالباً با کلمه «بسیار» روبرو می شویم. این کلمه تصویری از رودخانه ای پر آب را نشان می دهد که آب از کناره های آن سرازیر شده است. اولین تجربه ما در خداوند، نوشیدن آب حیات از طریق ایمان است و او چشمه ای جوشان از آب حیات در ما قرار می دهد (یوحنا ۴:۱۰). اما آن چاه جوشان باید تبدیل به «نهری از آب زنده» گردد (یوحنا ۷:۳۷-۳۹) که روز به روز عمیق تر و پر آب تر می شود. تصویر رودخانه ای که از معبد جاری بود (حزقیال باب ۴۷) و هر لحظه بزرگتر می شد، احتمالاً همان تصویری است که پولس در ذهن خود داشت. متأسفانه بسیاری از ما هیچ پیشرفتی نمی کنیم، یعنی زندگی ما به جای رودخانه ای خروشان، چکه های گذرانی بیش نیست.

در اینجا نیز پولس بار دیگر از «شکرگزاری» صحبت می کند (ر. ک ۱:۳، ۱۲). روحیه شکرگزاری از نشانه های رشد مسیحی است. وقتی ایمان دار، بسیار شکرگزار باشد، واقعاً رو به سوی پیشرفت دارد!

با مرور این تصاویری که پولس از پیشرفت روحانی ارائه می دهد، متوجه می شویم که چگونه مسیحی در حال رشد می تواند به راحتی دشمن را شکست دهد و گمراه نشود. اگر ریشه های روحانی ما در مسیح عمیق باشد، در پی هیچ خاک دیگری نخواهد بود. اگر مسیح بنیان مطمئن او باشد، نیازی به منتقل شدن نخواهد داشت. اگر به خواندن و پیشرفت در کلام او اهتمام ورزد، به راحتی فریب آموزه های دروغ را نخواهد خورد و اگر دلش سرشار از شکرگزاری باشد، حتی تصور دور شدن از «پُری» خود در مسیح برایش غیرممکن خواهد بود. ایمان دار مستحکم، در حال رشد و سپاسگزار هرگز گمراه نخواهد شد.

هشیاری در مقابل مخاطرات روحانی (۸:۲-۱۰)

پولس در این هشدار نیز باز هم از تصویری نظامی استفاده می‌کند: «هشیار باشید! مبادا کسی شما را به اسیری برآید.» معلمان کذب آن روزگار همانند فرقه‌گرایان امروز، در پی نجات‌گمشدگان نبودند. آنان ایمان‌داران را از کلیساها «می‌ربودند.» بیشتر اعضای فرقه‌های ضد مسیحی که با آنها صحبت کرده‌ام، زمانی در ارتباط با کلیساها بوده‌اند.

معلمان دروغین چگونه می‌توانند مردم را برآیند؟ پاسخ ساده است: این «ربوده‌شدگان» کسانی هستند که از حقایق کلام خدا غفلت می‌ورزند. آنان مجذوب فلسفه‌ها و توهمات پوچ معلمان دروغین می‌شوند. (منظور این نیست که هر فلسفه‌ای غلط است، چرا که ما نیز فلسفه‌والای زندگی مسیحی را داریم. خود کلمه فلسفه به معنی «دوست داشتن حکمت» است). اگر کسی آموزه ایمان مسیحی را نداند به آسانی اسیر مذاهب دروغین می‌شود.

فلسفه معلمان دروغین به چند دلیل «پوچ و فریبنده» است (آیه ۸). نخست اینکه رسوم انسانی هستند و نه حقیقت کلام خدا. کلمه «رسم»، «تقلید» یا «سنت» یعنی «چیزی که دست به دست از نسلی به نسلی رسیده است.» البته سنتی حقیقی به نام سنت مسیحی وجود دارد (دوم تسالونیکیان ۲:۱۵؛ ۳:۵). نکته مهم در مورد هر تعلیمی مبدأ آن است که آیا از خدا است یا از انسان. رهبران مذهبی معاصر خداوند ما عیسی مسیح، رسوم و سنت‌های خاص خود را داشتند و در اطاعت و مراقبت از سنت‌های خود بسیار جدی بودند (متی ۱۵:۱-۲۰). حتی پولس رسول قبل از ملاقات با مسیح «در تقلید اجداد خود به غایت غیور بود» (غلاطیان ۱:۱۴).

اگر مسیحی نوایمانی که آشنائی چندانی با دنیای مسیحیت ندارد کلیساهای امروز ما را ببیند، احتمالاً از ایده‌ها و مراسمی که در بسیاری از کلیساها هستند و هیچ نسبتی با کلام خدا ندارند، دچار سردرگمی می‌شد. سنت‌های انسانی ما معمولاً برایمان مهمتر از آموزه‌های الهی کتاب مقدس هستند! در حالی که بسیاری از سنت‌های کلیسائی، یادآور میراث روحانی و خداپرستانه ما و از این رو ارزشمند هستند، ولی در عین حال باید مواظب باشیم که این سنت‌ها را با کلام خدا برابر نسازیم.

دلیل دیگری بر «پوچ و فریبنده» بودن سنت‌های معلمان کذب این است که «بر حسب اصول دنیوی» بودند. کلمه یونانی که «اصول» ترجمه شده، اساساً به معنی «یکی از بین یک ردیف یا یک مجموعه» است و تداعی‌کننده معانی زیادی بود: (۱) حروف یا تلفظ اولین حروف الفبا؛ (۲) عناصر اصلی جهان، همان‌گونه که در دوم پطرس ۳:۱۰-۱۲ آمده است؛ (۳) اصول اساسی حکمت یا الفبای برخی نظام‌ها، چنان که در عبرانیان ۵:۱۲ می‌خوانیم. ولی در زبان یونانی باستان، این واژه به معنی «ارواح اصلی دنیا» نیز بود، یعنی فرشتگانی که اجرام آسمانی را تحت نفوذ خود داشتند. این کلمه یکی از اصطلاحات متداول در ستاره‌شناسی مذهبی آن دوران نیز بوده است.

گنوسی‌ها بر این باور بودند که فرشتگان و اجرام آسمانی در زندگی مردم تأثیرگذار هستند. هشدار پولس به کولسیان در مورد «هلال ماه» و دیگر آداب و رسوم دینی مبتنی بر تقویم‌ها (۲:۱۶)، شاید مربوط به همین تعالیم گنوسی باشد، هر چند یهودیان نیز مناسبت‌های مبتنی بر تقویم را نگاه می‌داشتند (غلاطیان ۴:۱۰). نکته مسلم این است که چنین تعالیمی در مورد شیاطین و فرشتگان هیچ جایگاهی در آموزه اصیل مسیحی نداشته‌اند و اگر چنین تعالیمی نیز مشاهده شود، شیطانی بوده‌اند.

همین واقعیت که چنین تعلیماتی در پی مسیح نیستند کافی است که ما را نسبت به طالع بینی، رمل و اسطرلاب، احضار ارواح و دیگر رسوم و آئینهای مشابه برحذر دارد. کل باورها و خرافات مربوط به نظام اجرام آسمانی در تضاد با تعلیم کلام خدا است. مسیحیانی که به کنجکاوی در آئین های مرموز و مراسم رمزی می پردازند، تنها در پی ایجاد مشکل برای خود هستند.

وقتی ما در مسیح از تمامی «پری» برخورداریم، دیگر چرا باید به دنبال فلسفه های پوچ باشیم؟ مثل این است که از چشمه ای زلال و جوشان روی بگردانیم و خود را از گنداب دنیا سیراب سازیم (ارمیا ۲: ۱۳). البته معلمان دروغین در کولسیه از ایمان داران نمی خواستند که مسیح را ترک کنند، بلکه در پی این بودند که مردم، مسیح را بخشی از نظام جدید آنان بپندارند، ولی چنین اقدامی تنها منجر به این می شد که مسیح از جایگاه به راستی مقدم و برتر خود پائین کشیده شود.

بنابراین پولس پادزهر واقعی و نهائی را در برابر تمام تعالیم دروغ ارائه می کند: «در وی از جهت جسم تمامی پری الوهیت ساکن است و شما در وی تکمیل شده اید که سر تمامی ریاست و قدرت است.» پس به چیز دیگری نیاز دارید؟ (ر. ک ۲: ۹-۱۰).

قبلاً در بررسی آیه ۱: ۱۹ با کلمه «پری» (pleroma) آشنا شدیم و دیدیم که به معنی «جمع تمامی صفات و قدرت الهی» است. این کلمه توسط گنوسی ها نیز بکار می رفت، ولی نه به همان مفهومی که پولس بکار برده است. برای آنها «پری» به معنی سرچشمه تمام تجلیاتی بود که از طریق آنها انسان می توانست به خدا برسد. بالاترین نقطه در آئین مذهبی گنوسی ها، مشارکت در این «پری» بود.

البته می دانیم و تعلیم کتاب مقدس نیز تأکید دارد که بر خلاف نظر گنوسی ها هیچ نوع مخلوق حد وسطی بین خدا و انسان وجود ندارد. عیسی مسیح با تجسم خود در دنیا ما، شکاف عمیق بین آسمان و زمین را پر کرده است. او «عمانوئیل، خدا با ما» نامیده شد (متی ۱: ۲۳). عیسی مسیح «پری» خدا است و این «پری» همواره و تا به ابد در بدن او ساکن است. پولس در اینجا نیز بار دیگر ایده گنوسی ها مبنی بر شرارت ذاتی ماده و نیز عدم تجسم واقعی عیسی را رد می کند. عیسی مسیح در هنگام صعود به آسمان، در بدن جسمانی خود صعود کرد. هر چند بدن وی، بدنی جلال یافته بود ولی در عین حال واقعی نیز بود. خداوند ما بعد از رستاخیزش از مردگان کوشید شاگردان خود را متقاعد کند که او همان شخص و با همان بدن است نه شبیح یا روح (ر. ک یوحنا ۲۰: ۱۹-۲۰). امروز انسانی جلال یافته در آسمان حضور دارد! کسی که هم خدا و هم انسان و تجسم پُری خدا است!

حال نکته مهم این است که تمامی ایمان داران در این «پری» شراکت دارند! «و شما در وی تکمیل شده اید» (۲: ۱۰). زمان فعل یونانی بیانگر این است که این «پری» تجربه ای دائمی است. این متن را می توان چنین تفسیر نمود: «و شما در او هستید و به طور کامل پر شده اید با این نتیجه ملموس که در موقعیت کمال می باشید.»

وقتی شخصی در خانواده خدا تولد دوباره می یابد، در مسیح، کامل متولد می شود. رشد روحانی وی نه به واسطه افزودن چیزهای دیگر، بلکه از طریق تغذیه روحانی است و رشد وی از درون خواهد بود. لازم نیست که چیزی بر مسیح افزوده شود، زیرا او از ازل تمامی «پری» خدا است. ایمان داران با تغذیه از پری مسیح «تا تمامی پُری خدا پر می شوند» (افسیسیان ۳: ۱۹). دیگر به چه چیزی احتیاج دارند؟

در واقع، خطرانی روحانی وجود دارند که مسیحیان با آن مواجه می‌شوند. محک اساسی هر تعلیم مذهبی عبارت از این است که: مسیح را در چه موقعیتی قرار می‌دهد - شخصیت و رسالت او را؟ آیا او را از پُری اش خالی می‌کند؟ آیا الوهیت و انسانیت او را منکر می‌شود؟ آیا معتقد است که یک ایمان دار باید دارای نوعی «تجربه جدید» باشد که تجربه مسیحی او را کامل کند؟ اگر آن تعلیم چنین است، پس غلط و خطرناک است.

به منابع روحانی خود متکی باشید (۲: ۱۱-۱۵)

به خاطر داشته باشید که تعلیم دروغینی که کلیسای کولسیه را تهدید می‌کرد، از چند مورد تشکیل شده بود: عرفان شرقی، ستاره شناسی، فلسفه و قانون گرائی یهود. پولس در این بخش از نامه خود به همین مورد اخیر یعنی قانون گرائی یهود می‌پردازد. ظاهراً معلمان دروغین اصرار داشتند که نوایمانان باید تن به ختنه و اطاعت از شریعت عهد عتیق بدهند.

قانون گرائی گنوسی دقیقاً از همان نوع قانون گرائی یهودی مدارانی نبود که پولس در نامه خود به غلاطیان آن را محکوم می‌کند. معلمان یهودی که پولس در نامه به غلاطیان آنها را مورد حمله قرار داده، اصرار داشتند که ختنه و اطاعت از شریعت، لازمه نجات هستند (ر.ک اعمال ۱۵). قانون گرائی گنوسی معتقد بود که قوانین یهود به ایمان داران کمک می‌کند تا بیشتر روحانی شوند. اگر مختون شوند، قوانین شرعی مربوط به غذاها را رعایت کنند و روزهای مقدس را نگاه دارند، در زمره «برگزیدگان روحانی» کلیسا قرار خواهند گرفت. متأسفانه ما نیز امروزه در کلیسایمان افرادی با چنین عقایدی را داریم.

پولس به روشنی ثابت نموده که مسیحی به هیچ وجه تابع سیستم قوانین عهد عتیق نیست و نمی‌تواند برایش هیچ منفعت روحانی داشته باشد. عیسی

مسیح به تنهایی برای تمامی نیازهای روحانی ما کافی است زیرا که تمام «پُری» خدا در اوست. ما با مسیح یکی شده ایم زیرا که او سر بدن است (۱: ۱۸) و ما اعضای بدن (اول قرنیتیان ۱۲: ۱۲-۱۳). پولس شباهت چهارگانه ما را با عیسی مسیح تشریح کرده و نشان می‌دهد که پرداختن به هر نوع قانون گرائی، نه تنها غیرضروری بلکه گناه است.

در او مختون شدید (۲: ۱۱). ختنه نشانه پیمان خدا با قوم یهود بود (پیدایش ۱۷: ۹-۱۴). هر چند ختنه عملی جسمانی بود ولی مفهوم و اهمیت روحانی خاصی داشت. مشکل این بود که قوم یهود نه بر جنبه روحانی، بلکه بر جنبه مادی موضوع تکیه داشتند. عمل جسمی صرف، هرگز نمی‌توانست وسیله انتقال فیض روحانی باشد (رومیان ۲: ۲۵-۲۹). در عهد عتیق خدا غالباً به قوم خود هشدار می‌دهد که از گناهان خود توبه کنند و ختنه روحانی را در دل‌های خود تجربه نمایند (تثینه ۱۰: ۱۶؛ ۳۰: ۶؛ ۴: ۴؛ ۱۰: ۶؛ حزقیال ۴۴: ۷). امروزه نیز مردم وقتی برای نجات خود به آئین‌های مذهبی متکی باشند، دچار همان اشتباه می‌شوند.

هیچ ضرورتی ندارد که ایمان داران تن به ختنه بدهند، زیرا آنان از قبل در عیسی مسیح ختنه روحانی را تجربه کرده‌اند. در اینجا به تفاوت‌های بین ختنه یهودیان و ختنه روحانی ایمان داران در مسیح اشاره می‌کنیم:

ایمان داران	یهودیان
درونی، در قلب	جراحی در ظاهر
تمامی «جسم گناه»	عضوی از بدن
بدون دخالت دست	به دست انسان
برای غلبه بر گناه قدرت می‌بخشد	بدون فایده روحانی

عیسی مسیح با مرگ و قیام خود، پیروزی کامل و نهائی بر گناه را به دست آورد. او نه تنها برای گناهان ما مرد (نجات)، بلکه «نسبت به گناه مرد» (تقدیس: ر. ک رومیان ۶: ۱۰-۱۳). آنچه شریعت نتوانست انجام دهد، عیسی برای ما به اتمام رساند. طبیعت کهنه (تمامی گناهان جسم) از قدرت ساقط گردید تا دیگر اسیر امیال آن نباشیم. طبیعت کهنه گناه آلود کاملاً از بین نرفته چرا که هنوز هم می توانیم گناه کنیم (اول یوحنا ۵: ۱-۶: ۲)، ولی با تسلیم خود به مسیح و زندگی در قدرت روح، نیروی گناه درهم می شکند.

با او زنده هستید (۲: ۱۲-۱۳). در اینجا پولس از تصویر تعمید استفاده می کند. به خاطر داشته باشید که در عهد جدید فعل «تعمید یافتن» دارای دو مفهوم حقیقی و مجازی است. معنی تحت اللفظی آن «غوطه ور شدن، فرورفتن» و معنی مجازی آن «با چیزی شناخته شدن» است. برای مثال وقتی بنی اسرائیل از دریای سرخ گذشتند «همه به موسی تعمید یافتند» (اول قرنیتان ۱۰: ۱-۲). در این تعمید، آبی وجود نداشت زیرا آنان بر زمین خشک عبور کردند. در این تجربه، تمامی قوم با موسی شناخته شدند.

پولس در این متن، واژه تعمید را به مفهوم مجازی آن بکار می برد، زیرا هیچ مقدار آبی نمی تواند شخص را با مسیح مدفون سازد یا او را در مسیح زنده کند. فرو رفتن در آب تعمید، تصویری از این تجربه روحانی است.

وقتی شخصی نجات می یابد، بلافاصله توسط روح القدس در بدن مسیح تعمید می یابد (اول قرنیتان ۱۲: ۱۲-۱۳) و با «سر» یعنی عیسی مسیح شناخته می شود. این شناخته شدن یعنی هر آنچه برای مسیح روی داد، بر ما نیز واقع شده است. وقتی مُرد، ما نیز با او مردیم، وقتی دفن شد، ما نیز با او دفن شدیم. وقتی از مردگان قیام کرد، ما نیز با او قیام کردیم و کفن زندگی کهنه را پشت سر انداختیم (۳: ۱-۱۴).

تمامی این امور «به ایمان بر عمل خدا» صورت گرفت (آیه ۱۲). نه قدرت آب، بلکه قدرت خدا بود که ما را دگرگون ساخت. روح خدا ما را به شباهت مسیح درآورده و با او دفن شدیم، با او قیام کردیم و در او زنده گشتیم (این افعال در زبان یونانی بسیار رساتر هستند: «هم دفن»، «هم قیام» و «هم حیات»). چون خدا پسر خود را از مردگان برخیزانید، ما نیز حیات جاودانی داریم.

کاربرد عملی این تعلیم بسیار روشن است: چون با مسیح یکی شدیم و او «پُری» خدا است، دیگر به چه چیزی نیاز داریم؟ ما که قدرت خدا را در ایمان به مسیح تجربه کرده ایم، پس چرا به کهنگی شریعت برگردیم؟ خدا ما را از تمام خطاهایمان آمرزیده است (آیه ۱۳) تا در حضور او کامل باشیم.

در او از شریعت آزاد شدید (۲: ۱۴). عیسی نه تنها گناهان ما (اول پطرس ۲: ۲۴) بلکه شریعت را نیز بر صلیب برد و آن را برای همیشه بر صلیب میخکوب نمود. شریعت یقیناً بر ضد ما بود، زیرا غیرممکن بود که بتوانیم به خواسته های مقدس آن عمل کنیم. هر چند خدا ده فرمان را برای امت ها مقرر ننمود، ولی الزامات عادلانه شریعت، یعنی معیارهای مقدس خدا «بر دل ایشان مکتوب» بود (رومیان ۲: ۱۲-۱۶).

وقتی عیسی مسیح جان خود را برای گناهکاران داد، بدهی عظیم آنان را که ناشی از نافرمانی شان نسبت به شریعت مقدس خدا بود، فسخ نمود. در دوران کتاب مقدس، یادداشتهای مالی را غالباً بر اوراق پوستی ضبط می کردند و همواره احتمال پاک شدن نوشته ها وجود داشت. این تصویری است که پولس ترسیم نموده است.

چگونه خدای مقدس می توانست با فسخ بدهی، عادل باشد؟ تنها به این دلیل که پسرش با مرگ خود بر صلیب، تمام بدهی ما را پرداخت. اگر قاضی

دادگاه، جنایتکاری را آزاد کند، ارزش قانون را پائین آورده و قربانی جنایت را بدون جبران خسارت، رها کرده است. خدا وقتی پسر خود را بر صلیب داد، تاوان گناهان را پرداخت و در عین حال تقدس شریعت خود را نیز حفظ نمود.

ولی کار عیسی مسیح بزرگتر از فسخ بدهی بود: او شریعتی که ما را محکوم می کرد برداشت و آن را کنار گذاشت تا دیگر زیر سلطه آن نباشیم. ما «از شریعت آزاد شدیم» (رومیان ۶:۷) و دیگر «زیر شریعت نیستیم بلکه زیر فیض» (رومیان ۶:۱۴). این بدان معنی نیست که ما بی قانون هستیم، زیرا با زندگی در قدرت روح القدس، عدالت شریعت در ما کامل می شود (رومیان ۸:۴). رابطه ما با عیسی مسیح، ما را قادر می سازد که خدا را نه با ترس برده وار، بلکه در محبت اطاعت کنیم.

در او ظفر یافتید (۱۵:۲). عیسی بر صلیب نه تنها با مسئله گناه و شریعت، بلکه با شیطان نیز روبرو شد. عیسی در صحبت از مصلوب شدن خود فرمود: «الحال داوری این جهان است و الان رئیس این جهان بیرون افکنده می شود» (یوحنا ۱۲:۳۱). مرگ مسیح بر صلیب در ظاهر پیروزی بزرگی برای شیطان بود، ولی در حقیقت چنان شکست بزرگی برای شیطان بود که دیگر نمی تواند کمر راست کند.

عیسی بر صلیب، سه پیروزی بزرگ به دست آورد: اول، «ریاسات و قوآت را بیرون کرد» (۱۵:۲) و شیطان و ارتش او را به کلی خلع سلاح نمود. شیطان دیگر نمی تواند به ایمان دارانی که مراقب خود هستند آسیب برساند. شیطان تنها زمانی می تواند سلاحهای خود را علیه ما به کار گیرد که مراقبت و دعا را ترک کنیم (کاری که پطرس کرد).

دوم، عیسی، ماهیت دشمن را «به طور علنی آشکار نمود» (آیه ۱۵) و فریب و فساد شیطان را آشکار کرد. مسیح با مرگ، رستاخیز و صعود خود به آسمان، قدرت خدا را نشان داد و شیطان را مغلوب ساخت.

سومین پیروزی او در عبارت «ظفر» یا «فتح» یافت می شود. هرگاه ژنرال های رومی، در سرزمینی بیگانه پیروزی بزرگی به دست می آوردند، اسیران و غنایم فراوانی می گرفتند و قلمرو جدیدی برای روم تصاحب می کردند، در رژه ای رسمی به عنوان «فاتح رومی» مفتخر می شد. پولس در نامه دوم خود به قرنتیان به این رسم اشاره کرده است (ر. ک دوم قرنتیان ۲:۱۴). عیسی مسیح پیروزی بزرگ و کاملی به دست آورد و در هیأت فاتحی بزرگ به جلال بازگشت (افسسیان ۸:۴) و بدین ترتیب شیطان را رسوا نمود و شکست داد.

ما نیز در پیروزی او بر شیطان سهمیم هستیم. دیگر لازم نیست نگران نیروهائی باشیم که بر سیارات حکومت می کنند و بر زندگی انسانها اثر می گذارند. لشکرهای شیطانی ریاسات و قوآت، شکست خورده و مغلوب شده اند! وقتی خود را در پیروزی مسیح شریک بدانیم، از تجهیزاتی استفاده کنیم که او برای ما مهیا کرده (افسسیان ۶:۱۰) و بر او اعتماد نماییم، از نفوذ شریر دور می مانیم.

چه موقعیت و تدارک عجیبی در مسیح داریم! آیا با ایمان در این موقعیت زندگی می کنیم؟

«کسی بر شما حکم نکند» (۲: ۱۶-۱۷)

این هشدار، بیانگر خطرات قانون گرائی معلمان گنوسی در کولسیه است. تعالیم آنان آمیزه‌ای عجیب از عرفان شرقی، شریعت گرائی یهود و دانشی سطحی از فلسفه و تعالیم مسیحی بود. چنین پیدا است که در این میان، شریعت گرائی یهود نقش عمده‌ای ایفا می‌کرد و این تعجب‌آور نیست زیرا طبیعت انسان در «اعمال مذهبی» رشد می‌کند. جسم در انجام امور روحانی ناتوان است (متی ۴۱: ۲۶). ولی در انجام قوانین و فرامین دینی بسیار توانا است. چسبیدن به امور مذهبی، به نحوی موجب متکبر شدن ضمیر انسان و خود عادل پنداری می‌گردد. پولس در رابطه با این مشکل به سه حقیقت مهم اشاره می‌کند.

اساس آزادی ما (۲: ۱۶ الف) که در کلمه «پس» یافت می‌شود که این بحث را با آیات پیشین مرتبط می‌سازد. اساس آزادی ما، شخص عیسی مسیح و کار او است. تمام «پری» الوهیت در او تجسم یافته است (۲: ۹). مسیح بر صلیب، قرض‌های ما و استیلای شریعت را فسخ نمود (۲: ۱۴). ما ایمان داران دیگر زیر شریعت نیستیم، بلکه زیر فیض به عنوان قانون و قاعده زندگی (رومیان ۶: ۱۴). از آنجا که شریعت تنها به قوم اسرائیل داده شد (رومیان ۹: ۱۴)، ایمان داران غیریهودی در کولسیه هرگز زیر شریعت موسی نبودند. حال به نظر عجیب می‌رسد اکنون که مسیحی شده‌اند بخواهند تن به شریعت گرائی یهود بدهند! پولس در خصوص غیریهودیان کلیسای غلاطیه با همین مشکل مواجه بود و در نامه خود به ایمان داران غلاطیه، شریعت گرائی یهود را محکوم نمود (غلاطیان ۳: ۱-۵).

شخصی که بر ایمان داران به خاطر اینکه در شریعت یهود زندگی نمی‌کنند، حکم می‌کند، در حقیقت بر عیسی مسیح حکم کرده است. او با این کار خود می‌گوید که مسیح کار نجات را بر صلیب تمام نکرده و ما باید نقص‌های آن را

ایمان داران، مواظب باشید!

کولسیان ۲: ۱۶-۲۳

از علائم راهنمائی و رانندگی گرفته تا علامت اسکلتی که بر روی ظروف حاوی مواد سمی نوشته می‌شود، همگی هشدارهائی هستند که بخشی از زندگی روزانه ما را تشکیل می‌دهند. کودکان باید بیاموزند که به هشدارها توجه کنند و به بزرگسالان باید یادآوری نمود که آنها را دست کم نگیرند. در واقع هشدارها از مقوله مرگ و زندگی هستند.

زندگی روحانی نیز مخاطرات و هشدارهای خود را دارد. در زمان کوچ به سوی سرزمین موعود، موسی به بنی اسرائیل هشدار داد که وقتی در سرزمین موعود مستقر شدند مبادا خداوند خود را فراموش کنند (تثنیه ۶: ۱۲). خداوند ما عیسی مسیح نیز غالباً از عبارت «برحذر باشید» استفاده می‌کرد (به عنوان مثال متی ۱۶: ۷؛ مرقس ۱۲: ۳۸؛ لوقا ۱۲: ۱۵).

پولس قبلاً راجع به معلمان دروغین هشدار داده بود (۲: ۸). در این قسمت از نامه به کولسیان، پولس در سه مورد به ما هشدار می‌دهد و اگر می‌خواهیم از پُری مسیح برخوردار شویم، باید به آنها توجه کنیم.

جبران کنیم. کار وی همچنین به این معنی است که عیسی مسیح برای تمام نیازهای روحانی مسیحیان کفایت نمی‌کند. معلمان کذب در کولسیه مدعی بودند که هر کس به شریعت عمل کند، «زندگی عمیق روحانی» خواهد داشت. اعمال آنها در ظاهر روحانی به نظر می‌رسید ولی در واقع، این اعمال هیچ دستاورد روحانی نداشتند.

بندگی شریعت (۱۶:۲). این موضوع را چیزی جز بندگی نمی‌توان نام نهاد. پطرس آن را «یوغی برگردن» نامید (اعمال ۱۵:۱۰) و پولس نیز در هشدار به غلاطیان از همین اصطلاح استفاده می‌کند: «پس به آزادی که مسیح ما را به آن آزاد کرد استوار باشید و باز در یوغ بندگی گرفتار نشوید» (غلاطیان ۱:۵).

سر و کار این قواعد قانونی تنها با غذاها و خوردن و نوشیدن (چه استفاده و چه پرهیز از آنها) بود. در سیستم عهد عتیق، برخی غذاها «پاک» و برخی دیگر «نجس» طبقه بندی می‌شد (ر.ک لایوان باب ۱۱)، ولی عیسی مسیح به روشنی نشان داد که هر خوردنی در ذات خود حالت خنثی دارد و نه «پاک» است و نه «نجس». آنچه شخص را روحانی یا غیرروحانی می‌سازد، از دورن صادر می‌شود (متی ۱۵:۱-۲۰). داستان پطرس وقتی بر پشت بام خانه‌ای در شهر یافا بود (اعمال ۱۰:۹) و نیز هنگامی که در انطاکیه مورد ملامت پولس قرار گرفت (غلاطیان ۲:۱) یادآور این درس مهم است. «اما خوراک ما را مقبول خدا نمی‌سازد، زیرا که نه به خوردن بهتریم و نه به ناخوردن بدتر» (اول قرن‌تیاں ۸:۸).

چنین به نظر می‌رسد که فرامین خدا در مورد غذاها که به موسی داده شد، علاوه بر دلایل روحانی، به همان اندازه دلایل جسمانی نیز داشتند. موضوعی که پولس در اینجا مطرح می‌کند، چیز کاملاً متفاوتی است. اگر کسی احساس می‌کند با پرهیز از مصرف نوعی غذا سالم‌تر است، باید از مصرف آن پرهیز کند و مراقب

سلامتی خود باشد، ولی نباید دیگرانی را که می‌توانند از آن غذا بخورند محکوم نماید یا آن را به عنوان محکی برای زندگی روحانی بکار ببرد. بابهای ۱۴ و ۱۵ رومیان متون کلیدی در این مبحث هستند.

نظام شریعت نه تنها شامل قوانین مربوط به خوردن بود، بلکه قوانین خاص «روزها» را نیز داشت. در اینجا نیز این قوانین را از شریعت موسی وام گرفته بودند. به یهودیان عهد عتیق حکم شده بود که «سبت» یعنی هفتمین روز هفته را نگاه دارند (خروج ۲۰:۹-۱۱). یکشنبه را «سبت مسیحی» نامیدن اشتباه است، زیرا در عهد جدید به چنین عنوانی نامیده نشده است، بلکه به عنوان «روز خداوند» (مکاشفه ۱:۱۰)، اولین روز هفته (اول قرن‌تیاں ۲:۱۶؛ اعمال ۷:۲۰)، روزی که یادآور قیام پیروزمندان عیسی مسیح از مردگان است (یوحنا ۲:۱، ۱۹، ۲۶).

یهودیان همچنین روزهای عید (لایوان ۲۵) و نیز مراسم مخصوص «هلال ماه» را داشتند (ر.ک اشعیا ۱:۱۳). آئین‌های مذهبی یهودیان بسیار وابسته به تقویم بود. تمامی اینها کارکردهای خاص خود را در دوران عهد عتیق داشتند، ولی این بدان معنی نیست که باید بخشی ثابت و ماندگار از عهد جدید نیز باشند (ر.ک یوحنا ۱:۱۷). شریعت آموزگاری بود که سعی می‌کرد بنی اسرائیل را در دوران کودکی آن قوم تحت تعلیم و تربیت درآورد و آنان را برای آمدن «مسیح موعود» آماده کند. حال که مسیح آمده دیگر نیازی به وجود آموزگار نیست که آن وظایف را انجام دهد (غلاطیان ۳:۲۴-۴:۱۱).

آیا این بدان معنی است که شریعت عهد عتیق دیگر هیچ رسالتی در عهد جدید ندارد؟ البته که خیر! شریعت هنوز هم مکاشفه قدوسیت خدا است و در شریعت می‌توان عیسی مسیح را دید (لوقا ۲۴:۲۷). «لیکن می‌دانیم که شریعت نیکو است اگر کسی آن را به طریق مسیح به کار برد» (اول تیموتاؤس ۸:۱). شریعت

گناه را آشکار می کند و نسبت به پیامدهای آن هشدار می دهد، ولی هیچ قدرتی برای جلوگیری از گناه یا نجات گناهکار ندارد، بلکه تنها فیض دارای چنین قدرتی است.

برکت فیض (۲: ۱۷). شریعت چیزی جز سایه نیست، ولی در مسیح، ما واقعیت و حقیقت را داریم. «شریعت سایه نعمت های آینده است» (عبرانیان ۱۰: ۱).

وقتی در مسیح واقعیت را داریم چرا باید عقب نشسته به سایه برگردیم؟ کسانی که از دیدگاه مذهبی، پرهیز غذایی یا نگهداری روزها را رعایت می کنند، تنها بیانگر تظاهر روحانی هستند و این اعمال نمی تواند دل های آنان را متحول سازد. قانون گرائی موضوعی متداول است زیرا از طریق آن می توانید زندگی روحانی خود را «اندازه بگیرید» و حتی به آن فخر کنید! عمل به شریعت، فریادی است که هرگز با معیارهای مسیح همخوانی ندارد (افسیسیان ۴: ۱۳).

«کسی انعام شما را نریاید» (۲: ۸).

کلمه یونانی که به «ربودن» ترجمه شده به معنی «اعلام عدم لیاقت برای بردن جایزه» و اصطلاحی ورزشی است: داور مسابقه فرد ورزشکار را به خاطر عدم رعایت مقررات، بازنده اعلام می کند. در این حالت آن ورزشکار از ورزش و مسابقه محروم نمی شود، ولی افتخار بردن جایزه را از دست می دهد. مسیحیانی که در اطاعت احکام خدا قصور می ورزند، نجات خود را از دست نمی دهند، ولی از تائید خداوند و پاداشی که او به ایمان داران وعده داده است محروم می گردند (اول قرنتیان ۳: ۸).

وعده خدا مبنی بر اعطای پاداش به کسانی که او را خدمت می کنند از فیض او است. او مسلماً چیزی به ما بدهکار نیست! ما باید بسیار سپاسگزار باشیم که

او ما را از داوری نجات داده تا او را خدمت کنیم، دیگر مهم نیست که آیا پاداشی داریم یا نداریم. اکثر خادمین خدا او را از روی وفاداری و محبت اطاعت می کنند و هرگز به پاداش فکر نمی کنند. همان طور که مجازات جهنم درجاتی دارد (متی ۲۳: ۱۴)، جلال آسمانی نیز درجات مختلفی دارد، هر چند تمام ایمان داران مانند مسیح، بدنهای جلال یافته خواهند داشت. توماس واتسون، پیوریتن مشهور انگلیسی، به درستی چنین گفته است: «هر چند تمام ظرف های رحمت [در آسمان] پر هستند، ولی ظرفیت آنها با هم فرق دارد.»

پس این خطر وجود دارد که زندگی امروز، پاداش و جلال فردای ما را بر بیاورد. خطر مشخصی که پولس مد نظر داشت، فلسفه عرفانی بود، این عقیده که شخص می تواند تجربه ای آنی و البته کاملاً بی ارتباط با کلام خدا و روح القدس از دنیای روحانی داشته باشد. معلمین کذب در کولسیه، مدعی داشتن رویا از فرشتگان و ارتباط با آنها بودند. آنان با نادیده گرفتن کلام خدا و روح القدس، خود را در معرض هر نوع فعالیت شیطانی قرار می دادند، زیرا شیطان می داند چگونه تجربه های دروغین به مردم بدهد (دوم قرنتیان ۱۱: ۱۳-۱۵).

کلمه یونانی که در ۲: ۱۷ به «مداخله» ترجمه شده، یکی از اصطلاحات فنی مورد استفاده ادیان سرّی آن دوران بود. معنی تحت اللفظی آن عبارت است از «وارد شدن به معبد درونی جهت ورود کامل به اسرار آن مذهب.» مسیحی برای ورود به حضور خدا، به چنین مراسمی نیاز ندارد. ما «به خون عیسی دلیری داریم تا به مکان قدس داخل شویم» (عبرانیان ۱۰: ۱۹) و می توانیم «با دلیری نزدیک به تخت فیض بیائیم» (عبرانیان ۴: ۱۶). برخلاف چیزی که در پرستیدن فرشتگان می بینیم، آنان خادمان ما هستند! فرشتگان «روح های خدمتگزار هستند برای خدمت آنانی که وارث نجات خواهند شد» (عبرانیان ۱: ۱۴).

البته تمام این آئین‌های سرّی، در لفافه‌ای از فروتنی دروغین که در واقع نشانه تکبر بود، پیچیده شده بود. گنوسی‌ها می‌گفتند «ما آن قدر نیکو نیستیم که مستقیماً به حضور خدا برویم، پس با یکی از فرشتگان شروع می‌کنیم.»

تلاش برای رسیدن به خدای پدر، از طریق هر شخص یا هر چیزی غیر از پسرش، عیسی مسیح، بت پرستی است. عیسی مسیح یگانه واسطه بین خدا و انسان است (اول تیموتاؤس ۲:۵؛ یوحنا ۱۴:۶). کسی که از طریق فرشتگان و مقدسین پرستش می‌کند، نه تنها فروتنی خود را ثابت نمی‌کند، بلکه از اطاعت کلام خدا سر باز می‌زند و اقتدار آن را زیر پا می‌گذارد. در واقع چنین شخصی به دام تکبر زیرکانه‌ای می‌افتد که سنتهای انسانی را جایگزین کلام خدا می‌سازد. وی «از ذهن جسمانی خود بی‌جا مغرور شده است» (۱۸:۲).

پرستش واقعی همیشه باعث فروتنی شخص می‌شود. ذهن انسان از عظمت خدا دچار حیرت می‌گردد؛ دل سرشار از محبت خدا می‌شود و اراده تسلیم هدفی می‌گردد که خدا برای زندگی انسان دارد. با این وجود، گنوسی‌ها قبل از هر چیز در پی «دانش عمیق روحانی» بودند و از حقیقت خدا غفلت می‌ورزیدند. «اسرار درونی» شان، سری‌کننده به آنها داده بود، اما از قلبی مشتاق یا اراده‌ای مطیع بی‌بهره بودند. «علم باعث تکبر است، لکن محبت بنا می‌کند» (اول قرنیتیان ۸:۱).

اگر تجربه روحانی با خدا منجر به اطاعت و خدمت نشود، هیچ ارزشی ندارد. در اواخر داستان ایوب وقتی او با خدا روبرو می‌شود چنین می‌گوید: «از شنیدن گوش درباره تو شنیده بودم لیکن الان چشم من تو را می‌بیند. از این جهت از خویشتن کراهت دارم و در خاک و خاکستر توبه می‌نمایم» (ایوب ۴۲:۵-۶). پطرس در مقابل خداوند خود به زانو افتاد و گفت: «ای خداوند از من دور شو، زیرا مردی گناهکارم» (لوقا ۵:۸). اشعیا نیز وقتی در رؤیای خود، خدا را دید

اعتراف نمود که چقدر گناهکار است (اشعیا باب ۶)، و هنگامی که یوحنا با مسیح قیام کرده روبرو شد، مانند مرده به پاهایش افتاد (مکاشفه ۱:۱۷).

رفتار حقیرانه‌ای که بعضی از مردم در دعا با خدا دارند، یا در شهادت‌ها و محاورات خود درباره او می‌گویند، گاهی اوقات به مرز کفرگوئی می‌رسد. اسقف وستکات، قدیس مشهور انگلیسی و مؤلف بسیاری از تفسیرهای استادانه بر کتب مختلف کتاب مقدس، زمانی نوشت: «همواره از جسارت مردم در سخن گفتن از امور روحانی بر خود می‌لرزم.»

غم‌انگیزتر از همه این است که این «مذهب پوچ مبتنی بر ذهن جسمانی مغرور» چیزی جز جایگزینی برای تغذیه روحانی از عیسی مسیح، سر کلیسا نیست. این متن یکی از چند متن عهد جدید است که کلیسا را به عنوان بدن مسیح ترسیم کرده است (ر. ک رومیان ۱۲:۴؛ اول قرنیتیان ۱۲-۱۴؛ افسسیان ۴:۴-۱۶؛ کولسیان ۱:۱۸، ۲۴). همه ما ایمان داران به خاطر کار روح القدس، اعضای این بدن روحانی، کلیسا هستیم (اول قرنیتیان ۱۲:۱۲-۱۳). به عنوان ایمان داران مسیحی وظیف داریم یکدیگر را در این بدن خدمت می‌کنیم، درست همان طور که اندامهای مختلف بدن انسان در خدمت یکدیگر هستند (اول قرنیتیان ۱۲:۱۴). ولی اگر شخص ایمان دار از آن غذای روحانی که از سوی مسیح و دیگر مسیحیان فراهم شده، استفاده نکند، ضعیف می‌شود. معلمان کذب از «سر» جدا بودند و از این رو دچار سوء تغذیه روحانی بودند، ولی تصور می‌کردند خبرگان روحانی هستند. آنان خود را غولهای دوران تصور می‌کردند در حالی که کوتوله‌ای بیش نبودند!

معلمان کذب بسیار مشتاق بودند که ایمان داران را به سوی باورهایشان بکشند، اما بدن روحانی آنها با تغذیه روحانی رشد می‌کند نه با اضافه شدن. تمامی اعضای

بدن از جمله «مفاصل و بندها» نقشی مهم در سلامتی و رشد بدن دارند. بدون توجه به اینکه شما چه عطای روحانی دارید، برای کلیسا مهم هستید. در حقیقت کسانی که دارای وظایف چشمگیر عمومی نیستند و همواره در پشت صحنه می‌مانند، شاید به اندازه کسانی که در اجتماع مشهور شده‌اند اهمیت داشته باشند.

از طریق عبادت، دعا و کلام خدا است که می‌توانیم از منابع روحانی مسیح بهره‌مند شویم. همه ما باید عضوی از کلیسای محلی باشیم، جایی که بتوانیم عطایای روحانی خود را در عمل نشان دهیم (افسیان ۴: ۱۱-۱۷). «هر کسی را ظهور روح به جهت منفعت عطا می‌شود» (اول قرنتیان ۱۲: ۷). عهد جدید چیزی در مورد «مقدسین منزوی» خارج از کلیسای محلی نگفته است.

ولی ممکن هم هست که در عین عضویت در کلیسا، از «سر» جدا بود و از بدن روحانی تغذیه نکرد. معلمان دروغین در کولسیه در صدد بودند تعلیمات خود را وارد جماعت ایمان داران کنند و اگر موفق می‌شدند، نه تنها موجب تقویت روحانی نمی‌شدند، بلکه آن را کاهش می‌دادند. اعضای کلیسا نمی‌توانند از زندگی سر یعنی عیسی مسیح برخوردار شوند، مگر اینکه در مسیح بمانند، خود را به روح القدس بسپارند و مطیع کلام باشند.

در «عرفان دینی» جاذبه‌هایی وجود دارد که مردم را به سوی خود جلب می‌کند. آموختن اسرار، آشنائی با رازهای درونی و ارتباط داشتن با دنیای ارواح، همه هیجان‌انگیز هستند!

ولی خدا چنین اعمالی را شدیداً محکوم نموده است. مسیحی واقعی نه در تجربه‌های خود، بلکه در مسیح جلال می‌یابد. با پیروی از کلام خدا، هدایت روح القدس و ماندن در مسیح، برکت می‌یابد تا به فراوانی ثمر دهد. مسیحی هرگز در پی هیچ تجربه‌ای که متصل‌کننده او با «سر»، عیسی مسیح نباشد نمی‌رود.

«کسی شما را برده نسازد» (۲: ۲۰-۲۳)

پولس بعد از محکوم کردن شریعت‌گرایی و فلسفه عرفان، سراغ ریاضت‌گرائی می‌رود و آن را محکوم می‌کند. مرتاض کسی است که به انکار نفس شدید و حتی خودآزاری می‌پردازد تا بدین وسیله روحانی‌تر شود. اعمال ریاضت در خلال قرون وسطی بسیار متداول بود: پوشیدن لباسهای زبر و خشن، خوابیدن روی بسترهای سفت و زمخت، تازیانه زدن بر خود، پرهیز از حرف زدن برای چند روز (و گاهی چند سال)، مسافرت بدون خوردن یا خوابیدن و نظایر آن.

رابطه روشنی بین شریعت‌گرائی و ریاضت‌کشی وجود دارد، زیرا مرتاضان غالباً خود را پای بند برخی قوانین و مقررات می‌کردند: «لمس مکن، مچش و دست مگذار» (۲: ۲۱). برخی غذاها و اعمال ناپاک هستند و باید از آنها دوری نمود. اعمال دیگری هستند که مقدس‌اند و هرگز نباید از آنها غفلت کرد. سراسر زندگی مرتاض در لفافه‌ای از سیستم انضباطی پیچیده شده است.

ما مسیحیان قبول داریم که انضباط جسمانی برای زندگی لازم است. بسیاری از ما پرخوری می‌کنیم و اضافه وزن داریم یا عده‌ای به خاطر افراط در نوشیدن چای یا قهوه دچار عصبانیت و افسردگی می‌شوند. ما معتقدیم که بدن ما، معبد روح القدس است (اول قرنتیان ۶: ۱۹-۲۰)، با این وجود گاهی به طور شایسته از بدن خود مواظبت نمی‌کنیم. پولس می‌گوید: «ریاضت بدنی اندک فایده‌ای دارد» (اول تیموتاوس ۴: ۸). پولس بدن خود را تحت انضباط و کنترل قرار داده بود (اول قرنتیان ۹: ۲۷). بنابراین مراقبت از بدن، در زندگی مسیحی ما جایگاه خاصی دارد.

ولی شخص مرتاض امیدوار است با اعمال قوانین انضباطی بر بدن خود به تقدس روحی برسد و پولس نیز به همین بدعت حمله می‌کند. همان‌طور که

رعایت قوانین غذایی یا نگاه داشتن روزها هیچ ارزشی در تقدس انسان ندارند، انضباط جسمی نیز در این مورد بی فایده است. پولس در این آیات (۲: ۲۰-۲۳) با طرح چند مبحث، ثابت می کند که شخص مسیحی نباید خود را درگیر ریاضت دینی سازد.

وضعیت روحانی مسیحیان (۲: ۲۰). فلسفه ریاضت گرانه با ثروتهای ملکوت، بلکه با اصول دنیوی ارتباط دارد. قبلاً در فصل ششم دیدیم که واژه «اصول» به مفهوم «الفبا یا نکات اساسی» هر چیزی است (۲: ۸). در اینجا منظور از «اصول دنیوی» اشاره به قوانین و مقررات مربوط به غذاها است. ما مسیحیان به خاطر شراکت در مرگ، دفن و رستاخیز عیسی مسیح، نسبت به تمام اینها مرده ایم (۲: ۱۲-۱۵؛ رومیان باب ۶). هر چند جسماً در دنیا هستیم، ولی روحاً از دنیا نیستیم (یوحنا ۷: ۱۵-۱۶)، بلکه به ملکوت خدا منتقل شده ایم (۱: ۱۳) و از این روزندگی خود را تحت فرامین مقدس او قرار داده ایم و نه قوانین انسانی. البته منظور پولس این نیست که مسیحیان بی قانون هستند.

دانش آموزی که در مدرسه مسیحی درس می خواند روزی پیش من آمد و گفت که «به نظر من پیروی از قوانین امری غیرروحانی است!» من به او یادآوری نمودم که مسیحیان همیشه به قدرت های حاکم احترام گذاشته اند (اول پطرس ۲: ۱۱-۱۷) و علاوه بر این او قبل از ورود به مدرسه، از قوانین اطلاع داشته و اگر از آنها خوشش نمی آمد می بایست در خانه می ماند و به مدرسه نمی آمد! پولس ما را به طغیان و سرکشی تشویق نمی کند، بلکه به ما هشدار می دهد که مباد فکر کنیم به خاطر اطاعت از برخی قوانین و مقررات مربوط به جسم، روحانی می شویم.

بی فایده گی قوانین ریاضت (۲: ۲۱-۲۲). قبل از هر چیز، این قوانین نه از جانب خدا، بلکه اختراع انسانها بودند. خدا «همه چیز را دولت مندانه برای تمتع

به ما عطا می کند» (اول تیموتاؤس ۶: ۱۷). غذاها را «خدا آفرید برای مؤمنین و عارفین حق تا آنها را با شکرگزاری بخورند» (اول تیموتاؤس ۴: ۳). اما «احکام و آموزه های» معلمان دروغین جانشین کلام وحی خدا شد (ر. ک مرقس ۷: ۶-۹). آموزه ها یعنی چیزهایی که معلمان کذبه به آنها باور داشتند و احکام یعنی مقرراتی که آنان برای عملی ساختن آموزه هایشان در زندگی روزمره وضع می کردند.

خدا غذا را برای استفاده ما عطا نمود که «محض استعمال فاسد می شوند» (کولسیان ۲: ۲۲). عیسی مسیح فرمود که غذا وارد شکم می شود و راهی به دل ندارد (مرقس ۷: ۱۸). کسی که از ترس نجس شدن، از خوردن بعضی غذاها خودداری می کند، نه سخن مسیح را فهمیده و نه تعلیم پولس را: «می دانم و در عیسی خداوند یقین می دارم که هیچ چیز در ذات خود نجس نیست» (رومیان ۱۴: ۱۴).

بسیاری از ما در انتقاد از راهبان قدیم، زاهدان شرق و دراویش هندو یا مسلمان تردیدی به خود راه نمی دهیم، ولی وجود چنین اشتباهاتی در کلیساهای خود را نادیده می گیریم. در حالی که ارتباط تنگاتنگی بین انضباط بدنی و سلامتی انسان وجود دارد، هیچ رابطه ای بین چنین انضباط هائی با تقدس نمی توان یافت. اگر برای جلوگیری از لغزش برادر ضعیف خود، داوطلبانه از خوردن و نوشیدن برخی چیزها خودداری کنیم (رومیان ۱۴: ۱۳) یک موضوع است، ولی گفتن اینکه پرهیز موجب برتری روحانی ما نسبت به برادر دیگری می شود که از آن غذا می خورد و خدا را شکر می کند، اصلاً صحیح نیست (رومیان ۱۴: ۶).

نیرنگ ریاضت (۲: ۲۳). کسانی که ریاضت می کشند به روحانی بودن «شهرت» دارند، ولی حاصل آن باعث اعتلای زندگی نمی شود. من در عجبم از

اینکه امروزه مردمان تحصیل کرده جمع می شوند تا به تعالیم معلمان هندو یا دیگر ادیان شرقی گوش دهند، در حالی که خود می دانند چنین تعالیمی قادر به تحول قلبی انسان نیستند. «عبادت خود ساخته» عبادت واقعی خدا نیست که می باید «در روح و راستی» باشد (یوحنا ۴: ۲۴). فروتنی آنها ریاکاری است و انضباط‌های شدیدشان هیچ فایده‌ای برای روح انسان ندارد.

هر چند می دانیم که خویشتن داری بهتر از تسلیم شدن به امیال جسمانی بدن است، در عین حال نباید تصور کنیم که این خویشتن داری الزاماً انگیزه روحانی دارد. ریاضت‌گرایان بسیاری از ادیان غیر مسیحی، شواهدی مسلم از خویشتن داری نشان می دهند. رواقیون و فلسفه ریاضت‌گرایانه آنان در زمان پولس بسیار شناخته شده بودند. پیروان آنها می توانستند تمامی قوانین و انضباط‌هایی را که معلمان گنوسی بیان می کردند به صورت مضاعف تشدید نمایند.

قدرت مسیح در زندگی ایمان داران، قدرتی بسیار فراتر از خودداری صرف از تمایلات جسمانی دارد، چرا که در واقع تمایلات تازه‌ای در درون ایمان داران می آفریند. طبیعت انسان مبین تمایلات او است. شخص مسیحی در خود دارای طبیعت الهی است (دوم پطرس ۱: ۴) و این بدان معنی است که تمایلات و آرزوهای وی خدائی است. او نیازی به قانونی بیرونی برای کنترل امیال خود ندارد، زیرا از حیات درون برخوردار است! قوانین شدید ریاضت «فایده‌ای برای رفع تن پروری ندارند» (۲۳: ۲). اگر هم واجد تأثیری باشند، به جای تأثیر مطلوب، وضعیت را بدتر می کنند. پولس در دو باب آخر این نامه توضیح می دهد که چگونه حیات تازه در ایمان داران، به آنها پاکی و پیروزی می بخشد.

در اینجا به پایان باب دوم نامه به کولسیان که در خصوص مخاطرات زندگی روحانی بود می رسیم. پولس از تقدم عیسی مسیح دفاع کرد و آموزه‌های دروغین

شریعت‌گرایی، فلسفه عرفانی و ریاضت‌گرایی را محکوم نمود. حال تنها این باقی مانده که به آنچه وی نوشته ایمان بیاوریم و به این اصول روحانی عمل کنیم. پاسخ به شریعت‌گرایی همانا واقعیت روحانی است که ما در مسیح داریم. پاسخ به فلسفه عرفانی، اتحاد روحانی با مسیح، سر کلیسا است و پاسخ به ریاضت‌گرایی، شراکت ما در مرگ، دفن و رستاخیز مسیح است.

در مشارکت با مسیح از طریق پرستش، کلام و دعا می توانیم به تمام این اصول روحانی در زندگی روزمره جامه عمل بپوشانیم. وقتی خود را به روح القدس که در ما ساکن است تسلیم کنیم، قدرت لازم برای زندگی را به دست می آوریم. در مشارکت ما با دیگر ایمان داران است که در رشد روحانی بدن، کلیسا سهیم می شویم و در مقابل اعضای دیگر بدن نیز ما را کمک می کنند. ما چه زندگی عالی و باشکوهی در مسیح و کلیسا داریم!

آیا مسیح در زندگی شما مقدم بر همه است؟ آیا اتکای شما به قدرت روحانی او است یا به ادیان بدلی و ساخته و پرداخته انسان؟

کنیم. اگر وی به واسطه روح القدس در ما زندگی می کند، اجازه نمی دهد در گناه بسر بریم. پولس در این قسمت با طرح سه رهنمود، ارتباط بین آموزه و وظیفه را تشریح می کند.

آنچه را که در بالا است بطلبید (۳:۱-۴)

در این متن، تأکید اصلی بر رابطه شخص ایمان دار با مسیح است. با مسیح مردیم (۳:۳). کامل ترین بیان این حقیقت والا، در بابهای ۶-۸ نامه به رومیان آمده است. مسیح نه تنها برای ما مرد (جانشینی)، بلکه ما نیز با او مردیم (تطبیق). مسیح نه تنها برای گناه مرد و جریمه آن را پرداخت، بلکه نسبت به گناه مرد و قدرت آن را در هم شکست. چون ما به واسطه کار روح القدس «در مسیح» هستیم (اول قرنثیان ۱۲:۱۳)، با مسیح مردیم، و این بدان معنی است که می توانیم بر طبیعت کهنه گناه آلود که می خواهد ما را تحت سلطه خود بگیرد پیروز شویم. «مایانی که از گناه مردیم چگونه دیگر در آن زیست کنیم؟» (رومیان ۲:۶).

در مسیح زندگی می کنیم (۴:۳). مسیح زندگی ما است. زندگی ابدی، نوعی زندگی آسمانی نیست که خدا در صورت ایمان آوردن ما گناهکاران به نجات دهنده، به ما تفویض کند. زندگی ابدی، خود عیسی مسیح است. «آنکه پسر را دارد، حیات را دارد و آنکه پسر خدا را ندارد، حیات را نیافته است» (اول یوحنا ۵:۱۲). ما در آن واحد هم مرده ایم و هم زیست می کنیم، مرده برای گناه و زنده برای مسیح.

شاید شنیده باشید که می گویند: «زندگی چیزی است که برای آن احساس سرزندگی می کنید.» ممکن است بچه ای با دیدن بازی فوتبال یا شنیدن کلمه

آسمان بر زمین

کولسیان ۱:۳-۱۱

پولس در دو باب آخر کولسیان، به کاربرد عملی آموزه هائی که تعلیم داده می پردازد. از هر چه گذشته، رفتار مسیحیان مبنی بر اعلام حقیقت و دفاع از آن، اگر همراه با نشان دادن عملی آن در زندگی نباشد، ارزش چندانی ندارد. مسیحیانی هستند که در یک چشم به هم زدن به دفاع از حقیقت برمی خیزند، اما زندگی شخصی آنها متضاد تعلیمی است که مدعی دوست داشتن آن هستند: «مدعی معرفت خدا می باشند، اما به افکار خود او را انکار می کنند» (تیتس ۱:۱۶). نباید فراموش کنیم که مذاهب بت پرستی دوران پولس گفته های چندانی در مورد اخلاق شخصی نداشتند. پرستش کنندگان می توانستند در مقابل بت ها زانو بزنند، قربانی خود را بر مذبح بگذارند و سپس به همان زندگی کهنه گناه آلود برگردند. باورهای شخص، هیچ رابطه مستقیمی با رفتار و کردار او نداشت و هیچکس نمی توانست او را به خاطر رفتارش سرزنش کند.

ولی ایمان مسیحی، دیدگاهی کاملاً تازه وارد جوامع بت پرست نمود: باورهای ما رابطه مسلم و مستقیمی با رفتار ما دارد! از همه چیز گذشته، ایمان به مسیح یعنی یگانگی با مسیح، و اگر در حیات او مشارکت داریم، باید از نمونه او پیروی

بستنی احساس سرزندگی کند، یا ممکن است نوجوانی با صحبت از اتومبیل یا مد احساس سرزندگی نماید. پولس می گوید: «مرا زیستن مسیح است» (فیلیپیان ۲۱:۱). مسیح زندگی پولس بود و پولس نیز به هر آنچه با مسیح ارتباط داشت زنده بود و هر ایمان داری نیز باید چنین باشد.

سالها پیش داستان دو خواهر را شنیدم که در مجالس رقص و پارتی های آن چنانی شرکت می کردند. پس از مدتی که آن دو ایمان آوردند و زندگی تازه ای در مسیح یافتند، برای شرکت در یک پارتی دعوت شدند. آنان در جواب دعوت نامه چنین نوشتند: «متأسفیم که نمی توانیم شرکت کنیم، چون که که به تازگی مرده ایم.»

با مسیح برخاسته ایم (۱:۳). می توان زنده بود و در عین حال در قبر زندگی کرد. در خلال جنگ جهانی دوم، چند پناهنده یهودی در قبرستانی پنهان شده بودند و اتفاقاً در همان ایام، کودکی در یکی از قبرها به دنیا آمد. به هر حال وقتی مسیح زندگی خود را به ما داد، ما را از قبر برخیزانید و بر تخت آسمانی نشانید! مسیح به دست راست خدا نشسته و ما نیز همان جا «در مسیح» نشسته ایم.

کلمه «پس» در ابتدای این آیه به روشنی بیانگر اطمینان به «برخیزانیده شدن ما با مسیح» است، زیرا تمامی ما ایمان داران با رنج و مرگ و رستاخیز مسیح شناخته می شویم. موقعیت عالی ما در مسیح، نه چیزی فرضی یا هدفی سخت و دور، بلکه واقعیتی تحقق یافته است.

در مسیح مخفی هستیم (۳:۳). ما دیگر به دنیا تعلق نداریم، بلکه از آن مسیح هستیم و منبع حیاتی که از آن برخورداریم، تنها از او سرچشمه می گیرد. «مخفی در مسیح» یعنی امنیت و رضایت. دکتر آ. تی. رابرتسون، محقق برجسته زبان و ادبیات یونانی، در تفسیر این آیه می گوید: «پس در اینجا ما در مسیح هستیم و او

در خدا است و هیچ دزدی یا حتی خود شیطان نمی تواند ما را از محبت خدا که در مسیح است جدا کند» (رومیان ۸:۳۱-۳۹).

تا آنجا که به دنیا مربوط می شود، زندگی مسیحی «زندگی مخفی» است، زیرا دنیا مسیح را نمی شناسد (ر. ک اول یوحنا ۴:۱-۶). محیط زندگی ما نه این زمین، بلکه آسمان است و چیزهائی که ما را جذب می کنند و به هیجان می آورند آسمانی هستند، نه زمینی. این بدان معنی نیست که مسئولیت های زمینی خود را نادیده بگیریم، بلکه بدین معنی است که انگیزه و قدرت ما نه از زمین، بلکه از آسمان می آید.

در مسیح جلال یافته ایم (۴:۳). مسیح اکنون به دست راست پدر نشسته، ولی روزی خواهد آمد تا قوم خود را به منزل آسمانی ببرد (اول تسالونیکیان ۴:۱۳-۱۸). وقتی مسیح بیاید، ما با او وارد جلال ابدی خواهیم شد. وقتی جلال وی آشکار شود، جلال ما نیز آشکار خواهد شد. طبق گفته پولس رسول، ما از قبل جلال یافته ایم! (رومیان ۸:۳۰)، منتهی این جلال هنوز آشکار نشده است. مسیح این جلال را از پیش به ما داده (یوحنا ۱۷:۲۲)، ولی آشکار شدن کامل این جلال موکول به آمدن نجات دهنده است (رومیان ۸:۱۷-۲۵).

حال در پرتو مطابقت شگفت انگیز ما با مسیح، مسئولیت بزرگی بر دوش داریم: «آنچه را که در بالا است بطلبید» (۱:۳). ما از طریق رنج و مرگ و رستاخیز و صعود مسیح، از زندگی کهنه این دنیا جدا شده ایم و اکنون متعلق به زندگی جدید آسمانی هستیم.

چگونه «آنچه را که در بالا است بطلبیم»؟ پاسخ این معما را در آیه ۲ می یابیم: «در آنچه بالاست تفکر کنید، نه در آنچه بر زمین است.» باید پاهایمان بر زمین باشد و افکار ما در آسمان. این گفته (همان طور که دوایت مودی می گفت) به

آن معنی نیست که «چنان آسمانی فکر کنیم که به درد زمین نخوریم»، بلکه به این معنی است که امور عملی زندگی روزانه ما تحت هدایت مسیح که در آسمان است باشد. هم چنین به این معنی است که از دیدگاه آسمان به زمین بنگریم.

یک بار که برای شرکت در کنفرانسی کلیسایی به شهر واشنگتن رفته بودم، فرصت یافتیم که یکی از جلسات مجلس سنا را از تلویزیون نگاه کنم. فکر می‌کنم نمایندگان مشغول بحث درباره سفیر جدید آمریکا در سازمان ملل بودند. وقتی تلویزیون را روشن کردم، سناتور هوبرت همفری که اکنون در قید حیات نیست در حال سخنرانی بود: «نباید فراموش کنید که در سیاست، چگونگی ایستادن شما بستگی به این دارد که کجا نشسته‌اید.» البته اشاره او به نحوه استقرار اعضای گروه‌های حزبی در مجلس سنا بود، ولی من فوراً آن را به جایگاه خودم در مسیح تعمیم دادم. چگونگی ایستادن - و رفتار - من بسته به جایی است که می‌نشینم، و من با مسیح در جایهای آسمانی نشسته‌ام.

وقتی قوم بنی اسرائیل به مرز سرزمین موعود رسیدند، از ورود به آنجا خودداری کردند و به خاطر این بی‌ایمانی لجوجانه، به مدت ۴۰ سال در بیابان سرگردان شدند (ر. ک اعداد باب ۱۳-۱۴). تمامی آن نسل، از ۲۰ ساله به بالا در بیابان مردند، جز کالیب و یوشع، دو جاسوسی که به خدا ایمان داشتند. کالیب و یوشع چگونه توانستند پس از ۴۰ سال سختی و آوارگی در بیابان، پیروز شوند؟ زیرا فکرشان و دلشان در کنعان بود! آنها می‌دانستند که میراثی موعود دارند و در پرتو آن میراث و امید به آن زندگی می‌کردند.

ملکه انگلستان دارای قدرت‌ها و امتیازات خاصی است که آنها را اعمال می‌کند، چون که بر تخت سلطنت می‌نشیند. رئیس‌جمهور ایالات متحده نیز از قدرت‌ها و امتیازات خاصی برخوردار است، زیرا پشت میزی در دفتر بیضی شکل

خود در «کاخ سفید» می‌نشیند. ایمان‌داران هم با مسیح بر تخت نشسته‌اند. ما باید از طریق کلام و دعا و نیز از طریق عبادت و خدمت، دائماً علاقه و توجه خود را معطوف امور آسمانی کنیم. اگر دلها و اذهان خود را بر امور آسمانی متمرکز کنیم، می‌توانیم «ایام آسمان بر زمین» را تجربه کنیم (تثنیه ۱۱:۲۱).

امور زمینی را مقتول سازید (۳:۵-۹)

حال از جنبه مثبت به جنبه منفی تعلیم پولس می‌پردازیم. کسانی هستند که علاقه‌ای به امور منفی ندارند و می‌گویند: «تعالیم مثبت را برای ما بیان کنید و تذکرات و هشدارهای منفی را کنار بگذارید!» ولی تذکرات و هشدارهای منفی ناشی از همان حقایق مثبت تعلیم مسیحی هستند. به همین دلیل است که پولس می‌گوید: «پس ... مقتول سازید.»

هر چقدر حرفهای مثبت درباره سلامتی بزنیم، آپاندیس ترکیده را درمان نخواهد کرد. بالاخره پزشک مجبور خواهد شد به جنبه منفی پردازد و آپاندیس را بیرون بکشد. هر اندازه در مورد زیبایی سخنرانی کنیم، به ایجاد باغی پر از گل منجر نخواهد شد. باغبان باید علف‌های هرز را از ریشه درآورد! جنبه‌های مثبت و منفی ملازم یکدیگرند و یکی بدون دیگری منجر به ناهماهنگی می‌شود. چون ما با مسیح مرده‌ایم (آیه ۳)، این قدرت روحانی را داریم که چیزهای زمینی و امیال جسمانی را که در صدد تسلط بر ما هستند، نابود کنیم. پولس در جایی دیگر، مسئله را این گونه بیان می‌کند: «شما نیز خود را برای گناه مرده نگارید، اما برای خدا در مسیح زنده» (رومیان ۶:۱۱). خداوند ما عیسی مسیح نیز همین ایده را داشت وقتی که فرمود: «پس اگر چشم راستت تو را بلغزاند قلش کن و از خود دور اندازد» (متی ۵:۲۹).

بدیهی است که نه مسیح و نه پولس منظورشان نوعی عمل جراحی واقعی نبود. گناه نه از چشم، دست یا پا، بلکه از دل برمی خیزد، آنجا که امیال شرارت بار نهفته است. قرن‌ها پیش در انگلستان اگر کسی دست به جیب بری می زد، دست راست او را قطع می کردند، و اگر برای بار دوم مرتکب همین جرم می شد، دست چپ او را نیز می بریدند. جیب بری بود که هر دو دستش را بریده بودند، ولی او با دندانهایش به «حرفه» خود ادامه می داد! جراحی جسمانی، نمی تواند دل انسان را متحول سازد. گفتار پولس در این چند آیه نه تنها منفی است، بلکه گناهان را نیز نام می برد و برخی اصلاً این را دوست ندارند. این گناهان متعلق به زندگی کهنه هستند و جائی در زندگی تازه ما در مسیح ندارند. به علاوه، کسانی که مرتکب این گناهان می شوند، داوری خدا را بر خود می آورند و خدا برای هیچ کس استثنای قائل نمی شود. غضب خدا به خاطر این گناهان بر دنیای امت‌ها آمده (رومیان ۱: ۱۸) و بار دیگر خواهد آمد. پولس هشدار می دهد: «به سبب اینها غضب خدا بر انبای معصیت وارد می آید» (۳: ۶).

«زنا» معمولاً اشاره به روابط جنسی غیراخلاقی است. «ناپاکی» یعنی «آلودگی شهوانی در ارتباط با عیاشی و زندگی بی بند و بار». «هوی و هوس» بیانگر وضعیتی فکری است که محرک ناپاکی جنسی می باشد. کسی که چنین امیالی را در خود پرورش می دهد، همواره می تواند فرصتی برای ارضای آنها بیابد. «شهوت قبیح» یعنی «تمایلات پست و شیرانه». بدیهی است که امیال نهایتاً به عمل منجر می شوند و از این رو اگر می خواهیم اعمال خود را پاک گردانیم، ابتدا باید فکر و قلب خود را پاک سازیم.

آرزوها و تمایلات ما معمولاً تعیین کننده اعمال ما هستند. اگر در فرزندان خود، اشتیاق به خوردن شیرینی ایجاد کنیم، آن وقت باید اشتیاق آنها را فرو

نشانیم. اگر چاق شوند و سلامتی شان به خطر افتد، باید علاقه آنان را عوض کنیم و به آنها بیاموزیم که چگونه از خوردن چیزهای دیگری غیر از شیرینی لذت ببرند. همواره باید دعا کنیم که «ای خدا دل طاهر در من بیافرین» (مزامیر ۵۱: ۱۰)، زیرا امیال قبیح از دل برمی آیند (مرقس ۷: ۲۱-۲۳).

پولس بعد از ذکر نام گناهان نفسانی اضافه می کند: «... و طمع که بت پرستی است» (۳: ۵ ب). «طمع» گناه زیاده طلبی مداوم است، خواه چیزهای بیشتر، خواه لذت های بیشتر. شخص طماع هیچ وقت به آنچه دارد قانع نمی شود و معمولاً نسبت به آنچه دیگران دارند حسادت می ورزد. این بت پرستی است زیرا طمع چیزهای دنیوی را جایگزین خدا می کند. «طمع مورز» آخرین مورد از ده فرمان خدا به موسی است (خروج ۳۰: ۱۷). با این وجود گناه طمع می تواند ما را وادار به نقض نه فرمان دیگر نماید! شخص طماع خدا را بی حرمت می کند، نام خدا را به باطل می برد، دروغ می گوید، دزدی می کند و مرتکب هر گناه دیگری می شود تا اشتیهای سیری ناپذیر و گناه آلود خود را ارضا نماید.

آیا ایمان داران عضو کلیسا مرتکب چنین گناهی می شوند؟ متأسفانه گاهی اوقات بله! تمامی رسالات عهد جدید که برای کلیساها فرستاده شده اند، به این گناهان اشاره کرده و در مورد آنها هشدار داده اند. شبانی را به خاطر دارم که سلسله موعظاتی در تقبیح گناهان مقدسین ایراد می کرد. روزی یکی از اعضای کلیسایش در مخالفت با وی به او گفت: «بهتر است این موعظه ها را خطاب به گمشدگان ایراد می کردید. بالاخره هر چه باشد گناه در زندگی مسیحیان با گناه در زندگی سایر مردم تفاوت دارد.»

شبان در جواب وی گفت: «حق با شما است، گناه در زندگی مسیحیان بسیار بدتر است!»

پولس پس از هشدار در مورد گناهان نفسانی، به مخاطرات گناهان اجتماعی اشاره می‌کند (۳: ۸-۹). دکتر کمپبل مورگان، این گناهان را «گناهان دارای وجهه اجتماعی» می‌نامید. ما چنان به برآشتگی، دیدگاههای انتقادی، دروغگوئی و شوخی‌های بی‌ادبانه در میان ایمان‌داران عادت کرده‌ایم که دیگر از آنها ناراحت نمی‌شویم و آنها را محکوم نمی‌کنیم. ما باید از اینکه حتی یکی از اعضای کلیسا مرتکب چنین گناهانی شود، بر خود بلرزیم، ولی می‌بینیم که این فرد در جریان ملاقاتی کاری به شدت از کوره درمی‌رود و عمل خود را «خشم عادلانه» نیز می‌نامد.

تصویری که در اینجا می‌بینیم، شخصی را نشان می‌دهد که لباس خود را عوض می‌کند: «بیرون آوردن... پوشیدن» (۳: ۹، ۱۰). این موضوع در ارتباط با قیام عیسی مسیح از مردگان است (۳: ۱)، زیرا وقتی از مردگان قیام کرد، کفن را برجا گذاشت (یوحنا ۲۰: ۱-۱۰). او وارد زندگی رستاخیز پر جلال شده بود و دیگر نیازی به کفن نداشت. همان‌طور که وقتی عیسی ایلعاذرا را از مردگان برخیزانید، به اطرافیانش فرمود: «او را باز کنید و بگذارید برود» (یوحنا ۱۱: ۴).

کفن نماد زندگی کهنه همراه با اعمال گناه‌آلود آن است. حال که ما حیات تازه را در مسیح یافته‌ایم، باید با بیرون آوردن اعمال و امیال کهنه «در تازگی حیات» رفتار کنیم (رومیان ۶: ۴). ما این را از طریق زیستن در جایگاه خود در مسیح و با مرده پنداشتن خویش نسبت به چیزهای کهنه و زنده برای چیزهای تازه به عمل می‌آوریم.

پولس در ابتدا از «خشم»، «غضب» و «بدخوئی» نام می‌برد، گناهانی که حاکی از سوء رفتار نسبت به دیگران است. کلمات «خشم» و «غضب» تقریباً به یک معنی هستند که در اینجا به خشم انسان و در ۳: ۶ به غضب خدا اشاره می‌کند.

می‌توان گفت که «خشم» بیانگر واکنشی عادی است، ولی «غضب» به فوران ناگهانی خشم اشاره دارد. خداوند در خشمگین شدن از گناه و داوری آن محقّ است، زیرا او قدوس و عادل است. در واقع خشم عادلانه‌ای بر گناه وجود دارد که ویژگی مقدسین است (افسیان ۴: ۲۶). ولی هیچ یک از ما حق نداریم نقش خدا را بازی کنیم و از دید خود حکم نهائی را برای دیگران صادر نماییم. «بدخوئی» (کینه توزی) یعنی بدخواهی نسبت به دیگران. اگر نسبت به شخصی کینه بورزیم، از موفقیت او غمگین و از ناکامی او شاد می‌شویم و این گناه است. «بدگوئی» (توهین) بیانگر گفتاری است که دیگران را مورد تهمت و افترا قرار می‌دهد و آنان را تخریب می‌کند. این گناه غالباً در میان مسیحیان، ریاکارانه خود را به صورت نوعی توجه روحانی نشان می‌دهد: «چیزهایی را که در مورد او می‌دانم هرگز به شما نخواهم گفت، مگر اینکه قول بدهی برایش دعا کنی.» بدگوئی نتیجه بدخوئی است (اول پطرس ۲: ۱). اگر با شخصی دشمنی داشته باشید، از هر فرصتی برای بدگفتن از او استفاده می‌کنید.

منظور از «فحش» (سخنان زشت) نیز کلمات وقیح، شوخی‌های بی‌ادبانه و زبان موهن است. برخی از مسیحیان به دلایلی فکرمی‌کنند که این زبان حاکی از رفتار مردانه و روابط امروزی است. گاهی شوخی‌های بی‌ادبانه در محاورات ما نفوذ می‌کنند. اگر کسی به شما بگوید که این شوخی‌ها نمک گفتگو هستند، می‌توانید کولسیان ۴: ۶ را به او یادآوری کنید: «گفتگوی شما همیشه با فیض باشد و اصلاح شده به نمک.» نمک سمبل پاکی است و فیض و پاکی همواره مستلزم یکدیگرند.

آخرین گناهی که پولس نام می‌برد، «دروغگوئی» است (آیه ۹). او همین هشدار را به ایمان‌داران افسس نیز داده است (افسیان ۴: ۲۵). شیطان دروغگو

است (یوحنا ۸: ۴۴)، در حالی که روح القدس، روح راستی است (یوحنا ۱۴: ۱۷؛ ۱۵: ۲۶). وقتی شخص مسیحی دروغ می گوید، با شیطان هم دست می شود و هرگاه با محبت به راستی سخن می گوید (افسیان ۴: ۱۵)، همکار روح خدا می شود.

دروغ، بد جلوه دادن راستی است، حتی اگر با کلمات زیبایی بیان شود. لحن صدا، طرز نگاه کردن یا حرکت دادن دست ها می تواند معنی جمله و از این رو انگیزه قلبی شخص را عوض کند. اگر ساعت من دقیق نباشد و به دوستم وقت را اشتباه بگویم، این دروغگوئی نیست. دروغگوئی مستلزم نیت فریبکارانه در جهت منافع شخصی است. یک ضرب المثل قدیمی می گوید: «حقیقت ناقص، دروغ کامل است.»

اسقف وارن کندلر در مورد دروغهای حنا نیا و سفیره (اعمال باب ۵) صحبت می کرد و رو به جماعت پرسید: «اگر خدا هنوز هم مردم را به خاطر دروغگوئی فوراً می کشت، من الان کجا بودم؟» اعضای کلیسا شروع به خندیدن کردند، ولی وقتی اسقف گفت: «درست همین جا بودم و در یک کلیسای خالی موعظه می کردم» خنده هایشان محو شد.

به شایستگی مسیح رفتار کنید (۳: ۱۰-۱۱)

چون ما در مسیح زندگی می کنیم، باید آنچه را در بالاست بطلبیم، و چون با مسیح مردیم، باید هر آنچه را متعلق به زندگی گناه آلود زمینی گذشته است، از خود دور کنیم. نتیجه چنین رفتاری این خواهد بود که می توانیم مانند مسیح شویم! خدا می خواهد ما را تازه کند و به صورت و شباهت پسرش درآورد!

افعال یونانی که به «بیرون کردن» و «پوشیدن» ترجمه شده اند (آیات ۹-۱۰) تلویحاً بیانگر ایده «یک بار برای همیشه» هستند. وقتی به مسیح ایمان می آوریم، زندگی کهنه را بیرون می کنیم و زندگی تازه را می پوشیم. انسانیت کهنه دفن شده و حال انسانیت تازه در اختیار ما است. اما کلمه ای که «تازه شدن» ترجمه شده، در زمان حال کامل است «که دائماً تازه می شود.» مقطع نجات به روند تقدیس یعنی شباهت هر چه بیشتر به مسیح منتهی می شود.

در زبان یونانی دو کلمه متفاوت برای «تازه» وجود دارد. یکی neos به معنی «تازگی در زمان» یا «نو». ما این کلمه را به صورت پیشوند در کلماتی نظیر «دوران نوسنگی» یا «نوسازی» بکار می بریم. کلمه دیگر kainos به معنی «تازگی در کیفیت، تروتازه» است. در عهد جدید گاهی از این دو کلمه به جای هم استفاده شده، ولی با این وجود تفاوتی اساسی با هم دارند.

شخص ایمان دار یک بار برای همیشه، «انسانیت تازه» (neos) را می پوشد و متعاقب آن تازه (kainos) می شود. نوعی تغییر کیفی ایجاد می شود، زیرا روز به روز بیشتر به شباهت مسیح درمی آید. «انسان تازه» عیسی مسیح، «آدم» آخر (اول قرنیتیان ۱۵: ۴۵)، سر خلقت جدید است (دوم قرنیتیان ۵: ۱۷).

این تازگی به واسطه شناخت (معرفت) به وجود می آید. کلمه «معرفت» یکی از اصطلاحات کلیدی در فرهنگ لغات گنوسی ها (یا عارفان) بود. ولی این به اصطلاح معرفت روحانی هرگز نمی توانست زندگی شخص را عوض کند تا او را به شباهت مسیح درآورد. هر چه بهتر مسیح را بشناسیم، بیشتر شبیه او می شویم (فیلیپیان ۳: ۱۰). انسان به صورت و شباهت خدا آفریده شد (پیدایش ۱: ۲۶-۲۷). این شباهت شامل شخصیت انسان (هوش، احساس و اراده) و نیز روحانیت او است (انسان بیشتر از جسم صرف است). وقتی آدم مرتکب گناه شد، این شباهت الهی مخدوش

گردید و از بین رفت. فرزندان آدم به شباهت پدر خود متولد شدند (پیدایش ۱: ۵، ۳)، ولی علی‌رغم هجوم گناه، هنوز هم نشانه‌هایی از شباهت انسان با خدا باقی مانده است (پیدایش ۹: ۶؛ یعقوب ۳: ۹).

ما به شباهت خدا شکل گرفتیم و گناه، آن شباهت الهی را بد شکل نمود، اما توسط عیسی مسیح می‌توانیم دوباره به همان شباهت الهی برگردیم! همان‌طور که پولس می‌گوید باید «به روح ذهن خود تازه شویم» (افسیان ۴: ۲۳). وقتی در معرفت کلام خدا رشد کنیم، روح القدس ما را دگگون می‌سازد تا در شباهت پرجلال خدا سهیم شویم (دوم‌قرن‌تیاں ۳: ۱۸). خدا ما را از طریق تازه کردن افکارمان متبدل می‌سازد (رومیان ۱۲: ۲) و این تازگی مستلزم مطالعه کلام خدا است. طبق فرمایش مسیح، اگر راستی را بشناسیم، راستی ما را از زندگی کهنه آزاد می‌کند (یوحنا ۸: ۳۱-۳۲).

هدف خدا برای ما این است که «به صورت پسرش متشکل شویم» (رومیان ۸: ۲۹) و این به شخصیت و کیفیت روحانی انسان درونی اشاره می‌کند. وقتی عیسی مسیح را ببینیم، مانند او خواهیم شد و بدنهای جلال یافته خواهیم داشت (اول یوحنا ۳: ۱-۳)، اما امروز که در انتظار بازگشت وی بسر می‌بریم، می‌توانیم شبیه او شویم و در صورت مقدس او سهیم گردیم. روح القدس با عمل از طریق کلام خدا، این روند تازگی را دائمی می‌سازد.

تمایزات و تفاوت‌های انسانی نباید مانعی بر سر راه زندگی مقدس در کلیسا گردد. در واقع تمام امتیازات و تفاوت‌های انسانی در عیسی مسیح محو می‌شوند (۱۱: ۳). در مسیح هیچ ملیتی وجود ندارد («نه یونانی، نه یهود») و هیچ رسمیتی بین تفاوت‌های مذهبی سابق نیست («نه ختنه، نه نامختونی»). گنوسی‌ها تعلیم می‌دادند که ختنه، اهمیت خاصی برای زندگی روحانی دارد (۲: ۱۱)، ولی پولس

به روشنی نشان می‌دهد که رسم ختنه تنها نوعی عمل جراحی صرف است که هیچ فایده‌ای برای زندگی روحانی ندارد.

هم‌چنین در مسیح تفاوت‌های فرهنگی مطرح نیست («نه بربری، نه سکیتی»). یونانیان تمام اقوام و مردمان غیر یونانی را «بربر» می‌نامیدند و سکیتی‌ها را پائین‌ترین طبقه بربرها می‌دانستند! آری، در عیسی مسیح، موقعیت فرهنگی شخص نه امتیازی برای او دارد و نه ضرری. وضعیت اقتصادی یا سیاسی نیز حائز هیچ اهمیتی نیست («نه غلام و نه آزاد»). پولس به صراحت می‌گوید که برده باید برای آزادی خود تلاش کند (اول‌قرن‌تیاں ۷: ۲۰-۲۳) ولی نباید به خاطر موقعیت اجتماعی‌اش خود را از لحاظ روحانی ضعیف بداند.

تمامی این تمایزات انسانی متعلق به «انسانیت کهنه» هستند و جایی در «انسانیت تازه» ندارند. پولس در نامه خود به غلاطیان، «نه مرد، نه زن» را نیز اضافه می‌کند و به این ترتیب بر تفاوت‌های جنسی خط بطلان می‌کشد. پولس در خاتمه نتیجه می‌گیرد: «مسیح همه و در همه است.» «زیرا همه شما در مسیح عیسی یک هستید» (غلاطیان ۳: ۲۸).

بنا کردن مشارکتهای کلیسایی بر بنیادی جز شخص عیسی مسیح و کار او اشتباه محض است. خدمتهایی که بر اساس تمایزات انسانی نظیر نژاد، رنگ یا موقعیت اجتماعی باشند، از نظر کتاب مقدس مردود هستند. یکی از نشانه‌های رشد روحانی و تازگی ذهن، پذیرفتن و محبت کردن مشتاقانه تمام کسانی است که با صداقت مسیح را می‌شناسند و در پی تجلیل او هستند. «سوپر مقدسان» گنوسی تلاش می‌کردند ایمان‌داران کولسیه را از بقیه کلیسا منزوی سازند. ما هر چند هنگام مسیحی شدن، جسماً میراث و هویت ملی خود را از دست نمی‌دهیم، ولی این شاخص‌ها را به عنوان سنجش امور روحانی به کار نمی‌بریم.

سر تا پا پوشیده آماده رفتن باشید

کولسیان ۳: ۱۲-۱۷

این بخش که باز هم به موضوع «پوشش» می پردازد، تکمیل کننده رهنمودهای پولس به مسیحیان برای داشتن زندگی مقدس است: «بیرون کردن... پوشیدن» (آیات ۸-۱۰). او خوانندگان نامه را تشویق می کند که کفن گناه و زندگی کهنه را از تن بیرون کنند و «ردای رحمت» تقدس و زندگی تازه در مسیح را بپوشند. تأکید این قسمت بر «انگیزه ها» است. چرا باید اعمال کهنه را بیرون کنیم و ارزشهای زندگی تازه را بپوشیم؟ پولس چهار انگیزه را که باید موجب دلگرمی ما برای «رفتار در تازگی حیات» باشد توضیح می دهد.

فیض مسیح (۳: ۱۲-۱۴)

فیض، رحمت خدا نسبت به گناهکاران نالایق است. پولس به کولسیان یادآوری می کند که فیض خدا برای آنها چه کرده است. خدا آنان را برگزید (۳: ۱۲ الف). منظور از واژه «برگزیده» در اینجا «برگزیده خدا» است. کلام خدا خطاب به بنی اسرائیل از طریق موسی، ما را در فهم نجات به واسطه فیض کمک می کند: «خداوند دل خود را بر شما نیست و

در این نامه بر عبارت «مسیح همه و در همه است» بسیار تأکید شده است. «او بدن یعنی کلیسا را سراسر است، زیرا که او ابتدا است و نخست زاده از مردگان، تا در همه چیز او مقدم شود» (۱: ۱۸). چون ما در مسیح کامل شده ایم می توانیم فراتر از تفاوت های دنیوی که باعث جدائی مردمان است بنگریم و از اتحاد روحانی در خداوند برخوردار شویم. معلمان دروغین گنوسی مانند معلمان دروغین امروز، سعی می کردند قوم خدا را از غنای یگانگی شان در مسیح محروم سازند. مواظب باشید!

ما در مسیح زندگی می کنیم، پس باید چیزهای آسمانی را بطلبیم. ما در مسیح مردیم، پس باید چیزهای دنیوی را مقتول سازیم. ما می توانیم شبیه مسیح شویم، پس باید به شایستگی مسیح رفتار کنیم و بگذاریم روح القدس ذهنهای ما را تازه کند و ما را هر چه بیشتر به شباهت خدا درآورد.

شما را برگزید از این سبب که از سایر قوم‌ها کثیرتر بودید، زیرا که شما از همه قومها قلیل‌تر بودید، لیکن از این جهت که خداوند شما را دوست می‌داشت و می‌خواست قسم خود را که برای پدران شما خورده بود، بجا آورد. پس خداوند شما را با دست قوی [از مصر] بیرون آورد و از خانه بندگی از دست فرعون پادشاه مصر فدیة داد» (تثنیه ۷:۷-۸).

معجزه‌گزینش الهی ربطی به اینکه ما چگونه هستیم و چه کرده‌ایم ندارد، چون خدا ما را در مسیح «پیش از بنیاد عالم برگزید» (افسیان ۴:۱). اگر خدا گناهکاران را بر اساس اعمال یا شایستگی‌ها نجات می‌داد، هیچ‌کس نجات نمی‌یافت. تمام مراحل نجات به واسطه فیض خدا است تا خدا در همه چیز جلال یابد.

البته «گزینش» «سر مقدسی» است که متعلق به فرزندان خدا می‌باشد و نه تعلیمی که ما ایمان‌داران بتوانیم برای نجات نیافتگان تشریح نمائیم. «خداوند کسان خود را می‌شناسد» (دوم تیموتاوس ۲:۱۹)، بنابراین ما نیز باید مطابق اهداف جاودانی خدا عمل نمائیم. وظیفه ما این است که مژده انجیل را به دنیای گمشده بشارت دهیم.

خدا آنان را جدا نمود (۱۲:۳). کلمه «مقدس» به معنی جدا شده است. چون ما به عیسی ایمان آورده‌ایم، برای خداوند از دنیا جدا شده‌ایم. ما از آن خود نیستیم، بلکه تماماً متعلق به خدا هستیم (اول قرنتیان ۶:۱۹-۲۰). همان‌طور که مراسم ازدواج، زن و مرد را برای یکدیگر جدا می‌کند، نجات نیز ایمان‌دار را منحصرأً برای عیسی مسیح جدا می‌نماید. آیا وحشتناک نیست که در پایان مراسم عروسی، داماد با یکی از همراهان عروس فرار کند؟ به همین ترتیب، زندگی مسیحیان برای دنیا و جسم هولناک خواهد بود.

خدا آنان را محبت می‌نماید (۱۲:۳). وقتی شخص بی‌ایمان گناه می‌ورزد، شریعت داور و خالق قدوس خود را زیر پا می‌گذارد، اما وقتی ایمان‌داری گناه می‌کند، به منزله فرزندی است که دل مهربان پدر خود را می‌شکند. محبت قوی‌ترین نیروی محرک در جهان است. وقتی شخص ایمان‌دار در محبت نسبت به خدا رشد کند، شور و شوق وی برای اطاعت از خدا و زندگی در تازگی حیاتی که در مسیح دارد بیشتر می‌شود.

خدا آنها را بخشیده است (۱۳:۳). «همه خطایای شما را آمرزید» (۱۳:۲). بخشش خدا نه مشروط یا جزئی، بلکه کامل و نهایی است. چگونه خدای قدوس می‌تواند ما گناهکاران مجرم را ببخشد؟ به خاطر قربانی عیسی مسیح بر صلیب. خدا نه بخاطر خودمان، بلکه «در مسیح ما را آمرزیده است» (افسیان ۴:۳۲). برگزیده شدن، جدا شدن، محبت شدن و بخشیده شدن توسط خدا، همه به واسطه فیض است. حال به خاطر این برکات پر از فیض، شخص مسیحی مسئولیت‌های خطیری در مقابل خدا دارد. او باید فیض‌های زیبای زندگی مسیحی را بر خود بپوشد. پولس به هشت فیض اشاره می‌کند.

رحمت (۱۲:۳). پولس از عبارت یونانی «احشای رحمت» استفاده کرده، زیرا یونانیان تصور می‌کردند جایگاه احساسات عمیق، روده‌ها هستند، در حالی که ما قلب را مرکز احساسات می‌دانیم. ما ایمان‌داران بایستی احساسات حاکی از رحمت خود را نسبت به یکدیگر نشان دهیم (ر. ک فیلیپیان ۲:۱)، و این چیزی نیست که بخواهیم مانند تلویزیون آن را روشن یا خاموش کنیم. این دیدگاه همیشگی قلب است که چنین رفتاری را برای ما آسان می‌کند.

مهربانی (۱۲:۳). ما به خاطر مهربانی خدا نسبت به ما از طریق عیسی مسیح نجات یافته‌ایم (افسیان ۲:۷؛ تیطس ۳:۴). ما نیز متقابلاً باید مهربانی خود را

نسبت به دیگران نشان دهیم. «با یکدیگر مهربان باشید» (افسیان ۴:۳۲) فرمان خداوند است.

یکی از زیباترین تصاویر مهربانی در کتاب مقدس، رفتار داود پادشاه با شاهزاده ای لنگ به نام مفیوشت است (ر.ک دوم سموئیل باب ۹). داود می خواست «مهربانی خدا» را به خانواده شاول پادشاه و به خاطر لطف مخصوص خود به یوناتان پسر شاول نشان دهد. مرد جوانی که انتخاب شد، مفیوشت، پسر یوناتان و فقیری لنگ بود. اگر داود طبق داوی آن زمان رفتار می کرد، می بایست مفیوشت را محکوم نماید، زیرا از خانواده ای محکوم بود. ولی داود بر اساس محبت و فیض عمل نمود.

داود دنبال مفیوشت فرستاد و به او اطمینان داد که هیچ خطری متوجه او نخواهد بود. پس مفیوشت را چون عضو خانواده به زندگی در قصر دعوت کرد تا از سفره رنگارنگ پادشاه بخورد و بیاشامد. این است مهربانی خدا! من و شما مهربانی بس بزرگتری را تجربه کرده ایم، زیرا ما مسیحیان، فرزندان خدا هستیم و با او تا به ابد در آسمان زندگی خواهیم کرد!

تواضع (۱۲:۳). دنیای بت پرستان دوران پولس، تواضع را امر پسندیده ای نمی دانست، بلکه تکبر و تسلط را ارج می گذاشت. عیسی مسیح بزرگترین نمونه تواضع و فروتنی است (فیلیپان ۲:۱). تواضع به معنی خود را دست کم گرفتن نیست، بلکه ارزیابی صحیح از خود در اراده خدا است (رومیان ۱۲:۳). شخص متواضع ابتدا به فکر دیگران است و نه خودش.

تحمل (۱۲:۳). تحمل، ضعف نیست، بلکه قدرت کنترل شده است. از این کلمه برای تشریح باد ملایم، داروی شفا بخش و کره اسب رام شده، استفاده می شد. در هر کدام از این موارد، قدرت نهفته است. نسیم می تواند تبدیل به طوفان

شود، بسیاری از داروها می توانند کشنده باشند، و اسب می تواند افسار پاره کند، ولی تمام این قدرتها تحت کنترل قرار گرفته اند... شخص متواضع از کوره در نمی رود، زیرا همه چیز را در کنترل خود دارد.

حلم (۱۲:۳). معنی تحت اللفظی این کلمه «خونسردی» است. شخص زودرنج تحت تأثیر انگیزه های آنی، صحبت و عمل می کند و بر خود کنترل ندارد. وقتی کسی حلیم باشد، می تواند در مقابل اشخاص برافروخته و شرایط نامساعد، تحمل و دست به تلافی نزند. البته بسیار بجاست که بتوان خشمگین شد، زیرا نشانه ای از شخصیت مقدس است. ولی خشم آنی و به دلایل نامعقول و برای چیزهای بی ارزش، غلط است.

شکیبائی (۱۳:۳). معنی تحت اللفظی این کلمه «توقف» یا «جلوگیری» است. خدا نسبت به گناهکاران شکیبائی می کند تا داوری و عدالت خود را نگاه دارد (رومیان ۲:۴؛ ۳:۲۵). تواضع، تحمل و شکیبائی همواره با هم هستند.

بخشش (۱۳:۳). بخشش نتیجه منطقی تمام مواردی است که پولس در این بخش از نامه خود نوشته است. برای شخص مسیحی تحمل مشکلات و شیران و درصدد تلافی برنیامدن کافی نیست، بلکه بایستی شخص مشکل آفرین را نیز ببخشد. در غیر این صورت، حس کینه توزی در قلب او گسترش می یابد و این مسئله می تواند او را وادار به ارتکاب گناهان بزرگتری کند.

بخشیدن، مانند مسیح عمل کردن است (افسیان ۴:۳۲) و بخشش قلب انسان را به پری محبت خدا می گشاید. در همان لحظه که مدعی شخص دیگری هستیم باید در قلب خود او را ببخشیم (بخشش خانوادگی مورد دیگری است. ما باید نزد مدعی خود رویم و در محبت او را کمک نمائیم. ر.ک متی ۱۸:۱۵-۳۵).

محبت (۱۴:۳). محبت مهمترین فضیلت مسیحی است و مانند حلقه ای است که سایر فضائل را به هم می پیوندد. تمام ارزشهای روحانی که پولس نام برده تصاویری از محبت مسیحی هستند، چنان که با مطالعه باب ۱۳ اول قرنثیان آشکار خواهد شد. محبت اولین ثمره روح القدس و سایر فضائل مانند شادی (آیه ۱۶)، سلامتی (آیه ۱۵)، بردباری، آرامش، مهربانی و تواضع به دنبال آن می آیند (آیه ۱۲).

وقتی محبت بر زندگی ما حاکم شود، تمام این فضائل روحانی را با هم متحد و هماهنگ می کند و حاکی از رشد روحانی است. این هماهنگی و بلوغ، زندگی را در تعادل و رشد حفظ می کند. نظام گنوسی هرگز چنین چیزی ندارد.

سلامتی مسیح (۱۵:۳)

پولس در این آیه از شخصیت به کردار می پردازد. چگونه یک نفر مسیحی می تواند بفهمد که اراده خدا را انجام می دهد؟ یک جواب این است: سلامتی مسیح را در دل داشتن. وقتی ایمان دار این صلح درونی را از دست می دهد، می فهمند به نحوی از خدا تمرد کرده است.

کلمه یونانی که به «مسلط» ترجمه شده، اصطلاحی ورزشی است و به معنی «ناظر بر مسابقات و توزیع کننده جوایز» می باشد. پولس در نامه خود به کولسیان از این واژه به طرق مختلف استفاده کرده است. «کسی انعام شما را نریاید» (۱۸:۲). در مسابقات ورزشی یونان داورانی حضور داشتن که داوطلبان ناشایست را از حضور در مسابقات محروم می کردند، و همچنین جایزه کسانی را که مقررات ورزشی را رعایت نمی کردند، فاقد اعتبار می نمودند.

سلامتی خدا به منزله «سر داور» در دلهای ما ایمان داران است. وقتی اراده خدا را اطاعت می کنیم، سلامتی او را در خود داریم؛ اما وقتی از انجام اراده خدا سر باز می زنیم (حتی غیر عمدی)، سلامتی او را از دست می دهیم. به هرحال باید از سلامتی کاذبانه در دلهای خود بپرهیزیم. یونس فرمان خدا را مبنی بر رفتن به نینوا اطاعت نکرد و به شهر دیگر رفت، با این وجود چنان آرامشی در او بود که در اوج طوفان در کشتی به خواب عمیقی فرورفت! گفتنی اینکه «من هم شخص صالحی هستم» تنها نشانه کافی مبنی بر اینکه ما در اراده خدا زیست می کنیم، نیست. ما باید دعا کنیم، خود را به اراده او تسلیم کنیم و هدایت او را در کتاب مقدس بجوئیم. سلامتی قلبی همیشه نشانه سلامتی خدا نیست، بلکه شامل موارد دیگری نیز هست.

اگر در دلهای خود سلامتی داشته باشیم، با اعضای کلیسای خود در صلح خواهیم بود. ما در یک بدن دعوت شده ایم و ارتباطات ما در این بدن باید هماهنگی و سلامتی باشد. اگر ما خارج از اراده خداوند زندگی کنیم مطمئناً موجب عدم هماهنگی و نفاق در کلیسای خود می شویم. یونس فکر می کرد با خدا در صلح است، در حالی که گناه او موجب بروز طوفان در دریا شد!

وقتی شخص مسیحی سلامتی خدا را از دست بدهد، به راهی می رود که بر طبق اراده خدا نیست. به سوی اموری برمی گردد که دنیوی و جسمانی می باشند، تا فقدان سلامتی خدا را در دل خود جبران کند. او سعی می کند از حضور خدا بگریزد، ولی نمی تواند از خودش فرار کند! تنها زمانی می تواند سلامتی مسیحی را در قلبش پیدا کند که به گناه خود اقرار و به بخشش مسیح اعتراف نماید.

وقتی سلامتی در قلب باشد، برب انسان شکرگزاری جاری می شود: «... شاکر باشید» (۱۵:۳). شخص مسیحی که بر طبق اراده خدا زندگی نمی کند،

شکرگزاری او نسبت به خداوند هرگز صادقانه نیست. وقتی داود گناهان خود را پنهان کرد، سلامتی و شکرگزاری خود را از دست داد (مزمو ۳۲: ۱۵). وقتی به گناهان خود اعتراف کرد، سرودهای او بار دیگر بر زبانش جاری شدند.

کلام مسیح (۱۶:۳)

البته منظور از کلام مسیح، کلام خدا است. معلمان کاذبی که با رسوم و مراسم مذهبی و فلسفه انسانی در میان کولسیان نفوذ کرده بودند، می‌کوشیدند کلام خدا را با تعلیمات خود تطبیق دهند، ولی موفق نشدند. کلام خدا همیشه عیسی مسیح را عظمت بخشیده است.

این تعلیمان کاذبانه نبود که نجات را به کولسیان عرضه می‌داشت، بلکه کلام حقیقی انجیل بود (۱: ۵). چنین کلامی، زندگی، قوت و تحمل را به ما ارزانی می‌دارد (اول پطرس ۱: ۲۲-۲۳). اگر اجازه دهیم که این کلام به تمامی در ما ساکن شود، زندگی ما عوض می‌شود. عبارت «ساکن شدن» یعنی «احساس در خانه بودن.» اگر ما فیض و سلامتی مسیح را تجربه کرده ایم، آنگاه کلام مسیح در ما چنان عمل می‌کند که گوئی دل‌های ما خانه اوست و بر ما آشکار خواهد شد که این کلام غنی با گنج‌های روحانیش به زندگی ما ارزش خواهد بخشید. به هر حال نباید چنین تصور کنیم که پولس این را فقط برای مسیحیان کولسیه نوشته است، بلکه خطاب او بطور کلی به بدنه کلیسای مسیح است: «کلام مسیح در شما به دولتمندی و به کمال حکمت ساکن شود» (۱۶:۳).

امروز یک خطر وجود دارد، آن چنان که در زمانه پولس هم وجود داشته است و آن اینکه کلیساها کلام خدا را دست کم می‌گیرند. چنین به نظر می‌رسد که کلام خدا آن طوری که باید و شاید در کلاسهای مذهبی یکشنبه یا در منابر کلیساها، مد نظر قرار نمی‌گیرد.

برای بیشتر افراد، سینما، کنسرتها و سرگرمیهای مختلف، جذابتر از کلام خدا است. بسیاری از نجات یافتگان نمی‌توانند صادقانه اعتراف کنند که کلام خداوند به دولتمندی در آنها ساکن شده است، زیرا وقت زیادی به خواندن، مطالعه، آموختن و تمرین کلام اختصاص نمی‌دهند. طبق تعلیم پولس رسول، ارتباط روشنی بین آگاهی ما از کلام و آنچه در سرودهای پرستش خدا ابراز می‌کنیم، وجود دارد.

یک راه این است که ما کلام را بخوانیم و خود و دیگران را از طریق بازگوئی کلام خدا تشویق کنیم. ولی اگر کتاب مقدس را ندانیم و آن را درک نکنیم، نمی‌توانیم صادقانه آن را در دل‌های خود بسرائیم.

شاید این فقر کلامی در کلیساهای ما موجب آفریده شدن سرودهای غیر کتاب مقدسی این روزگار باشد. سراینده و واعظ حق ندارند، کلام خدا را تحریف کنند. سرودهای باشکوه ایمانی، سروده ایمان‌دارانی است که کلام خدا را به خوبی درک کرده‌اند. جدا کردن شکرگزاری خداوند از کلام خداوند چیز خطرناکی است.

مزامیر، سرودهایی هستند برگرفته شده از عهد عتیق. قرن‌ها است که کلیساهای انگلیسی زبان از سرآیدن مزامیر داود برای جلسات پرستشی خود استفاده می‌کنند. جای بسی خوشوقتی است که امروزه شاهد احیای سرودهای کتاب مقدس و بخصوص مزامیر می‌باشیم. سرودهای پرستشی روحانی، ساخته ایمان‌داران است، نه از مزامیر. کلیسا در این روزگار میراث‌گرا نبهائی از سرودهای روحانی دارد که می‌ترسم از آن غفلت کند. سرودهای روحانی ناشی از حقیقت کلام است و نه از مزامیر و سایر سرودها. وقتی ما سرودی را می‌خوانیم، خدا را می‌ستائیم. وقتی سرودی روحانی را می‌سزائیم، همدیگر را تقویت می‌کنیم.

پولس جلسه عبادتی کلیسا را تعریف کرده است (۱۶:۳؛ اول قرنتیان ۱۴:۲۶). توجه داشته باشید که سرودهای ایمان داران به حضور خداوند عرضه می شود. سرودهای ما باید از دل‌های ما برآید، نه از لب‌های ما. ولی اگر کلام خدا در دل‌های ما نباشد، نمی توانیم از دل‌های خود سرود بسرائیم. و این نشان می دهد که فهم کلام خدا، چقدر مهم است، زیرا که عبادت‌های فردی و جمعی ما را غنا می بخشد.

سرودهای ما باید با فیض باشد، منظور این نیست که «با فیض سرود بخوانیم»، بلکه بخوانیم چونکه فیض خدا را در دل‌های خود داریم. وقتی با اندوه سرود بخوانیم، وقتی به نظر می آید که شرایط بروفق مراد ما نیست، سرودهای ما فیضی ندارند. شرایط سخت، فیض سرودهای پولس و سیلاس را که در زندان فیلیپیان بودند، از آنها نگرفت (اعمال ۱۶:۲۲-۲۵). سرودهای ما نباید گویای مهارت‌های جسمانی ما باشند، بلکه باید گویای فیض خدا در دل‌های ما باشند.

کسی می گفت که زندگی مسیحی موفق مستلزم عطف توجه به سه کتاب است: کتاب مقدس یا کلام خدا در خانه، کتاب مقدس جیبی در جیب و کتاب سرود. من هم با گفته او موافقم. من همیشه در پرستش‌های خصوصی ام از کتاب سرود استفاده می کنم تا در پرستش خداوند مرا کمک کند. وقتی ایمان دار در شناخت خود از کلام خدا رشد می کند، در بیان شکرگزاری خود به خداوند هم رشد می کند. او یاد می گیرد سرودهای والای روحانی کلیسا را ارج بگذارد، یعنی سرودهای انجیل و سرودهای روحانی را که آموزنده حقایق روحانی می باشند. تنها خواندن سرودهای مقدماتی در مورد ایمان، موجب سلب غنای روحانی سرودها می شوند. قبل از اینکه از این قسمت بگذریم، باید به یک معادل مهم در افسسیان ۵:۱۸-۹:۶ توجه کنید. پولس در رساله به افسسیان به پر شدن در روح و در رساله به کولسیان به پر شدن از کلام تأکید کرده است. ولی نشانه‌های این پر شدن‌های روحانی یکسان

می باشند! چگونه می توانیم بفهمیم ایمان دارای با روح پر شده است؟ او خوشحال و شاکر و مطیع است (افسسیان ۵:۱۹-۲۱) و تمام این موارد در ارتباطات خانوادگی و شغلی او متجلی می شوند (افسسیان ۵:۲۲-۹:۶). چگونه می توانیم بفهمیم ایمان داری با کلام پر شده است؟ او خوشحال و شاکر و مطیع است (۱۶:۳-۱:۴).

در نام مسیح (۱۷:۳)

ما در جوامع مدرن توجه زیادی به نام‌ها نداریم، ولی در دنیای باستان، نام انسان را در حد اعلا محترم می داشتند. اکثراً در دوران عهد عتیق، خدا اسامی اشخاص را به خاطر بعضی از تجربه‌های مهم یا برخی پیشرفت‌ها عوض می کرد. ما به عنوان مسیحی، حامل نام مسیح هستیم. کلمه «مسیحی» تنها سه بار در سراسر عهد جدید بکار رفته است (اعمال ۱۱:۲۶؛ ۲۶:۲۸؛ اول پطرس ۴:۱۶). در ابتدا این لقب، عنوانی تحقیرآمیز برای افراد بود که رفته رفته تبدیل به نامی پرافتخار شد. نام مسیح، یک «تعیین کننده» است: ما متعلق به عیسی مسیح هستیم.

از سوی دیگر نام او نشانه «قدرت» است. امضاء و نام یک شخص در زیر چک مجوزی است برای گرفتن وجه چک از بانک. امضاء و نام رئیس جمهور قانون را نافذ می کند، به همان طریق دعاهای ما در نام عیسی مسیح نافذ می شوند (یوحنا ۱۴:۱۳؛ ۱۶:۲۳-۲۶).

چون عیسی مسیح خدا است، ما در نام او توانا هستیم. هر چه می گوئیم و انجام می دهیم می باید همراه با نام عیسی مسیح باشد. ما باید از طریق گفتار و رفتار خود نام عیسی مسیح را جلال دهیم. اگر بگذاریم مواردی در زندگی ما نفوذ کنند

که نمی‌توانند ملازم با نام عیسی باشند، آنگاه مرتکب گناه شده‌ایم. ما باید آنچه انجام می‌دهیم و به زبان می‌آوریم با قدرت نام او و برای افتخار نام او باشد. برخوردار از عنوان «مسیحی» امتیاز بزرگی است ولی در عین حال مسئولیت عظیمی نیز هست. ما متحمل رنجها می‌شویم، زیرا نام مسیح را بر خود داریم (یوحنا ۱۵: ۲۰-۲۱).

در گفتگوهای جاری می‌شنویم که کسی به دیگری می‌گوید: «شما باپتیست، پرسبیتی، لوتری یا حتی کافر هستید.» این عنوانها، القاب حقیری هستند. ولی اگر شما به کسی بگوئید که مسیحی هستید و نام مسیح را در گفتگوی خود داخل کنید، در نگاه اول حاکی از یک نوع واکنش است، و این واکنش معمولاً منفی است.

هر پدر و مادری کودک خود را می‌آموزند که به نام فامیلی خود افتخار کند. انسان می‌تواند تنها در یک لحظه نامی را که سالها پیش از اجداد خود گرفته است، خفیف نماید. برای مثال، نام عبرانی «یهودا» نام محترمی است و به معنی «شکر» است، اما در عهد جدید یهودای اسخریوطی موجب تخفیف این نام محترمانه شد و دیگر کسی نام فرزندش را «یهودا» نمی‌گذاشت.

توجه کنید که پولس دوباره در رساله به کولسیان شکرگزاری کرده است. هر چه ما با نام مسیح انجام می‌دهیم باید توأم با شکرگزاری باشد. اگر نمی‌توانیم سپاسگزاری کنیم بهتر این است چیزی نگوئیم و کاری انجام ندهیم! پنج شش بار در رساله به کولسیان به مسئله شکرگزاری اشاره شده است (۱: ۳؛ ۲: ۷؛ ۳: ۱۵، ۱۷؛ ۴: ۲).

وقتی به خاطر می‌آوریم که پولس زندانی رومی است که این رساله را نوشته، تأکید فراوان او بر شکرگزاری عجیب به نظر می‌رسد. وقتی ما این چهار انگیزه

روحانی را در مورد زندگی الهی مرور می‌کنیم، تحت تأثیر مرکزیت مسیح قرار می‌گیریم. ما نیز می‌بخشیم، چون مسیح ما را بخشیده است (آیه ۱۳). این سلامتی مسیح است که بر دل‌های ما حکومت می‌کند (آیه ۱۵). کلمه «مسیح» باید با دولتمندی در دل‌های ما ساکن شود (آیه ۱۶). نام «مسیح» باید توجیه‌کننده ما و قدرتهای ما باشد: «مسیح همه چیز در همه است» (۳: ۱۱).

مادام که ما از طریق روح القدس که در ما ساکن است با مسیح متحد باشیم، تمام منابع لازم را برای زندگی روحانی در اختیار داریم. ولی لازم است که از نظر روحانی برانگیخته شویم. چون که ما فیض مسیح را تجربه کرده‌ایم، می‌خواهیم برای او زیست کنیم. چون که ما از سلامتی مسیح برخورداریم، می‌خواهیم او را اطاعت کنیم. ما با کلام مسیح غنی و به نام مسیح مفتخر شده‌ایم، بنابراین می‌خواهیم جلال و افتخار او را بسرائیم.

آیا می‌توانیم مشتاق انگیزه بیشتری باشیم؟

اولین نهادی که خدا بر روی زمین ایجاد نمود، خانواده بود (پیدایش ۲: ۱۸-۲۵؛ متی ۱۹: ۱-۶) و بقای جوامع و ملتها بر اساس خانواده قرار دارند. از هم پاشیدگی خانواده‌ها نشانه‌ای از زمانهای آخر است (دوم تیموتاؤس ۳: ۱-۵).
قرنها پیش از این کنفوسیوس گفته بود: «قدرت هر ملتی ناشی از کاملیت خانواده‌های آن است.» یکی از بزرگترین اقداماتی که تک تک ما می‌توانیم انجام دهیم، کمک به بنای خانواده‌های دیندار مسیحی است. پولس یکایک اعضای خانواده را مورد خطاب قرار می‌دهد و عواملی را که باعث ایجاد خانواده قوی و خدائی می‌شود ذکر می‌کند.

شوهران و زنان: محبت و اطاعت (۳: ۱۸-۱۹)

دلیل پولس برای اینکه نخست زنان را مخاطب قرار می‌دهد این نیست که آنان ضعیف‌تر و نیازمندتر از مردان هستند! انجیل موقعیت زنان را در دنیای امپراتوری روم به صورتی اساسی تغییر داد. انجیل چنان آزادی و موقعیت جدیدی برای آنها به ارمغان آورد که برخی از آنان قادر به درک آن نبودند و به همین دلیل پولس با لحنی تذکر دهنده آنها را نصیحت می‌کند (مشابه چنین اندرزی در افسسیان ۵: ۱۸ و اول پطرس ۳: ۱ آمده است).

نباید اطاعت را «بردگی» یا «انقیاد» بدانیم. این کلمه، اصطلاحی نظامی و به معنی «قرار گرفتن در دسته‌های تحت امر» است. این واقعیت که در ارتش، یک نفر سرباز است و دیگری سرهنگ، الزاماً به این معنی نیست که سرهنگ بهتر از سرباز است، بلکه تنها به این معنی است که آن دو در رده‌های مختلفی قرار دارند. خدا همه چیز را «در شایستگی و انتظام» انجام می‌دهد (اول قرنتیان ۱۴: ۴۰). اگر زنجیره‌ای از احکام خداوند در جوامع بشری نبود، یقیناً دچار هرج

موضوعی خانوادگی

(کولسیان ۳: ۱۸-۴: ۱)

ایمان به عیسی مسیح نه تنها افراد را عوض می‌کند، بلکه خانواده‌ها را نیز متحول می‌سازد. در این قسمت، خطاب پولس به اعضای خانواده؛ زنان و شوهران، فرزندان، آقایان و غلامان است. واضح به نظر می‌رسد که این مخاطبین پولس رسول، ایمان دار هستند، چرا که وی از آنان می‌خواهد طوری زندگی کنند که پسندیده عیسی مسیح باشند.

امروزه موضوعی اساساً غلط در خانواده‌ها پیش آمده است. تازه‌ترین گزارشی که در مورد خانواده‌های آمریکائی شنیدم، نشان دهنده این واقعیت تلخ است که هم اکنون بیش از هر زمانی خانواده‌ها متلاشی می‌شوند و از هر دو ازدواج یکی به طلاق می‌انجامد! خانواده‌های تک والدینی رو به افزایش است، بیش از نیمی از مادران در خارج از خانه کار می‌کنند و بسیاری از آنها بچه‌های کوچک دارند. بچه‌های ۶ تا ۱۶ ساله به طور متوسط ۲۰ الی ۲۴ ساعت در هفته وقت خود را پای تلویزیون می‌گذرانند و شدیداً تحت تأثیر آنچه می‌بینند واقع می‌شوند. فاجعه «بچه‌های بی سرپرست» مرتباً در حال افزایش است و هر ساله بین دو تا چهار میلیون مورد گزارش می‌شود، ولی این آمار واقعی نیست و بسیاری موارد اصلاً در گزارشها نمی‌آیند.

و مرج می شدیم. این واقعیت که زن باید مطیع شوهر خود باشد، نشانه نیکوئی یا برتری مرد بر زن نیست، بلکه تنها به این معنی است که مسئولیت رهبری و ریاست خانواده بر دوش مرد است.

ریاست مور نظر ما، نه دیکتاتوری یا اربابی، بلکه رهبری محبت‌آمیز است. در واقع، هم زن و هم شوهر باید مطیع خداوند و یکدیگر باشند (افسیان ۵: ۲۱). این تابعیت، احترامی متقابل تحت خداوندی عیسی مسیح است.

تابعیت روحانی واقعی، رمز رشد و تکامل است. وقتی زن مسیحی تابع خداوند و شوهر خویش باشد، آزادی و تکاملی را تجربه می‌کند که از هیچ راه دیگری نمی‌تواند به دست آورد. این محبت و اطاعت دو طرفه، چنان فضائی از رشد و بالندگی در خانواده ایجاد می‌کند که زن و شوهر را قادر می‌سازد همان چیزی بشوند که خدا از آنان می‌خواهد.

این واقعیت که زن مسیحی «در خداوند» است، نباید بهانه‌ای برای استقلال خودخواهانه شود، بلکه حقیقت کاملاً برعکس این است، زیرا نجات او، اطاعت از کلام و تابعیت از شوهر خویش را پررنگ‌تر می‌سازد. درست است که در مسیح «نه مرد است و نه زن» (غلاطیان ۳: ۲۸)، اما اطاعت توأم با شادی زن، نشانه تعلق او به عیسی مسیح است.

به هرحال، شوهر وظیفه دارد زن خویش را محبت نماید و کلمه‌ای که در اینجا برای محبت بکار رفته agape است، همان محبت فداکارانه و خادمی که مسیح به کلیسای خود دارد. ازدواج ممکن است با عشقی معمولی، انسانی و رومانسیک شروع شود، ولی باید در محبت الهی agape عمیق‌تر شود و رشد کند. پولس در متن مشابه این آیات (افسیان ۵: ۲۸-۳۳)، به روشنی نشان می‌دهد که شوهر باید زن خود را محبت نماید، «چنان که مسیح نیز کلیسا را محبت نمود.» عیسی

مسیح جان خود را با رغبت تمام فدای کلیسا کرد! اندازه محبت مرد نسبت به زن خویش تنها در هدایا و کلمات عاشقانه خلاصه نمی‌شود، بلکه در فداکاری و توجه به شادی و آسایش او.

پولس در خطاب خود به شوهران، عبارتی هشدارآمیز به کار می‌برد: «و با ایشان تلخی نکنید» (۱۹: ۳). شوهران باید دقت کنند که مبادا با انجام یا کوتاهی از انجام کاری، موجبات رنجش زنان خود را فراهم آورند. «ریشه تلخ» در خانواده می‌تواند رابطه زناشویی را مسموم سازد و جای پائی برای شیطان فراهم نماید (عبرانیان ۱۲: ۱۵؛ افسسیان ۴: ۳۱). زن و شوهر مسیحی باید نسبت به هم گشاده‌رو و صادق باشند و احساسات خود را پنهان نکنند و به یکدیگر دروغ نگویند. «بیان راستی در محبت» (افسیان ۴: ۱۵) راه مناسبی برای حل اختلافات خانوادگی است. «خورشید بر غیظ شما غروب نکند» تدبیری حکیمانه است که با پیروی از آن، می‌توان خانه و خانواده‌ای شاد داشت (افسیان ۴: ۲۶). مردی که واقعاً زن خود را محبت می‌کند، هیچ‌گاه دست به رفتار خشونت‌آمیز نمی‌زند و سعی نمی‌کند نظرات و عقاید خود را بر خانواده تحمیل نماید. «محبت حلیم و مهربان است، محبت حسد نمی‌برد، محبت کبر و غرور ندارد، اطوار ناپسندیده ندارد و نفع خود را طالب نمی‌شود و خشم نمی‌گیرد و سوءظن ندارد» (افسیان ۳: ۴-۵).

زنی که شوهرش واقعاً او را محبت می‌کند، هیچ مشکلی برای اطاعت از وی نخواهد داشت. او می‌داند که شوهرش همیشه بهترین‌ها را برای او می‌خواهد و هیچ وقت کاری نمی‌کند که موجب رنجش او شود. محبت شوهر نسبت به زن، در فداکاری او برای همسرش آشکار می‌شود و محبت زن نسبت به شوهر در اطاعت وی از شوهر. وقتی فداکاری و اطاعت در فضائی از محبت حاکم باشد، خانه‌ای سرشار از شادمانی خواهید داشت.

زندگی زناشویی شاد و موفق خود به خود بوجود نمی‌آید، بلکه تحقق آن مستلزم کار همیشگی است. چون در اطاعت از مسیح با او زندگی کنیم، هیچ مشکلی در اطاعت و خدمت به یکدیگر نخواهیم داشت، ولی جایی که خودخواهی باشد، کشمکش و جدائی خواهد بود. اگر در دلها تلخی باشد، عاقبت منجر به بروز مشکلات در خانواده خواهد گردید.

تنها از خداوند می‌توانیم قدرت محبت کردن و اطاعت نمودن را بگیریم. اگر لباس فیض را بر خود بیوشیم (۳: ۱۴-۱۵) و دل‌های خود را از صلح و سلامتی مسیح و کلام او پر سازیم، آنگاه از شادی و هماهنگی در خانواده برخوردار می‌شویم. اگر قبل از هر چیز به خاطر خوشنودی مسیح و دوم برای دیگران و در آخر برای خود زندگی کنیم، قادر خواهیم شد ازدواجی مستحکم و خانواده‌ای روحانی داشته باشیم.

والدین و فرزندان: تشویق و اطاعت (۳: ۲۰-۲۱)

در خانه‌های مسیحیان کولسیه، فرزندان بی‌پولس بخشی از نامه خود را به آنان خطاب کرده است. نتیجه طبیعی ازدواج، تولد بچه‌ها است و چه خوشبخت‌اند کودکانی که در خانواده مسیحی به دنیا می‌آیند، جایی که محبت و اطاعت حاکم است. خدا به اولین والدین دنیا فرمود «بارور و کثیر شوید» (پیدایش ۱: ۲۸) و این فرمان قبل از اولین گناه انسان داده شد. رابطه زناشویی و تولد کودکان نه تنها گناه نیست، بلکه فرمان خدا به انسان است. زن و مرد با تولید مثل و بچه دار شدن در کار خلاقه خدا شرکت می‌کنند.

چیزهای بسیاری در مورد حقوق فرزندان گفته شده و به راستی نیز آنان حقوقی دارند. یکی از آنها، حق متولد شدن است و دیگری حق تولد در خانواده مسیحی،

جایی که در «تأدیب و نصیحت خداوند تربیت می‌شوند» (افسیان ۴: ۶). آنان حق دارند والدینی دیندار داشته باشند که کلام خدا را به آنها تعلیم دهند و در محبت تربیت نمایند.

جان استارسکی، جنایتکاری بی‌رحم و اهل انگلستان بود که همسر خود را به قتل رساند و سپس دستگیر، محکوم و اعدام گردید. مقامات رسمی از ژنرال ویلیام بوت، بنیان‌گذار «سپاه نجات» تقاضا کردند مراسم دفن استارسکی را انجام دهد. بوت با انبوهی از مردمان بدکار و خبیث مواجه شد که تا به حال در زندگیش ندیده بود، اما اولین جمله‌ای که او بر زبان آورد آنان را سر جای خود می‌خکوب نمود: «جان استارسکی از مادری که اهل دعا باشد محروم بود!»

فرزندان حقوقی دارند، ولی در عین حال وظائفی نیز دارند و اولین وظیفه آنها، اطاعت است. آنان باید «در همه چیز» مطیع باشند، نه فقط در مواردی که خودشان دوست دارند. آیا والدین در صورتی که خود مطیع خداوند و یکدیگر باشند و همدیگر و فرزندان‌شان را دوست داشته باشند، هرگز از بچه‌هایشان می‌خواهند که عمل غلطی انجام دهند؟

بچه‌ای که اطاعت کردن از والدین خود را یاد نگیرد، به احتمال زیاد در آینده از هیچ قدرت مافوقی اطاعت نخواهد کرد. او معلمان خود، پلیس، کارفرما و هر کس دیگری را که بکوشد بر او اعمال قدرت کند، به مبارزه می‌طلبد. بی‌احترامی و نافرمانی نسبت به قوانین، بازتاب نافرمانی از اقتدار خانواده است.

بیشتر اوقات بچه‌ها مشکل‌آفرین نیستند، بلکه آشکارکننده مشکلات هستند. والدینی که خود نظم و انضباط ندارند، توفیقی در انضباط و تربیت کودکان خود نخواهند داشت. اگر پدر و مادر، خود تحت اقتدار نباشند، نمی‌توانند بر دیگری اعمال قدرت نمایند. پدر و مادر تنها در صورتی می‌توانند اقتدار شایسته و

متعادل روحانی و جسمانی را بر فرزندان خویش اعمال نمایند که خود مطیع یکدیگر و نیز مطیع خداوند باشند.

میزان اطاعت فرزندان نه منحصر به برخی موارد بلکه در «همه چیز» است و انگیزه آن نیز خوشنودی خداوند می باشد. اگر والدین، خود تسلیم خداوند نباشند، ممکن است آنها را خوشنود کرد، اما خداوند را خیر. خانواده ای که در فضائی سرشار از محبت و راستی زندگی می کنند، کلام خدا را می خوانند و با هم دعا می کنند، راحت تر و زودتر خواهند توانست اراده خدا را درک کنند و خداوند را خوشنود نمایند.

واژه «پدران» در آیه ۲۱ را می توان «والدین» ترجمه نمود، همان طور که در عبرانیان ۲۳:۱۱ چنین است. پولس به صراحت می گوید که والدین بایستی امکان اطاعت فرزندان را تا سرحد ممکن تسهیل نمایند. فرمان «ای پدران، فرزندان خود را خشمگین مسازید» (۳:۲۱)، خطاب به پدر و مادر است، و چه بسیار آن را نادیده می گیریم! والدین چه بسا به طور خودکار به درخواست فرزندان خود پاسخ منفی می دهند، در حالی که باید با دقت به خواسته های آنان گوش داد و در مورد تک تک آنها صحبت کرد. گاهی والدین با تغییر عقیده خود یا افراط و تفریط در مورد آزادی فرزندان، آنان را دچار مشکل می کنند.

پدر و مادر باید موجب تشویق و دلگرمی فرزندان خود شوند، نه اینکه آنها را مأیوس و دلسرد کنند. یکی از مهمترین کارهایی که پدر و مادر می توانند انجام دهند این است که وقت بیشتری را به فرزندان خود اختصاص دهند. طبق بررسی ای که در یک شهر انجام شده بود پدران روزانه تنها ۳۷ ثانیه وقت خود را با بچه های کوچک شان می گذرانند! برای بچه ها دلگرمی بزرگی است که بدانند پدر و مادرشان علیرغم آن همه مشغولیت و گرفتاری، وقت خود را به آنها اختصاص می دهند.

لازم است والدین با صبر و حوصله به صحبت بچه ها گوش دهند. گوش شنوا و دل با محبت همیشه لازم و ملزوم هم هستند. بچه ای به پدرش گفت: «بابا وقت کردی مرا درست کنی، اما وقت نمی کنی به من گوش دهی!» چه اعلام جرمی! زندگی برای بچه ها مخصوصاً بچه های مسیحی چندان آسان نیست. شاید مشکلات آنها به نظر ما کوچک باشند ولی برای خودشان بسیار بزرگ هستند! والدین مسیحی باید شنوندگانی دقیق باشند، با احساسات و ناراحتی های کودکان خود همدلی نمایند، با آنها دعا کنند و در پی تشویق و دلگرمی آنها باشند. خانواده باید بهترین و شادترین جای دنیا برای فرزندان باشد!

بچه های ناامید و دلزده بهترین طعمه برای شیطان و دنیا هستند. وقتی بچه ای در خانواده خود توانائی شخصیتی بیابد، در جائی دیگر به دنبال آن خواهد گشت. باعث تأسف است که بعضی از والدین مسیحی به فرزندان نشان در پیشرفت شخصیت، استعدادها و مهارت های آنان کمک نمی کنند. بدتر اینکه والدین مسیحی بچه ها را با هم مقایسه می کنند و به این ترتیب باعث ایجاد رقابتی بی جهت در محیط خانواده می شوند.

گاهی اوقات والدین از بچه های خود به عنوان اسلحه ای در جنگ علیه یکدیگر استفاده می کنند. پدر، فرزندش را از انجام کاری منع می کند، ولی مادر رأی پدر را وتو کرده مجوز انجام آن کار را صادر می کند. بچه بینوا در بین والدینش سرگردان و اسیر می شود و طولی نمی کشد که یاد می گیرد چگونه هر دو را به بازی بگیرد و این رفتار در نهایت به فاجعه اخلاقی و روحانی منجر می شود.

اگر خانه ای واقعاً مسیحی باشد، مکانی برای تشویق و دلگرمی است. بچه در چنین خانه ای، مأمنی برای فرار از جنگ و درگیری می یابد و علاوه بر این توانائی روبرو شدن و مبارزه با مشکلات را خواهد یافت و رنجهای حرکت به سوی بلوغ

و کمال را تحمل خواهد نمود. چنین بچه‌ای دلی مهربان، چشمی بیدار، گوشی شنوا و دستانی پر مهر خواهد یافت. او به دنبال مکانی دیگر نمی‌رود، چرا که خانواده نیازهای او را رفع می‌کند. طبیعی است که در چنین خانه‌ای، فرزندان به مسیح ایمان و اعتماد داشته باشند و بخواهند برای او زندگی کنند.

اربابان و غلامان: انصاف و اخلاص (۳: ۲۲-۴: ۱)

در زمان پولس، برده داری رسمی معمول و جا افتاده بود تا آنجا که حداقل نیمی از مردم را بردگان تشکیل می‌دادند. بسیاری از آنها افراد فرهیخته‌ای بودند که در خانه‌ای ثروتمندان مسئولیت‌های مهمی بر عهده داشتند. در بسیاری از خانه‌ها، بردگان در تعلیم و تربیت کودکان نقش مهمی ایفا می‌کردند.

چرا کلیسای آن روزگار، صراحتاً با برده داری مخالفت نکرد و در صدد الغای آن بر نیامد؟ عمده‌ترین دلیل این بود که کلیسا اقلیت کوچکی بشمار می‌رفت که هیچ قدرت سیاسی برای تغییر و تحول در رسوم جا افتاده جامعه نداشت. پولس بسیار مواظب بود که چگونه به بردگان مسیحی بگوید که می‌توانند برای آزادی خود تلاش کنند (اول قرن‌تین ۷: ۲۱)، ولی سخن او طوری تعبیر نشود که به شورش یا واژگونی نظم موجود بینجامد.

نکته‌ای که باید به آن توجه نمود این است که هدف کلیسای اولیه گسترش انجیل و نجات مردمان بود، نه درگیر شدن در اقدامات اجتماعی. چنانچه مسیحیان اولیه به عنوان فرقه‌ای ضد دولتی شناخته می‌شدند، به شدت از وظیفه اساسی خود یعنی نجات جانها و گسترش کلیسا باز می‌ماندند. هر چند دخالت مسیحیان برای ترویج صداقت و اخلاقیات در حکومت و جامعه اقدامی نیکو است، ولی این توجه نباید جای وظیفه آنان برای رفتن به تمامی جهان و موعظه انجیل را بگیرد (مرقس ۱۶: ۱۵).

حتماً به خاطر دارید که نامه به کولسیان یکی از سه نامه‌ای است که پولس در زندان روم نوشت. آن دو نامه دیگر افسسیان و فلیمون هستند. نامه کوچک پولس به فلیمون را بخوانید و ببینید دیدگاه پولس در مورد برده داری چه بوده است. پولس به فلیمون توصیه نکرد که با غلام فراری‌اش به تندی و خشونت رفتار کند، بلکه او را مانند برادر بپذیرد، هر چند هنوز هم غلام او باشد. در واقع انیسیمس، یکی از رسانندگان همین نامه کولسیان به مسیحیان آن شهر، خود برده بود (۹: ۴).

بردگان مسیحی خود را متعهد می‌دانستند که از ارباب خود اطاعت کامل نمایند، چنان که مسیح خداوند را بندگی می‌کردند. غلام مسیحی‌ای که ارباب ایمان داری داشت، نمی‌بایست از این واقعیت که آن دو در مسیح برادر هستند سوءاستفاده کند. در هر صورت، غلام مسیحی به خاطر ایمان مسیحی‌اش، نهایت سعی خود را می‌کرد تا وظیفه‌اش را به نحو احسن انجام دهد. او یکدلی خود را نشان می‌داد و با تمام وجود نسبت به اربابش وفادار می‌ماند. وظایف خود را نه با اکراه بلکه با اشتیاق انجام می‌داد، «چنان که مسیح خداوند را بندگی می‌کنید» (۲۴: ۳).

وفاداری و صداقت قلبی، لازمه غلامان مسیحی بود تا خدا را خوشنود سازند و اربابان خود را خدمت مقبول نمایند. این رهنمودها بر جنبه مثبت اطاعت تأکید دارند. غلامان می‌بایست نه به خاطر فرار از تنبیه، بلکه برای خوشنودی خدا مطیع باشند. حتی اگر ارباب، چیزی در تشویق و تحسین آنها نمی‌گفت، پاداش خود را از خداوند می‌گرفتند. به همین ترتیب اگر نامطیع می‌بودند، حتی اگر ارباب اهمیتی نمی‌داد، خدا با آنها طبق نافرمانی‌شان رفتار می‌کرد. خدا به ظاهر انسان نمی‌نگرد (اعمال ۱۰: ۳۴؛ رومیان ۲: ۱۱؛ افسسیان ۶: ۹؛ یعقوب ۲: ۱، ۹).

امروزه دیگر برده داری منسوخ شده، ولی می‌توانیم این اصول را به هر نوع کار شرافتمندانه تعمیم دهیم. کارگر مسیحی بایستی در شغل خود بهترین باشد. باید بدون چون و چرا از دستورات اطاعت کند و نه تنها خداوند، بلکه رئیس خود را نیز خدمت کند، و بدون توجه به اینکه آیا کسی بر او نظارت دارد یا خیر، کار خود را انجام دهد. اگر او از این اصول پیروی کند، پاداش خود را از مسیح خواهد گرفت، حتی اگر ارباب زمینی او (رئیس) قدر او را نداند یا پاداش شایسته او را ندهد. دوستی دارم که سالها پیش او را به علت کار زیاد، از شغلش اخراج کردند! او می‌کوشید برای رفتن به دانشگاه پول جمع کند و به شدت کار می‌کرد تا کارفرمای خود را راضی کند. مشکل از آنجا شروع شد که شور و شوق او در انجام وظایفش، میزان کم کاری بعضی از کارگران را نشان می‌داد و آنها هم دست به کار شدند. یکی از آنها به دروغ او را متهم به انجام کاری کرد و همین باعث اخراج وی شد. او شغل خود را از دست داد، ولی شخصیت خود را حفظ کرد و خداوند نیز پاداش شایسته‌ای به او داد.

در دنیای پیچیده و رقابتی امروز، گاهی برای شخص مسیحی مشکل است که هم از خدا اطاعت کند و هم کارش را از دست ندهد یا ارتقای شغلی بگیرد. با این وجود باید همچنان مطیع خدا باشد و برای نیازهای زندگی به او توکل نماید. همکار بی‌ایمان ممکن است از رفتار کارگر مسیحی سوءاستفاده کند، ولی این شاید فرصتی برای آن کارگر مسیحی به جهت شهادت باشد و نیز هماهنگی شهادت و زندگی خود را نشان دهد. نجات یک نفر بی‌ایمان بسیار مهمتر از به دست آوردن چند دلار اضافی است.

درست همان طور که زنان و شوهران و والدین و فرزندان، مسئولیتهای متقابل و دوجانبه دارند، اربابان و غلامان نیز چنین هستند. پولس به اربابان مسیحی

سفارش نمود که با غلامان خود به محبت و انصاف رفتار کنند. این توصیه پولس شاید برای اربابان رومی فکری جدید بود، زیرا آنان برای بردگان خود هیچ ارزشی قائل نبودند و آنها را انسان به حساب نمی‌آوردند. اربابان بردگان خود را تحت انقیاد کامل داشتند و هر رفتاری که می‌خواستند می‌توانستند با آنها انجام دهند. تعداد اندکی از اربابان بی‌ایمان رومی حتی تصور رفتار منصفانه با بردگان را به ذهن خود راه می‌دادند، زیرا بردگان را شایسته هیچ چیز نمی‌دانستند.

انجیل بلافاصله اقدام به الغای بردگی نکرد، بلکه به تدریج روابط بین ارباب و برده را تغییر داد. معیارها و فشارهای اجتماعی با ایده‌آلهای مسیحی مخالف بود، ولی اربابان مسیحی می‌بایست آن ایده‌آلهارا بپذیرند و به آن عمل کنند. او می‌بایست با غلام خود به چون انسان و مانند برادر در مسیح رفتار کند (غلاطیان ۳:۲۸). نمی‌بایست با غلام خود بدرفتاری کند، بلکه با عدالت و انصاف رفتار نماید. گذشته از هر چیز، غلام مسیحی در خداوند آزاد بود و ارباب وی غلام مسیح بود (اول قرنیتیان ۷:۲۲). به همین ترتیب روابط اجتماعی و انسانی ما بایستی همیشه تابع روابط روحانی ما باشد.

با مرور این بخش واقعاً عملی از رساله به کولسیان، بار دیگر متوجه تقدم عیسی مسیح در زندگی ما ایمان‌داران می‌شویم. مسیح باید سرخانه باشد. این مجموعه پند و اندرز، کاربرد عملی کولسیان ۳:۱۷ را نشان می‌دهد: «آنچه کنید در قول و فعل، همه را ب نام عیسی مسیح خداوند بکنید.» در روابط روزمره خود، باید تنها به قدرت و اقتدار او زندگی کنیم. اگر او در زندگی ما مقدم بر همه چیز و همه کس است، در آن صورت یکدیگر را محبت می‌کنیم، مطیع یکدیگر می‌شویم و در خداوند نسبت به همه منصفانه رفتار می‌کنیم.

بجاست متن افسسیان ۵:۱۸-۶:۹ را بخوانیم و به تشابه این متن با همین متن از کولسیان که در این فصل مطالعه کردیم دقت کنیم. تأکید این متن از رساله

به شایستگی سخن بگوئید

کولسیان ۴: ۲-۹

هیچ وقت قدرت کلام را دست کم نگیرید.

قاضی چند کلمه بر زبان می آورد و جان انسانی نجات می یابد یا سرش بالای دار می رود. پزشک با گفتن چند کلمه می تواند بیماری را از نگرانی مرگ درآورد یا او را به دنبال نوشتن وصیت نامه بفرستد. کلمات چه کتبی باشند و چه شفاهی، قدرت بسیاری دارند. شاید شنیده باشید که در ازای هر کلمه از کتاب آدولف هیتلر، «نبرد من» (Mein Kampf) ۱۲۵ نفر در جنگ جهانی دوم جان خود را از دست دادند.

قدرت کلام، عطیه ای از جانب خدا است و آن را باید به ترتیبی که خدا مقرر کرده بکار برد. در کتاب یعقوب زبان انسان به لگام اسب و سکان کشتی، آتش و جانور سمی، درخت پر بار و چشمه تشبیه شده است (یعقوب باب ۳). این سه جفت تصویر به ما نشان می دهند که زبان قدرت اصلاح، ویرانگری و خوشی را همزمان دارا است. زبان عضوی بسیار کوچک در بدن ما است ولی قدرت انجام کارهای بزرگی اعم از خیر یا شر را دارد.

پولس در این چند آیه به چهار رسالت مهم گفتار اشاره می کند.

به افسسیان بر پری روح القدس است، در حالی که در رساله به کولسیان بر پری کلام تأکید شده است، ولی نتیجه هر دو مورد یکی است: زندگی سرشار از شادی، شکرگزاری و اطاعت. پر شدن از روح یعنی تابعیت از کلام خدا.

پری روح و پری کلام لازمه هر خانه مسیحی است. اگر اعضای خانواده تابع روح و کلام خدا باشند، شادمان، سپاسگزار و مطیع خواهند بود، و البته در روابط خانوادگی مشکلات کمتری خواهند داشت. اگر کارفرمایان و کارگران و کارمندان مسیحی از روح و کلام پر باشند، با یکدیگر منصفانه رفتار می کنند.

ریشه هر مشکلی به مشکل دل انسان بازمی گردد، و تنها روح و کلام خدا می توانند دلها را عوض کنند و بر آن فرمان برانند.

آیا کسانی که با شما زندگی می کنند، توانسته اند تشخیص دهند که شما پر از روح و کلام هستید؟

دعا (۲:۴-۳الف)

دعا و عبادت شاید والاترین کاربردهای عطیه گفتار باشد. پولس احساس سرافکنندگی نمی کرد که از دوستانش بخواهد برای او دعا کنند. هر چند او رسول بود، اما برای خودش و رسالتش محتاج به حمایت از طریق دعا بود. اگر مسیحی بزرگی مانند پولس نیاز به دعاهای حمایت کننده را حس می کرد، چقدر بیشتر من و شما نیازمند این نوع کمک روحانی هستیم. پولس در این چند جمله کوتاه، به تشریح ویژگی های زندگی سرشار از دعای روحانی و مؤثر می پردازد:

اول، **دعای ما باید با وفاداری باشد.** «در دعا مواظب باشید» (۲:۴)، یعنی «در دعاهای خود ثابت قدم و مشتاق باشید و آن را ترک نکنید.» و این روش دعا در کلیسای اولیه بود (اعمال ۱:۱۴؛ ۲:۴۶). بسیاری از ما نه پیوسته، بلکه گاه و بی گاه دعا می کنیم؛ وقتی که برای دعا کردن احساس سر حال بودن می کنیم یا وقتی که با وضعیتی سخت مواجه می شویم. خداوند به ما امر فرموده که «همیشه دعا کنید!» (اول تسالونیکیان ۵:۱۷). منظور این نیست که موقع راه رفتن همین طوری زیر لب مشغول دعا کردن باشیم، بلکه به این معنی است که باید پیوسته در مصاحبت با خدا باشیم تا آنجا که دعا کردن مثل نفس کشیدن برایمان عادی و در عین حال حیاتی باشد.

هم چنین منظور این نیست که خدا تمایلی برای پاسخ دادن به دعاهای ما ندارد و برای اجابت دعاهایمان باید خدا را به ستوه آوریم! کاملاً برعکس این تصور، خدا با خوشی آماده پاسخ دادن به دعاهای ما است. اما او گاهی در اجابت دعاهایمان تأخیر می کند تا وفاداری و ایمان ما را افزایش دهد و اهداف خود را در وقت معین به انجام رساند. تأخیر خدا همیشه به معنی عدم اجابت نیست. وقتی در دعا

استوار می مانیم، دلهایمان برای جوابی که خدا خواهد داد آماده می شود و حتی قبل از پاسخ خدا، خود را در فیض او رو به تکامل می یابیم.

هم چنین **دعای ما باید هوشیارانه باشد.** ما باید در هنگام دعا بیدار و هوشیار باشیم. عبارت «بیدار باشید و دعا کنید» غالباً در کتاب مقدس بکار رفته است. ابتدای این عبارت به داستانی در کتاب مقدس برمی گردد، وقتی نحیما دیوارها و دروازه های اورشلیم را بازسازی می کرد: «پس نزد خدای خود دعا نمودیم و از ترس ایشان [دشمنان] روز و شب پاسبانان در مقابل ایشان قرار دادیم» (نحیما ۹:۴). عیسی نیز همین عبارت را بکار برد (مرقس ۱۳:۳۳؛ ۱۴:۳۸) و پولس نیز هم چنین (افسیان ۱۸:۶).

دعای توأم با تنبلی و بی میلی هیچ قدرتی ندارد. اگر آتشی بر مذبح نباشد، دود بخور به سوی خدا بلند نمی شود (مزمور ۱۴۱:۲). دعاهای واقعی مستلزم بیداری و نیروی روحانی است و این تنها از روح القدس خدا سرچشمه می گیرد. دعاهای تکراری، دعاهای بی جواب هستند.

دعای ما باید توأم با شکرگزاری باشد: «در دعا با شکرگزاری بیدار باشید» (۲:۴). شکرگزاری عنصری مهم در دعای موفقیت آمیز است (فیلیپان ۴:۶). اگر دعاهایمان تنها منحصر به خواسته هایمان است و خدا را برای عطایایش شکرگزاری نمی کنیم، نشانه خودخواهی ما است. قدردانی صادقانه از خداوند یکی از بهترین راهها برای گرمی بخشیدن به دعا است.

همیشه چیزهای زیادی برای شکرگزاری وجود دارد! قبلاً در مورد تأکید رساله پولس به کولسیان بر شکرگزاری اشاره کردیم (۱:۳، ۱۲؛ ۲:۷؛ ۳:۱۵، ۱۷؛ ۴:۲). وقتی به یاد می آوریم که پولس این رساله را هنگامی که در زندان بود نوشت، اهمیت و شگفتی تأکید او دو چندان می شود.

بالاخره اینکه دعای ما باید هدف مند باشد: «در باره ما دعا کنید» (۳:۴). غالباً دعاهای ما مبهم و کلی است: «خدایا خادمان خود را برکت بده!» چقدر بهتر می شد اگر برای نیازهای خاص و معینی دعا می کردیم، چرا که در این صورت می دانستیم خدا چه وقت پاسخ می دهد و برای اجابت آن، از او سپاسگزاری می کردیم. شاید از بی ایمانی ما است که به جای دعاهای مشخص، معمولاً دعاهایمان جنبه کلی دارند.

به راستی چه زیبا است این گفته که هدف دعا نه انجام خواسته انسان در آسمان، بلکه آوردن اراده خدا بر زمین است. دعا درخواست از خدا برای انجام کاری یا اعطای چیزی است که می خواهد طبق اراده خود انجام دهد و ببخشد (اول یوحنا ۱۴:۵-۱۵). وقتی کلام را می خوانیم و با پدر مشارکت داریم، به درک اراده او نائل می شویم و با شهادت از او می خواهیم که اراده خود را به انجام رساند.

ریچارد ترنچ (۱۸۰۷-۱۸۸۶)، اسقف اعظم دو بلین، حق موضوع را به درستی ادا کرده است: «دعا، نه غلبه یافتن بر بی میلی خدا، بلکه آویزان شدن به اشتیاق او است.» البته ممکن است بدون بر زبان آوردن حتی یک کلمه، در دل دعا کرد (اول سموئیل ۱:۱۳). دعای واقعی قبل از هر چیز باید از دل برخیزد، حال چه بر زبان جاری شود یا نشود.

اگر می خواهید نمونه هایی از بهترین دعاها را بیاموزید، دعاهای پولس را در زندان مطالعه کنید (فیلیپیان ۱:۹-۱۱؛ افسسیان ۱:۱۵-۲۳؛ ۳:۱۴-۲۱؛ کولسیان ۱:۹-۱۲).

اعلام کلام (۴:۳ ب-۴)

پولس دعا نمی کرد که درهای زندان به رویش باز شوند، بلکه تا درهای خدمت برایش گشوده شوند (اول قرنتیان ۱۶:۹؛ اعمال ۲۷:۱۴). برای پولس، خادمی

وفادار و امین بودن بسیار مهمتر از آزادی از زندان بود. اگر تمام دعاهای زندان پولس را در جستجوی جمله ای مبنی بر توجه به آسایش شخصی یا کمک های مادی زیر و رو کنید بی فایده خواهد بود، زیرا تمام هم و غم او برکت و شخصیت روحانی است.

پولس به خاطر «سِرّ مسیح» که در رابطه با امت ها بود در زندان بسر می برد (ر. ک افسسیان ۳:۱-۱۳). این سِرّ شامل نیت خدا برای امت ها در رابطه با اسرائیل بود، چون که یهودیان و امت ها در کلیسا یکی هستند (افسیان ۲:۱۱-۲۲). داستان دستگیری پولس در معبد یهودیان در اورشلیم را بخوانید (اعمال ۲۱:۱۸-۲۲:۳). توجه کنید که یهودیان تا زمانی که پولس کلمه «امت ها» را بر زبان نیاورد به سخنان او گوش می دادند (اعمال ۲۲:۲۱-۲۲). در واقع توجه پولس به امت ها و رسالت وی برای آنها بود که او را به زندان افکند.

حتی در بین عده ای از ایمان داران یهودی تبار، نوعی تعصب وجود داشت که در پی کم ارزش پنداشتن امت ها نسبت به یهودیان بود (اعمال ۱:۱۵). این گروه شریعت گرای افراطی، خواستار این بودند که غیر یهودیان نخست طی مراسمی یهودی شوند تا بتوانند مسیحی گردند! پولس و برنابا که متوجه شده بودند این موضوع، تهدیدی خطرناک برای انجیل فیض است، در پی چاره جوئی برآمدند و شورائی که به همین منظور در اورشلیم تشکیل شده بود سرانجام به نفع آنان رأی داد. اما گروه شریعت گرایان به مخالفت خود با آنان و مأموریت شان ادامه دادند. آنها نمی خواستند مژده سِرّ مسیح به امت ها اعلام شود، بلکه خواهان تداوم برتری یهودیان بر امت ها بودند.

چقدر عجیب است که پولس از خدا بخواهد او را در انجام همان کاری کمک کند که منجر به دستگیری وی گردید! او قصد نداشت از رسالت سابق خود دست

بکشد یا پیام خود را تغییر دهد. وقتی «جان بونیان» به اتهام موعظه غیر قانونی دستگیر و زندانی شد، به او گفتند در صورتی که دست از موعظه بردارد، آزاد می شود. او در جواب گفت: «اگر امروز از زندان آزاد شوم، فردا به کمک خدا دوباره انجیل را موعظه خواهم کرد.»

پولس چگونه می توانست در حین زندانی بودن، سرّ مسیح را اعلام کند؟ افراد زیادی در مورد پرونده پولس و سرنوشت وی صحبت می کردند. او همچنین می توانست به نگهبانانی که با زنجیر به آنها بسته شده بود، شهادت دهد (فیلیپان ۱: ۱۲-۱۸). تصور کنید با زنجیری به پولس رسول بسته شده اید! از طریق همین شهادت های پولس، انجیل به جاهائی در روم رسید که اگر آزاد می بود هرگز دستش به آنجاها نمی رسید. حتی می خوانیم که پولس از «مقدسین اهل خانه قیصر» صحبت می کند (فیلیپان ۴: ۲۲).

اعلام انجیل به دعا تقویت می شود. وقتی به حضور تخت فیض می آئیم و از خدا برکت می طلبیم، روح القدس کلام خدا را بکار می برد. هرگز نباید کلام خدا را از دعا جدا کنیم زیرا خدا آنها را به هم پیوسته است (اعمال ۴: ۶).

شخص که برای بازدید از عبادتگاه اسپورجیون در لندن به آنجا رفته بود، شبان چارلز اسپورجیون قسمتهای مختلف ساختمان را به او نشان می داد. اسپورجیون در حالی که تالار کنفرانس در طبقه پائین را به آن مرد نشان می داد از او پرسید: «آیا دوست داری موتورخانه این مؤسسه را ببینی؟» و سپس ادامه داد: «ما نیروی خود را از اینجا می گیریم، زیرا وقتی من در طبقه بالا موعظه می کنم، صدها نفر از اعضای کلیسایم در این اطاق مشغول دعا هستند.» پس آیا تعجب آور است که خدا موعظه های اسپورجیون را برکت می داد؟

شما نیز به عنوان عضو کلیسا می توانید با دعای خود به شبان کلیسایتان در موعظه کلام خدا کمک کنید. هرگز به شبان خود نگوئید «خوب، حداقل می توانم برایتان دعا کنم.» در واقع بزرگترین کاری که می توانید انجام دهید، دعا کردن است! وقتی شبان شما مشغول مطالعه، تعمق و آماده کردن کلام برای موعظه است برایش دعا کنید. از روح القدس بطلبید که بصیرت بیشتری برای درک حقایق کلام خدا به او عطا کند. دعا کنید که شبان شما نه تنها گوینده کلام بلکه عمل کننده به آن نیز باشد تا زندگی تجسم کلام خدا گردد. دعا کنید که در هنگام موعظه انجیل، روح القدس زبان او را بگشاید و کلام خدا با قدرتمندی به دلها و اذهان شنوندگان برسد. (چه خوب است که برای دیگر رهبران کلیسا نیز همین دعاها را بکنید.)

اعلام کلام خدا، امتیازی بزرگ و مسئولیتی عظیم است. برای بشارت کلام، لازم نیست واعظ دست گذاری شده یا مبشر رسمی باشید، حتی در گفتگوهای روزمره خود می توانید بذر کلام را در دلها بکارید و سپس دعا کنید که خدا این بذر را آبیاری کند و بارور سازد.

شهادت به گمشدگان (۴: ۵-۶)

«اهل خارج» اشاره به کسانی است که بیرون از خانواده خدا هستند. عیسی بین شاگردانش و کسانی که بیرون بودند تمایز قائل می شد (مرقس ۴: ۱۱) و پولس هم قائل به چنین تمایزی بود (اول قرنتیان ۵: ۱۲-۱۳). ما که تولد تازه یافته ایم «خودی های روحانی» هستیم زیرا متعلق به خانواده خدا و شریک حیات الهی او می باشیم.

با تمام این اوصاف، ما مسیحیان هرگز نباید عقده برتری روحانی داشته باشیم، بلکه وظیفه داریم به گمشدگان پیرامون خود شهادت دهیم و آنها را به خانواده خدا

وارد کنیم. قبل از هر چیز بایستی به حکمت رفتار کنیم (۵:۴). بدیهی است که منظور از رفتار، کردار و اعمال ما در زندگی روزمره است. نامحرمان بی‌ایمانان و نجات نیافته، ما مسیحیان را زیر نظر می‌گیرند و منتظر فرصتی برای انتقاد از ما هستند. در زندگی ما نباید چیزی وجود داشته باشد که شهادت ما را به مخاطره بیفکند.

داستان مشهوری در مورد دکتر ویل هافتون، شبان «کلیسای باپتیست جلجتا» در نیویورک که بعدها تا زمان فوت در سال ۱۹۶۴ مدیر مؤسسه کتاب مقدس مودی در شیکاگو بود گفته می‌شود. وقتی دکتر هافتون شبان کلیسای باپتیست در آتلانتا شد، مردی که در آن شهر زندگی می‌کرد کارآگاهی خصوصی استخدام نمود تا دکتر هافتون را زیر نظر بگیرد و اعمال و رفتار او را گزارش دهد. پس از چند هفته، گزارش کارآگاه برای ارائه به کارفرمای خود آماده بود، مبنی بر اینکه زندگی دکتر هافتون با موعظه‌هایش دقیقاً همخوانی دارد. در نتیجه آن مرد مسیحی شد.

«به حکمت رفتار کردن» چه مفهومی دارد؟ از یک جهت به این معنی است که مواظب هستیم چیزی نگوئیم یا کاری نکنیم که بشارت انجیل را برای ما مشکل سازد. همچنین به این معنی است که باید برای استفاده از فرصتهایی که خدا به جهت شهادت شخصی در اختیار ما قرار می‌دهد بیدار باشیم: «وقت را دریابید» یعنی فرصت را مغتنم بشمارید (افسیان ۵:۱۶). این اصطلاحی تجاری است و مسیحیان را به صورت مباشران امینی نشان می‌دهد که به هنگام روبرو شدن با هر فرصتی، بی‌درنگ آن را تشخیص می‌دهند. درست همان طور که فروشندگان با دیدن مشتری، فوراً او را به اصطلاح می‌قاپد، شخص مسیحی نیز فرصت را جهت فتح جانهای گمشده برای مسیح غنیمت می‌شمارد.

«به حکمت رفتار کردن» هم‌چنین شامل انجام امور شغلی، پرداخت صورت‌حسابها و عمل به قول و قرارهایمان نیز می‌شود. ما باید «نزدآنانی که در خارج اند به طور

شایسته رفتار کنیم» (اول تسالونیکیان ۴:۱۲). یکی از دوستانم به منظور خرید بعضی لوازم برای کلیسایش به فروشگاه‌های رفت. فروشنده از او پرسید: «آیا فلانی عضو کلیسای شما است؟» دوست من در جواب فروشنده گفته بود که بله و بعد که دلیل سؤال وی را پرسیده بود، فروشنده به او گفته بود که آن شخص مقدار زیادی به او بدهکار است و چقدر مشکل بتوان چیزی از او بازپس گرفت. احتمالاً بسیار بی‌فایده می‌بود که دوست من در آن شرایط به آن فروشنده بشارت دهد.

مسیحیان به طور اعم و رهبران مسیحی به طور اخص، باید «نزدآنانی که خارج اند، نیک نام باشند» (اول تیموتاؤس ۳:۷). وقتی اعضای کلیسا کسی را برای شبانی دعوت می‌کنند، باید در مورد شهادت او در میان همسایگان و کسانی که او را می‌شناسد تحقیق کنند. هر چند نجات نیافتگان در ظلمت روحانی بسر می‌برند (دوم قرنتیان ۴:۳-۴) اما وقتی پای امور دنیوی به میان می‌آید، قدرت تمییز و تشخیص فوق‌العاده‌ای دارند (لوقا ۱۶:۸). تأسف‌آور است وقتی کسی به شبانی کلیسا انتخاب شود که صورت حسابهای خود را نپرداخته و پشت سر خود شهادت نامناسبی برای غیرمسیحیان باقی گذاشته است.

تنها این کافی نیست که در مقابل بی‌ایمانان به حکمت رفتار کنیم و مواظب باشیم، بلکه باید با آنان صحبت کنیم و پیام انجیل را به آنها بشارت دهیم. ولی باید دقت کنیم که گفتار ما با فیض باشد تا مسیح را به دیگران نشان دهد و جلال خداوند را آشکار سازد، یعنی بایستی فیض در دل‌های ما باشد (۱۶:۳). زیرا از دل است که زبان سخن می‌گوید. با فیض در دلها و بر زبانهایمان، نه مدعی العموم یا قاضی، بلکه شاهدان امین خواهیم بود!

خداوند عیسی مسیح با زبانی سرشار از فیض سخن می‌گفت. «و همه ... از سخنان فیض‌آمیزی که از دهانش صادر می‌شد، تعجب می‌نمودند» (لوقا ۴:۲۲).

از میان عبارات فراوان مزبور ۴۵ درباره مسیح (مزبور مسیحائی)، یکی این است: «نعمت بر لبهای تو ریخته شده است» (آیه ۲). خداوند ما حتی هنگامی که از گناه سخن می‌گفت، کلمات فیض بر زبانش جاری می‌شد.

گفتار ما بایستی «شنوندگان را فیض رساند» (افسیان ۴: ۲۹)، اما چنین سخن گفتن ممکن نیست مگر اینکه در دلها و در صحبت‌هایمان فیض باشد. «بیان راستی در محبت» (افسیان ۴: ۱۵) ایده‌آل خداوند برای گفتگوهای ما است.

چرا پولس عبارت «اصلاح شده به نمک» (۶: ۴) را اضافه کرده است؟ در آن دوران، نمک علاوه بر اینکه به عنوان ماده نگاه‌دارنده بکار می‌رفت، به عنوان طعم‌دهنده نیز استفاده می‌شد. ما باید به سخنان خود نمک بزنیم تا مطمئن شویم که برای دیگران سالم و خوش طعم است: «هیچ سخن بد از دهان شما بیرون نیاید» (افسیان ۴: ۹). گفتار ما باید سالم و ناب باشد.

نمک را همچنین به برخی هدایا می‌زدند (لاویان ۲: ۱۳). شاید منظور پولس این بوده که سخنان خود را چون قربانی به حضور خداوند بنگریم، همان طور که شکرگزاری‌های ما قربانی‌های روحانی هستند (عبرانیان ۱۳: ۱۵). اگر فراموش نکنیم که سخنان ما به منزله نوعی قربانی به حضور خداوند هستند، بدون شک ما را کمک می‌کند که به شایستگی از امور شایسته سخن بگوئیم.

چقدر باعث شرمندگی است وقتی که شخص مسیحی، سخنان زشت و بی‌ادبانه بر زبان می‌آورد، مخصوصاً زمانی که غیر مسیحیان آن را می‌شنوند. «پیوسته مستعد باشید تا هر که سبب امیدی را که دارید از شما بپرسد، او را جواب دهید، لیکن با حلم و ترس» (اول پطرس ۳: ۱۵). حلم متضاد تندی و ترس متضاد تکبر است. در گفتگوی مسیحی جایی برای یک دندگی و پرخاشگری وجود ندارد. در حالی که به جای سازشکاری نیازمند تفاهم و اقناع هستیم، باید روحیه توأم با فیض و محبت را گسترش دهیم.

رفتار و گفتار مسیحی باید با یکدیگر هماهنگ باشند. هیچ چیزی مانند زندگی بی‌بند و بار نمی‌تواند انسان را به سکوت و خاموشی وادارد. وقتی که شخصیت، رفتار و گفتار دست در دست هم نهند، همه چیز را برای شهادتی قدرتمند آماده می‌سازند.

تسلی یکدیگر (۴: ۷-۹)

پولس در این نامه به ذکر جزئیات وضعیت شخصی خود نمی‌پردازد، بلکه آن را به دو برادر روحانی خود، تیخیکس و انیسیمس واگذار می‌کند تا آنان زحمات او را برای کلیسا در کولسیه بازگو کنند. این نیز یکی از وظایف والای کلام است: می‌توانیم نیازها و زحمت‌های خود را با دیگران در میان بگذاریم، و آنان نیز می‌توانند ما را دلگرمی و یاری دهند.

وقتی پولس افسس را ترک می‌کرد، هفت نفر از ایمان‌داران همراه او بودند و یکی از آنها تیخیکس بود (اعمال ۲۰: ۴). این افراد پولس را در رساندن هدایای محبت کلیساهای غیر یهودی به مقدسین فقیر یهودیه کمک می‌کردند (اول قرنطیان ۱۶: ۱؛ دوم قرنطیان بابهای ۸-۹). ممکن است تیخیکس و تروفیمس همان دو برادری باشند که پولس در رساله دوم خود به قرنطیان به آنها اشاره کرده است (ر. ک دوم قرنطیان ۸: ۱۹-۲۴).

تیخیکس در زندان روم پولس را همراهی می‌کرد و بدون شک از بسیاری جهات برای او مفید بود. پولس تیخیکس و انیسیمس را برای رساندن نامه‌هایش به کلیسای افسس (افسیان ۶: ۱) و کلیسای کولسیه انتخاب کرد (۴: ۷-۹). البته آنان هم چنین حامل نامه شخصی پولس برای فلیمون نیز بودند. پولس به تیخیکس گفته بود که وضعیت وی را در روم به طور مفصل برای مسیحیان کولسیه تعریف کند.

توصیف پولس از تیخیکس نشان می دهد که او واقعاً چه مسیحی والائی بوده است. او «برادری عزیز» بود که حتی در بدترین شرایط ممکن می خواست در کنار پولس باشد. وقتی همه چیز بر ضد شما باشد، وجود برادری مسیحی در کنار تان چقدر تسلی بخش خواهد بود!

علاوه بر این، تیخیکس خادمی وفادار بود که محبت خود را در عمل نشان می داد. او به پولس خدمت می کرد و نیز او را در انجام بسیاری از وظایفش یاری می داد. شاید شنیده باشید که بزرگترین قابلیت، قابل اعتماد بودن است و این حقیقت دارد. پولس می توانست برای انجام کارهایش به تیخیکس اعتماد داشته باشد.

تیخیکس هم چنین هم خدمت پولس نیز بود. هر چند او خودش رسول نبود، ولی پولس را در انجام بسیاری از رسالت هایش کمک می کرد. پولس و تیخیکس با هم در خدمت خداوند کار می کردند. پولس بعدها تیخیکس را به «کرت» (تیطس ۱۲:۳) و سپس به افسس فرستاد (دوم تیموتاؤس ۱۲:۴).

برای تیخیکس همکاری با پولس زندانی، کار بی دردسری نبود، زیرا پولس دشمنان زیادی داشت. هم چنین رفتن به سفرهای طولانی برای کمک به انجام کارهای گوناگون پولس، کار ساده ای نبود. تیخیکس آسان ترین راه خدمت را انتخاب نکرد، اما یقیناً بهترین راه را برگزید. امروزه کلیساهای ما نیز می توانند اعضای بیشتری نظیر تیخیکس را بکار بگیرند!

پولس در ادامه از شخصی به نام انیسیمس صحبت می کند که خودش اهل کولسیه بود («از خود شما»). او برده ای فراری و متعلق به فلیمون بود که در روم از طریق آشنائی با پولس، به مسیح ایمان آورده بود. پولس، انیسیمس را به همراه نامه ای به سوی اربابش فلیمون بازگرداند و از فلیمون خواست که او را بپذیرد و ببخشد. جالب توجه است که پولس انیسیمس را نیز امین و حبیب می نامد. هر

چند مدت زمان کوتاهی از ایمان آوردن انیسیمس گذشته بود، اما وی در همین زمان کوتاه، شایستگی خود را به پولس ثابت کرده بود.

تیخیکس و انیسیمس دو مأموریت بر عهده داشتند که انجام دهند: تشویق و تسلی مسیحیان کولسیه و آگاه کردن آنان از وضعیت پولس. آیا برای خادم خدا ناشایست نیست که به این طریق رفتار کند؟ البته که نه! پولس نه تقاضای پول داشت و نه درخواست ترحم. او می خواست مقدسین کولسیه از وضعیت او آگاه شوند تا برای او دعا کنند. هر چند این موضوع در مورد برخی از فعالان مسیحی مصداق دارد که از روی خودخواهی، شرایط خاصی را بهانه ای برای درخواست کمک می کنند، ولی در مورد پولس این گونه نبود. تنها چیزی که او از دوستان خود در کولسیه می خواهد این است که از وضعیت با خبر شوند و او را در دعا حمایت کنند.

ما در خانه هایمان نامه های زیادی دریافت می کنیم که تقاضای دعا دارند. آنها را می خوانیم و می کوشیم، مشکلات و نیازها را طبقه بندی کنیم. من در پرستش و دعاهای شخصی خود از تقویم دعائی استفاده می کنم که مرا کمک می کند در مورد نیازها یا مشکلات بخصوصی که خادمان یا ایمان داران دارند دعا کنم. شخصاً ترجیح می دهم اولویت و فوریت نیازها را تشخیص دهم و در آن صورت بهتر می توانم برای آن دعا کنم. همچنین بسیار خوشحال می شوم اگر بفهمم که خدا دعاهای مرا در مورد کسی اجابت کرده است و این باعث تقویت ایمان من خواهد شد.

دعا، اعلام کلام، شهادت و تسلی چهار مسئولیت بزرگ گفتار هستند. چقدر بهتر خواهد بود که به جای بدگوئی، انتقادهای مغرضانه و دیگر اهداف گناه آلود، از زبان خود برای انجام آن چهار ویژگی استفاده کنیم.

اجازه دهید دعای داود، دعا ما نیز باشد: «ای خداوند، بر دهان من نگاهبانی فرما و در لبهایم را نگهدار» (مزمو ۱۴۱:۳).

در نظر اول وقتی فهرست این نامها را می خوانیم، احتمالاً بی تفاوت از کنار آن رد می شویم، اما وقتی به پشت صحنه برویم و از زندگی این مردان در همکاری با پولس مطلع شویم، این فهرست برایمان جذابیت خاصی خواهد داشت. می توان این مردان را در سه مقوله جای داد.

مردانی که ایستادند (۴: ۱۰-۱۱، ۱۴)

این گروه متشکل از سه نفر یهودی (آرسترخس، یوحنا مرقس و یسوع یسطس) و یک نفر از امتها (لوقا) است. ویژگی مشترک تمام این چهار نفر، وفاداریشان به پولس رسول در زمان احتیاج بود. آنان مردانی بودند که ایستادند.

آرسترخس (۴: ۱۰ الف) به عنوان هم زندان و نیز هم خدمت پولس (آیه ۱۱) نام برده شده است. وی اهل مکادونیه و یکی از هم سفران پولس بود (اعمال ۲۹: ۱۹) و اصلیت تسالونیککی داشت (اعمال ۴: ۲۰) که در جریان شورش اهالی افسس، داوطلبانه جان خود را به خاطر پولس به خطر انداخت (اعمال ۲۸: ۱۹-۴۱) و در مسافرت دریائی پولس به روم نیز همراه وی بود (اعمال ۲: ۲۷)، یعنی او هم واقعه طوفان و شکسته شدن کشتی را که لوقا در باب ۲۷ اعمال با استادی به تصویر کشیده است تجربه نمود.

ارسترخس در هر شرایطی و بدون توجه به پیامدهای آن، در کنار پولس می ماند: شورش در افسس، مسافرت، طوفان و حتی زندان. به نظر نمی رسد که ارسترخس رسماً توسط مقامات رومی زندانی شده باشد. عبارت «هم زندان» احتمالاً به این معنی است که وی داوطلبانه در زندان کنار پولس رسول ماند تا به او کمک کند و موجب دلگرمی و راحتی وی باشد. او به خاطر عیسی مسیح و انجیل، داوطلبانه در زندان ماند.

دوستان، رومیان، هموطنان

کولسیان ۴: ۱۰-۱۸

پولس نه فقط «فاتح جانها»، بلکه «فاتح بزرگ دلها» نیز بود. وی علاوه بر افراد بیشماری که به ایمان هدایت کرده بود، دوستان بسیار زیادی نیز داشت. اگر محاسبه من درست باشد، بیش از ۱۰۰ نفر مسیحی (خواه با ذکر نام و خواه بدون نام) در کتاب اعمال رسولان و رسالات پولس با وی همکاری کرده اند و تنها در باب ۱۶ رومیان نام ۲۶ نفر از دوستان خود را ذکر کرده است!

در زمان پولس رسم بود که نامه ها را با دروذهای شخصی به پایان برسانند. دوستان، یکدیگر را زیاد نمی دیدند و نامه رسانی هم بسیار کند و محدود صورت می گرفت. البته دروذهای و احوال پرسی های پولس نیز بسیار فراتر از رسم معمول زمانه، و بیانگر توجه روحانی بی نظیر او نسبت به دوستانش بود. پولس در بخش پایانی این نامه، دروذهای شخصی خود و شش نفر از همقطاران را به کلیسای کولسیه ابلاغ نموده است: آرسترخس، مرقس و یسوع ملقب به یسطس که یهودی بودند و ایفراس، لوقا و دیماس که از امتها بودند. سپس پولس دروذهای مخصوصی به دو جماعت کلیسائی همراه با چند کلمه خطاب به یکی از شبانان می نویسد.

پولس نمی توانست تمام اهداف خود را بدون کمک دوستانش تحقق بخشد. ارسترخس به عنوان یکی از بزرگترین یاوران پولس، جایگاه برجسته ای دارد. او دنبال راحتی و آسایش خود نبود و هنگامی که شرایط سخت می شد، فرار را بر قرار ترجیح نمی داد. او در زحمات و رنجهای پولس شریک بود.

یوحنا مرقس (۴:۱۰)، نویسنده دومین انجیل، نقش بسیار مهمی در تاریخ کلیسای اولیه ایفا نمود. او نیز یهودی و اهل اورشلیم بود که در خانه مادرش، مریم همواره به روی ایمان داران باز بود (اعمال ۱۲:۱۲). مرقس پسر عموی برنابا بود که در اولین سفر بشارتی پولس او را همراهی می کرد (اعمال ۱۳:۱-۳). به احتمال قوی، مرقس توسط بشارت پطرس به مسیح ایمان آورد (اول پطرس ۵:۱۳).

وقتی پولس و برنابا عازم اولین سفر بشارتی خود شدند، مرقس را نیز به عنوان دستیار همراه خود بردند. او احتمالاً مسئول ترتیب مقدمات سفر، تهیه لوازم و اموری از این قبیل بوده است، ولی هنگامی که شرایط کمی سخت شد، آنها را ترک کرد و به شهر خود اورشلیم بازگشت (اعمال ۱۳:۵-۱۳).

کتاب مقدس از علت بازگشت مرقس و ناتمام ماندن سفر وی چیز زیادی نمی گوید. شاید از اینکه همراهانش می خواستند وارد منطقه ای پرخطر شوند، ترسیده بود. شاید از این ناراحت بود که به جای پسر عمویش برنابا، پولس رهبری گروه بشارتی را به عهده گرفته بود. شاید هم مرقس از این ناراحت بود که پولس به غیر یهودیان بشارت می داد. دلیل یا بهانه او هر چه بوده باشد تنها این را می دانیم که آنها را ترک کرد و به اورشلیم برگشت.

بعدها وقتی پولس و برنابا می خواستند به دومین سفر بشارتی بروند، پولس از همراه بردن مرقس امتناع نمود (اعمال ۱۵:۳۶-۴۱). آیا پولس در قضاوت خود در مورد این مرد جوان اشتباه کرده بود؟ شاید، ولی نمی توانیم پولس را به خاطر احتیاط

در مورد کسی که قبلاً کوتاهی کرده و رفیق نیمه راه شده بود سرزنش کنیم. پولس در پی ترتیب دادن یک تور تفریحی نبود، بلکه به دنبال فتح جانهای گمشده برای مسیح می رفت. هیچ خطر یا زحمتی نمی توانست پولس را از رساندن مژده انجیل به بی ایمانان باز دارد. به علاوه کار مرقس که موجب جدائی پولس و برنابا گردید بسیار بد بود. با تمام این اوصاف، باید بپذیریم که پولس بالاخره مرقس را بخشید و با او آشتی کرد، چرا که به تیموتاؤس می نویسد: «مرقس را برداشته با خود بیاور، زیرا که مرا به جهت خدمت مفید است» (دوم تیموتاؤس ۴:۱۱).

مرقس، تیطس و تیموتاؤس مردان جوانی بودند که به عنوان نمایندگان مخصوص پولس رسول خدمت می کردند. پولس آن قدر به آنان اعتماد داشت که می توانست آنها را به کلیساهائی که دچار مشکل شده بودند بفرستد و مطمئن باشد که می توانند در حل مشکلات مفید باشند. مرقس به فیض خدا توانسته بود بر کوتاهی گذشته خود فائق آید و تبدیل به خادم ارزشمند خدا شود، به حدی که برای نوشتن انجیل مرقس انتخاب گردید!

مرقس نمونه ای دلگرم کننده برای تمام کسانی است که در اولین تلاشهای خود برای خدمت به خدا دچار شکست می شوند. او کنار نشست و قهر نکرد، بلکه به خدمت بازگشت و وفاداری خود را به خداوند و پولس رسول ثابت نمود. او یکی از مردانی بود که ایستاد.

باید اضافه کنم که برنابا بودن و تشویق مسیحیان جوان در خداوند بسیار نیکو است. شاید مرقس بدون کمک پسر عمویش برنابا دچار آن تحولات شگرف شده بود، ولی من شخصاً در این مورد تردید دارم. خداوند برنابا را بکار گرفت تا مرقس را تشویق کند و او را مجدداً به خدمت بازگرداند. برنابا طبق معنی نامش زندگی می کرد: «ابن الوعظ» (اعمال ۴:۳۶) یعنی پسر تشویق.

یسوع یسٹس (۱۱:۴) ایمان داری یهودی تبار و هم خدمت پولس بود، ولی بیشتر از این چیزی در مورد او نمی دانیم. نام یسوع (عیسی)، یکی از نامهای بسیار رایج یهودیان بود و در عین حال چندان غیر عادی نبود که یهودیان، نامی رومی نیز (یسطس) داشته باشند. یوحنا مرقس نیز نمونه ای از این نامگذاری یهودی- رومی است. یسوع سیطس، نمونه ایمان داران وفاداری است که خدا را خدمت می کنند ولی کارهایشان از نظر دنیا پنهان می ماند. او همکار شایسته پولس و مایه تسلی و آسایش وی بود و هر آنچه در باره او می دانیم همین است. به هر حال خداوند نام نیک و خدمت شایسته این مرد وفادار را ثبت نموده و پاداش نیکوی او را خواهد داد.

لوقا (۱۴:۴ الف) در کلیسای اولیه شخص بسیار مهمی محسوب می شد. او هر چند غیر یهودی بود، اما خدا او را برگزید تا انجیل لوقا و کتاب اعمال رسولان را بنویسد. لوقا احتمالاً تنها نویسنده غیر یهودی کتب مقدس است. وی همچنین طبیب بود و پولس او را بسیار دوست می داشت و از او با عنوان طبیب محبوب یاد می کند. یونانیان حرفه طبابت را بسیار ترقی داده بودند و اطبا احترام و جایگاه والائی در جامعه داشتند. هر چند پولس از عطیه شفای مردمان برخوردار بود، با این وجود با لوقای طبیب سفر می کرد!

لوقا در «ترواس» به پولس و گروه همراهش پیوست (به ضمیر «ما» در اعمال ۱۶:۱۰ توجه کنید) و بعدها همراه وی به اورشلیم سفر کرد (اعمال ۲۰:۵) و در سفر به روم نیز با او بود (اعمال ۲۷:۱). یقیناً حضور لوقا و مهارت حرفه ای او دلگرمی بزرگی برای پولس در خلال آن دوره بسیار سخت بود. در حالی که خدا قادر است به طرق معجزه آسا قدرت و شفا عطا کند، ولی غالباً از ابزارهای موجود در طبیعت نظیر دارو برای شفای مردم استفاده می کند. چند سال پیش وقتی من و

همسرم به گروههای بشارتی در آفریقا خدمت می کردیم، یک دوست پزشک و همسرش نیز با ما آمدند و ما را مرهون کمک های خود نمودند. لوقا تا آخر با پولس ماند (ر.ک دوم تیموتاؤس ۴:۱۱). خدا این خدمت را به لوقا بخشید تا کتاب اعمال رسولان را بنویسد و تاریخ الهامی کلیسای اولیه و شرح رسالت پولس را برای ما به یادگار بگذارد. لوقا نمونه ای درخشان از انسانهایی است که شغلی دارند و مهارتهای خود را در خدمت خداوند بکار می برند و حاضرند به هر جا خدا آنها را بفرستد بروند. او ایمان داری محبوب، طبیبی ماهر، دوستی وفادار و مورخی دقیق بود.

مردی که دعا می کرد (۴:۱۲-۱۳)

در ابتدای این کتاب با مردی به نام افراس که مؤسس کلیسا در کولسیه بود آشنا شدیم (۷:۱-۸). او در خلال خدمت پولس در افسس و توسط وی به مسیح ایمان آورد و سپس به زادگاه خود بازگشت تا مژده نجات را به دیگران نیز بشارت دهد. چنین به نظر می رسد که کلیساهای لاژودکیه و هیراپولیس را نیز افراس بنیاد نهاد باشد (آیه ۱۳). به اصطلاح امروزی، افراس «مبشر خانگی» بود.

چه انگیزه ای باعث شد که افراس انجیل را موعظه کند؟ پولس او را هم «غلام مسیح» (۴:۱۲) و هم «هم خدمت عزیز ما و خادم امین مسیح» می نامد (۷:۱). افراس عیسی مسیح را دوست داشت و می خواست او را خدمت کند و پیام نجات او را بشارت دهد، ولی این کار را به تنهایی انجام نمی داد. افراس به رسالت کلیسای محلی و همکاری با دیگر مقدسین اعتقاد داشت. او نه تنها «خادم» بلکه «هم خدمت» بود.

روزی با مدیر هیأتی که برای بشارت در خارج از کشور فعالیت می کرد، درباره دوست مشترکی صحبت می کردم که مجبور به استعفا از مسئولیت هایش در گروه بشارتی شده بود. دوستم در توضیحات خود گفت: «مشکل وی گناه یا چیزهائی از این قبیل نیست. مشکل او تنها این است که تکروی می کند و نمی تواند به راحتی با دیگران کار کند. در زمینه بشارت اگر تلاش همه نباشد، هیچ چیزی به دست نخواهد آمد.» یکی از رموز خدمت افراس، زندگی سراسر دعای او بود. پولس از این ویژگی افراس آگاه بود زیرا در یک اطاق زندگی می کردند و خود شاهد دعاهاى او بود. زندگی این مرد دعا چه ویژگی هائی داشت؟

او پیوسته دعا می کرد (آیه ۱۲). افراس نمونه خوبی از نصیحت پولس بود: «در دعا مواظب باشید» (۲:۴). او مانند بسیاری از مسیحیان امروز، تنها در مواقعی که برای دعا کردن سر حال بود، دعا نمی کرد و نه زمانی که از او می خواستند برای کسی دعا کند یا هنگامی که دیگر ایمان داران دعا می کردند. او دائماً در دعا بود و برکت خدا را می طلبید.

او به جد و جهد دعا می کرد (آیه ۱۲). کلمه ای که در اینجا «جد و جهد» ترجمه شده به معنی «تقلا» و همان کلمه ای است که در تشریح دعای خداوند ما عیسی مسیح در باغ جتسیمانی بکار رفته است (لوقا ۲۴:۲۴). احساس می کنیم که دعا دل مشغولی جدی افراس بود! معادل یونانی این واژه در مورد ورزشکارانی بکار می رفت که تمام وقت و انرژی خود را مصروف ورزش مورد علاقه خود می کردند. اگر امروزه اعضای کلیسا همان توجه و علاقه ای را که به فوتبال نشان می دهند در دعاهاى خود بکار می بستند شاهد نوعی احیای روحانی بودیم!

او برای اشخاص دعا می کرد (آیه ۱۲، «برای شما»). افراس در دعاهاى خود دور دنیا نمی گشت، به نوعی که در کل برای همه و به طور خاص برای

هیچ کس دعا کند. او دعاهاى خود را بر مقدسین در کولسیه، لائودکیه و هراپولیس متمرکز کرده بود و یقیناً برای بعضی از آنان با ذکر نام دعا می کرد. در نظر افراس، دعا نوعی مراسم مذهبی عمومی نبود، چرا که او دوستانش را در دل خود داشت و برای آنها به نام دعا می کرد.

او صریح و روشن دعا می کرد. اگر افراس می پرسیدید «برای چه چیزی دعا می کنی؟» دقیقاً موضوع دعایش را می گفت. آرزوی بزرگ او این بود که ایمان داران این سه کلیسا در ایمان مسیحی خود رشد کنند و کامل شوند. پولس در توصیف دعاهاى افراس به چهار کلمه مهم اشاره می کند و این چهار کلمه را می توان خلاصه پیام رساله به کولسیان نیز دانست: «تا در تمامی اراده خدا کامل و متیقن شوید.» افراس مشتاق بود که دوستان مسیحی اش اراده خدا را درک کنند و به آن عمل نمایند، اما از آنها می خواست که تمامی اراده خدا را بدانند و نه فقط بخشی از آن. (کلمه «تمامی» [یا معادل های آن] واژه ای کلیدی در کولسیان است که بیش از ۳۰ بار بکار رفته است). وی هم چنین از آنان می خواست در اراده خدا کامل و تمام عیار باشند. معلمان گنوسی نیز مدعی همین «کاملیت و بلوغ» مسیحی بودند، ولی نمی توانستند این خوبی ها را به کسی انتقال دهند. تنها در عیسی مسیح می توانیم به این برکات برسیم. «و شما در وی تکمیل شده اید»، زیرا پُری خدا تنها در عیسی مسیح ساکن است (۲:۹-۱۰).

این درخواست، بیانگر اطمینان کامل و خلل ناپذیر نسبت به اراده خدا و در راستای دعای پرتقلای پولس است (۲:۲). «یقین تمام به اراده خدا»، برکت عظیمی است! شخص ایمان دار در دریای زندگی بی هدف شناور نیست، بلکه خدا به او توانائی داده که اراده او را درک کند و از آن بهره مند شود. چون اراده خدا را بفهمد و در آن زندگی کند، در ایمان کامل می شود و پُری خدا را تجربه کند.

او فداکارانه دعا می‌کرد (آیه ۱۳، «محنت بسیار»). دعای واقعی مستلزم سختی است. وقتی عیسی مسیح در باغ جتسیمانی دعا می‌کرد، از سر و صورتش قطرات عرق خونین می‌چکید. پولس نیز در هنگام دعا برای کولسیان «تقلاً» (اجتهاد) می‌کرد (۱:۲) و اِپِفراس هم «محنت بسیار می‌کشید.» این بدان معنا نیست که در دعا با خدا کشتی بگیریم و تا زمانی که جواب ما را نداده دست از او برنداریم، بلکه به این معنی است که باید با غیرت و توجه زیاد دعا کنیم. اگر زحمتی نباشد، رحمتی هم نخواهد بود. جان اچ. جویت در توصیف موعظه گفته بود: «موعظه ای که بی بها باشد، بی خاصیت هم خواهد بود.» و به راستی می‌توان این گفته را به دعا نیز تعمیم داد.

تمام کسانی که همراه پولس بودند به خاطر بعضی ویژگی‌هایشان معروف و مورد ستایش بودند، اما اِپِفراس تنها کسی بود که برای دعاهايش مورد ستایش قرار می‌گرفت. این بدان معنی نیست که بقیه دعا نمی‌کردند، بلکه به این معنی است که دعا علاقه و خدمت اصلی اِپِفراس بود. اِپِفراس هم زندان پولس بود (فلیمون ۲۳)، ولی حتی زندان نیز نمی‌توانست او را از ورود به بارگاه آسمانی و دعا برای برادران و خواهرانش در کلیسا بازدارد.

ای. ام. باوندز، مبارز توانای میدان دعا در قرن گذشته بود. او صبح زود از خواب برمی‌خاست و قبل از شروع کار روزانه، ساعتها دعا می‌کرد. کتابهای زیادی که باوندز درباره دعا نوشته شهادت می‌دهند که او نیز مانند اِپِفراس می‌دانست چگونه در حضور خدا به جد و جهد دعا کند.

من از این حقیقت که اِپِفراس همزمان برای ایمان‌داران در سه شهر مختلف دعا می‌کرد تحت تأثیر قرار گرفته‌ام. اگر امروزه اعضای کلیسا لطف کنند و برای کلیسا و کشیش خود دعا کنند، بسیار خوشبخت خواهیم بود؛ ایمان‌داران کلیساهای

دیگر پیشکش! شاید یکی از دلایل تأخیر در احیای روحانی این است که ما با جدیت برای یکدیگر دعا نمی‌کنیم.

مردی که گمراه شد (۴:۱۴)

نام «دیماس» تنها سه بار در رسالات پولس ذکر شده و اگر این سه اشاره را مربوط به یک نفر بدانیم، بیانگر داستان تلخی هستند. بار اول نام وی به همراه سه مرد نیکو، مرقس، آرستَرخُس و لوقا برده شده و پولس او را «دیماس... همکار من» می‌خواند (فلیمون ۲۴). سپس در همین نامه به کولسیان، نام وی بدون هیچ تعریف و تمجید خاصی ذکر شده است (۴:۱۴). ولی اشاره سوم عاقبت کار دیماس را نشان می‌دهد: «زیرا که دیماس برای محبت این جهان مرا ترک کرد» (دوم تیموتاؤس ۴:۱۰).

مرقس نیز در مرحله ای از زندگیش پولس را ترک کرده بود، اما بعداً از کارش پشیمان شد و با دیدگاه و نیروی تازه ای به جایگاه اولش بازگشت. دیماس پولس را ترک کرد و ظاهراً دیگر بازگشتی در کار نبود. گناه وی این بود که این جهان را دوست می‌داشت. منظور از «جهان»، نظام کلی امور دنیوی یا «جامعه بدون خدا» است. یوحنا رسول در رساله اول خود اشاره می‌کند که دنیا ایمان‌داران را با «شهوت جسم، خواهش چشم و غرور زندگانی» می‌فریبد (اول یوحنا ۲:۱۶).

اینکه دیماس گرفتار کدام یک از این دامها شده بود، چیزی نمی‌دانیم، شاید در هر سه افتاده بود، ولی می‌دانیم که امروزه نیز ممکن است مسیحیان مانند دیماس تسلیم دنیا و امور دنیوی شوند. چه ساده است تقاب مذهبی بر چهره خود بزنیم و در عین حال تمام اوقات خود را صرف امور دنیوی کنیم! دیماس فکر

می‌کرد می‌تواند همزمان دو آقا را خدمت کند، ولی عاقبت مجبور به تصمیم‌گیری شد و متأسفانه راه غلط را در پیش گرفت.

یقیناً برای پولس بسیار دردناک بوده که دیماس او را ترک کرد. رفتار او هم چنین موجب لطمه به کار خدا گردید، زیرا همیشه این گفته خداوند مصداق داشته که «کارگر کم است و حصاد فراوان.» این تصمیم بیش از همه برای دیماس گران تمام شد، زیرا زندگی خود را برای چیزی فانی و ناپایدار تلف کرد. «کسی که به اراده خدا عمل می‌کند تا به ابد باقی می‌ماند» (اول یوحنا ۲: ۱۷).

پولس بعد از ابلاغ سلام‌ها و دعا‌های دوستان و هم‌خدمت‌هایش، سلام مخصوص خود را به کلیساهای لائودکیه و هراپولیس می‌فرستد. اعضای این کلیساها هرگز پولس را ندیده بودند (۱: ۲)، با این وجود پولس به آنها علاقه داشت و نگران رشد روحانی آنان بود.

ما چیزی در مورد نیمفاس نمی‌دانیم، جز اینکه وی کلیسائی خانگی در منزلش داشت (در بعضی ترجمه‌ها نیمفا آمده و در این صورت این ایمان‌دار، زن بوده است). در قرون اولیه، کلیساها معمولاً در خانه‌های شخصی جمع می‌شدند و امروزه هم بسیاری از کلیساهای محلی از خانه‌ها شروع می‌شوند. در واقع تا پایان جفا‌های بزرگ و پذیرش رسمی ایمان مسیحی توسط امپراتوری، هیچ بنائاتی به عنوان ساختمان کلیسا وجود نداشت. این موضوع مادام که گردهمائی و مشارکت ایمان‌داران حول محور مسیح باشد، اهمیت چندانی ندارد (در مورد نمونه‌های دیگری از کلیساهای خانگی رجوع کنید به رومیان ۱۶: ۵ و اول قرنتیان ۱۶: ۱۹).

اهتمام اصلی پولس خواندن و مطالعه کلام خدا در این کلیساها بود. کلمه «خواندن» در اینجا به معنی «با صدای بلند خواندن» است. در آن زمان نسخه‌هایی از این نامه‌ها به تعداد اعضای کلیسا وجود نداشت. من قویاً خود را ملزم می‌دانم و معتقدم که باید در کلیساهایمان به سنت نیکوی قرائت عمومی

کلام خدا بازگیریم. «خود را به قرائت بسیار» (اول تیموتاؤس ۴: ۱۳) به معنی خواندن کلام خدا در جمع است.

یقین می‌دانم که نامه‌های متعدد پولس که هر کدام خطاب به افراد یا گروه‌های خاصی نوشته شده بود برای تمام جوامع مسیحی مفید هستند. خودم شخصاً در طول خدمتم کلام خدا را در بسیاری جاها و شرایط مختلف بشارت داده‌ام و همیشه بر دل ایمان‌داران نشسته و مفید بوده‌اند. حتی در فرهنگ‌های مختلف، کلام خدا پیامی برای دلها دارد. نباید کلام خدا را به منظور تطابق با مشکلات موجود در شرایط مختلف تبدیل نمود، زیرا همواره و در هر شرایطی قابل اجرا است.

«رساله از لائودکیه» چه بوده است؟ در این مورد هیچ چیزی را به یقین نمی‌دانیم. بعضی از محققین بر این باورند که رساله به افسسیان همین رساله مفقود بوده، ولی این ایده تنها یک حدس است. این واقعیت که رساله مزبور گم شده، به این معنی نیست که بخشی از کلام وحی خدا از بین رفته است. بعضی از مکاتبات پولس با کلیسای قرنتس نیز گم شده‌اند. خدا نه تنها کلام خود را الهام می‌کند، بلکه بنا به مشیت الهی خود، آن را محافظت می‌کند تا چیزی از آن گم نشود. به جای جستجو در پی چیزهایی که نداریم، بهتر است به آنچه داریم عمل کنیم!

وقتی کولسیان ۴: ۱۷ را با آیه ۲ فلیمون مقایسه کنیم، این تصور برایمان به وجود می‌آید که آرخیس خویشاوند فلیمون بوده است. وی احتمالاً پسر فلیمون و شبان کلیسائی بوده که در خانه فلیمون تشکیل می‌شده است. البته نمی‌توانیم این حدس را ثابت کنیم ولی به نظر می‌رسد حدسی منطقی باشد. به همین ترتیب می‌توان حدس زد که اپفیه نیز همسر فلیمون بوده است.

آخرین کلام پولس قبل از تهنیت پایانی، تشویق آرخیس به ادامه خدمتش با وفاداری و کاملیت است. آیا آرخیس دل‌سرد شده بود؟ آیا معلمان دروغین گنوسی در کلیسای او نیز نفوذ کرده و برای او مشکل آفریده بودند؟ در این خصوص

چیزی نمی دانیم، ولی یقین داریم که شبانان کلیساها با مشکلات بسیاری مواجه می شوند و متحمل بارهای زیادی می گردند و از این رو غالباً نیازمند سخنان دلگرم کننده و تشویق آمیز هستند.

پولس به ارخپس یادآوری می کند که خدمتش عطیه ای از جانب خدا است و او مباشر خدائی است که روزی از او حسابرسی خواهد نمود. از آنجا که خداوند آن خدمت را به عهده ارخپس نهاد، خود خداوند او را کمک خواهد کرد تا خدمتش را به بهترین نحو ممکن به انجام برساند. خدمت کاری نیست که ما برای خدا انجام می دهیم، بلکه چیزی است که خدا آن را در ما و از طریق ما انجام می دهد.

«به کمال رساندن» بیانگر این است که خدا اهداف مشخصی برای خادمان خود در نظر می گیرد تا انجام دهند. او در ما و از طریق ما کار می کند تا آن اعمال نیکو را که برای ما در نظر گرفته، به انجام رسانیم (ر. ک افسسیان ۲: ۱۰). البته «به کمال رساندن» در راستای موضوع اصلی رساله به کولسیان، یعنی «در دسترس بودن پری عیسی مسیح برای تمام ایمان داران» است. ما می توانیم خدمت خود را به کمال برسانیم، زیرا در عیسی مسیح «تکمیل» گشته ایم.

تا زمانی که آموزه های کتاب مقدس را در عمل بکار نبندیم، تمامی مطالعات و آموخته های ما بیهوده خواهد بود. بعد از خواندن این رساله و تعمق در آن، به روشنی خواهیم دید که هر آنچه خواسته یا مورد نیاز ما بوده، آن را در عیسی مسیح داریم. تمامی پری خدا در عیسی مسیح ساکن است و ما در او تکمیل شده ایم. این می توانسته چه دلگرمی عظیمی برای ارخپس باشد! و امروز چه دلگرمی بزرگی نیز می تواند برای ما باشد!

پولس معمولاً نامه های خود را به کاتبی دیکته می کرد (رومیان ۱۶: ۲۲) و سپس در آخر با دست خود آن را امضا می کرد. او در پایان نامه هایش، همیشه

جمله ای درباره فیض خدا می نوشت و این به منزله «مهر» یا آن طور که خود می گوید «علامت» او بود (ر. ک دوم تسالونیکیان ۳: ۱۷-۱۸). امضاء یا مهر او همراه با «فیض» نشانه معتبر بودن نامه بشمار می رفت.

در عهد جدید اشارات بسیاری به بندهای پولس و حقیقت زندانی بودن وی شده است (ر. ک اعمال ۲۰: ۲۳، ۱۸: ۲۳، ۲۹، ۲۹: ۲۶؛ فیلیپیان ۱: ۷، ۱۳-۱۴، ۱۶؛ دوم تیموتاؤس ۱: ۸؛ ۲: ۹؛ فلیمون ۱۰، ۱۳؛ افسسیان ۳: ۱؛ ۴: ۱). چرا پولس از آنها می خواهد که زنجیرهای او را به یاد داشته باشند؟ اول اینکه زنجیرهای پولس یادآور محبت او نسبت به جانهای گمشده، مخصوصاً امت ها و آن طور که خود می گوید «اسیر عیسی مسیح برای امت ها» بود (افسسیان ۳: ۱). بندهای پولس نشانه اطاعت وی از خدارند و اشتیاقش به رساندن مژده نجات به امت ها به هر بهائی بود.

حتی امروز هم مسیحیان وفاداری هستند که به خاطر وفاداریشان به خداوند در بند هستند. باید به یاد آنها باشیم و برایشان دعا کنیم. «اسیران را به خاطر آرید، مثل هم زندان ایشان» (عبرانیان ۱۳: ۳).

حال که به پایان این رساله مهم می رسیم، باید به خاطر داشته باشیم که ما در عیسی مسیح کامل شده ایم و از هر تعلیم دیگری که مدعی است «چیزی بیشتری» از آنچه در مسیح داریم به ما می دهد برحذر باشیم. تمامی پری خدا در مسیح است و او ما را برای آن نوع زندگی که خدا از ما می خواهد، کاملاً مجهز کرده است. کاملیت و زندگی ما نه با «افزودن» بلکه با «شایسته بودن» میسر می گردد. در خاتمه دعا می کنم که خداوند ما را مساعدت فرماید تا همچون «کاملان در مسیح» زندگی کنیم.